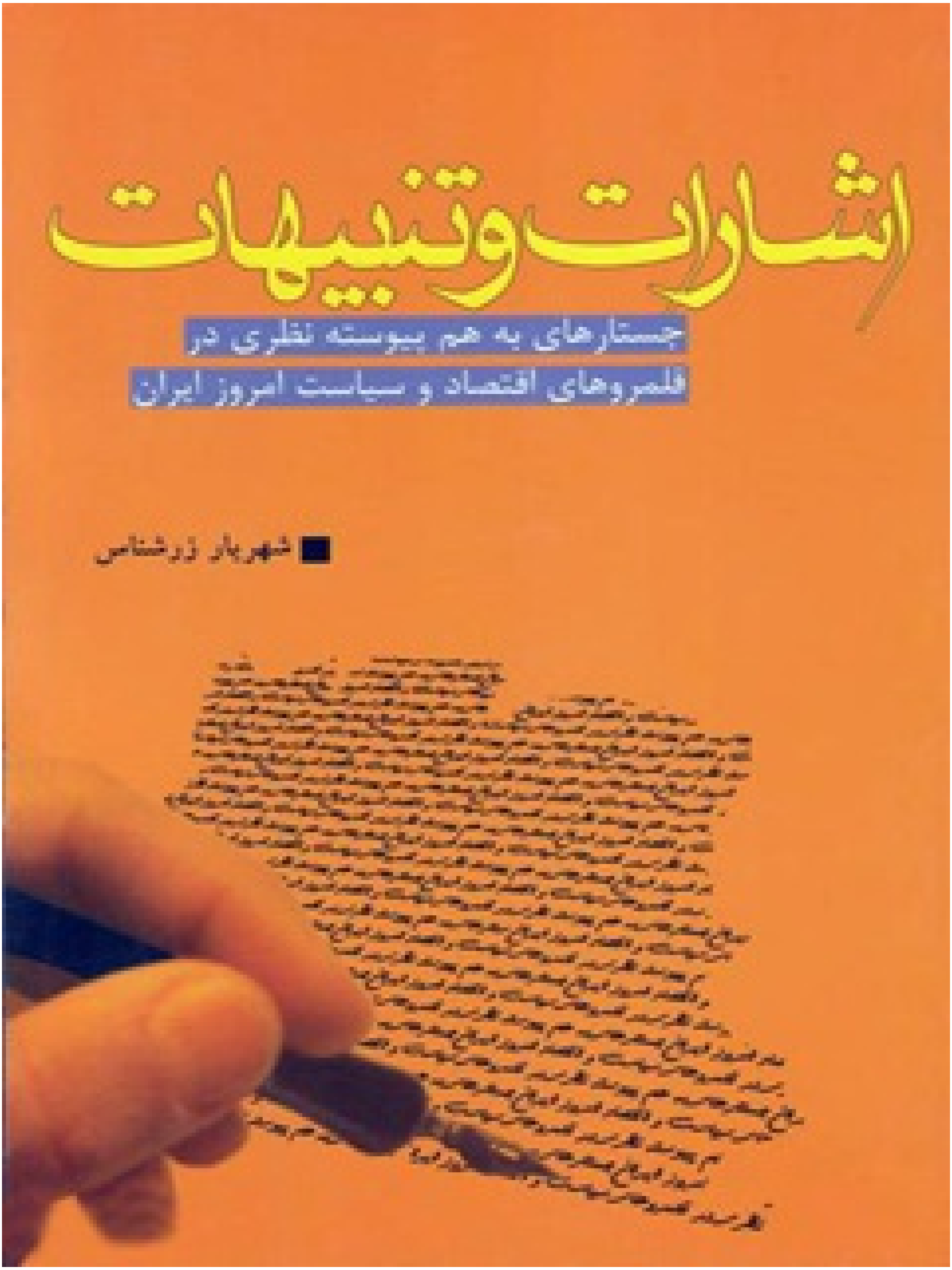

اشارات و تنبیهات
جستارهای به هم پیوسته نظری در
قلمروهای اقتصاد و سیاست امروز ایران
شهریار زرشناس

بسم الله الرحمن الرحیم

اشارات و تنبیهات: جستارهای به هم پیوسته نظری در قلمروهای اقتصاد و سیاست امروز ایران

نویسنده:

شهریار زرشناس

ناشر چاپی:

نهاد کتابخانه های عمومی کشور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اشارات و تنبیهات: جستارهای به هم پیوسته نظری در قلمروهای اقتصاد و سیاست امروز ایران

مشخصات کتاب

سرشناسه : زرشناس، شهریار، ۱۳۴۴ -

عنوان و نام پدیدآور : اشارات و تنبیهات: جستارهای به هم پیوسته نظری در قلمروهای اقتصاد و سیاست امروز ایران/ شهریار زرشناس.

مشخصات نشر : تهران: موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۲۳۲ ص.

شابک : ۶۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۸۶۷-۴-۴ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : موضوع این کتاب درباره وضعیت جامعه انسانی و انسانیت در جامعه مدرن (پست مدرنیسم)می باشد.

موضوع : علوم سیاسی

موضوع : اسلام و سیاست

موضوع : تجدد

موضوع : فراتجدد -- جنبه های سیاسی

موضوع : ایران -- سیاست و حکومت

رده بندی کنگره : JQ۱۷۸۵/ز۴الف۵ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۳۲۰/۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۶۴۰۴۹

مرداد ۱۳۹۰

ص: ۱

فهرست

الله ولی الذین امنوایخرجهم من الظلمات

الی النور والذین کفرو اولیاءهم الطاغوت

یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک

اصحاب النار هم فیها خالدون

قرآن عظیم

رسیدن انسان به مقام «انسانیت» و به عبارتی ظهور انسانیت در انسان و عبور آدمی از مرتبه حیوانیت و ورود به ساحت انسانیت و جای گرفتن در آن مقام، منوط به پذیرش ولایت الهی است. یعنی بشر با پذیرش ولایت الهی است که انسان به معنای موجود قرار گرفته در ساحت انسانیت و نه آنچه در افواه و قول مشهور انسان نامیده می شود می گردد و این امر از حیث جمعی همان قدر صدق می کند که از حیث فردی.

بشر با تذکر به عهد امانت و پذیرش ولایت الهی به ساحت انسانیت قدم می گذارد و به عکس با نسببان نسبت به عهدالست است که ولایت شیطان را می پذیرد و عصیان می کند و طاغوت بر او حاکم می شود و بشر تحت ولایت طاغوت حتی از نازل ترین حیوانات نیز پست تر و نازل تر است. بشر با ولایت الهی رشد می یابد، از ظلمات خارج می شود و به نور می رسد، اما ولایت طاغوت موجب سرگردانی در ظلمات می گردد، پیروان ولایت طاغوت «اصحاب النار» هستند و این به راستی که بد سرنوشتی است.

آدمی چه به صورت «فرد» و چه به صورت «جمع» با امر مهم ولایت روبرو است. اساساً سرنوشت بشر در نسبت با ولایت (و این که ولایت حق را بپذیرد یا ولایت شیطان را) است که تعیین می گردد و سرنوشت بشر نیز در آمیخته با ولایت است. از این رو می توان گفت پذیرش یا عدم پذیرش ولایت حق، مهم ترین مسئله و انتخاب زندگی آدمی از حیث فردی و جمعی است. زیرا این که بشر کدام ولایت با بپذیرد تعیین کننده آن است که آدمی به مساحت انسانیت وارد شود و انسان (به معنی حامل انسانیت که مقام انسانیت در او تحقق یافته است) گردد یا موجودی پست تراز چارپایان در ظاهر انسانی باشد. بنابراین بشر همیشه اهل ولایت و تابع ولایت است، اگر تابع ولایت الهی نباشد پس تابع ولایت شیطانی است، اساساً موجودیت آدمی بدون ولایت قابل تحقق نیست و آنها که شعار مخالفت با هر نوع ولایت سر می دهند اگر جاهل و غافل نباشند، تجاهل می کنند.

در افق تاریخ نیز عین ثابت غرب، نصیبیان و عصیان و پذیرش ولایت شیطان است. اکنون با ظهور انقلاب اسلامی، احیاء عهد دینی و تذکر نسبت به آن نقطه عطف و تعیین کننده دوران گذار و عبور تاریخی از غرب و غرب زدگی مدرن است که آغاز گردیده و مسیر و افق نجات بخشی را پیش روی بشر اسیرِ مدرنیته گشوده است.

برخلافِ بسیاری از مستشرقان و طیف متفکران موسوم به «سنت گرا»، آنچه ما به عنوان فرزندان انقلاب اسلامی به آن نظر داریم، شرق تاریخی [در معنای اعم آن که شامل هندوییسم و بوداییسم و تائوئیسم و... می گردد و اسلام فقط بخشی از آن تلقی می شود و آن به اصطلاح «حکمت خالده» گمشده سنت گراها بنا به مدعای آنها در این آیین هایی که نام بردیم به مراتب مختلف حضور و بروز پیدا می کند و از دل این تکثر به نحوی «پلورالیسم ادیان» می رسند] نمی باشد، بلکه ما نظر به اسلام ناب محمدی(ص) داریم و یگانه صورت تحقق ولایت الهی را در پذیرش ولایت امامان معصوم(ع) و فقهای جانشین آنان در عصر غیبت می دانیم و هر نوع رجوع به دین و آئینی غیر از اسلام از نظر عین کفر و شرک است.

رستگاری و سعادت بشر در پذیرش ولایت الهی و تبعیت از آن است. ظهور و ولایت الهی در عینیت زندگی بشر دارای مراتب و شئونی است. ظهور ولایت الهی پس از رحلت حضرت رسول(ص) در تبعیت از امامت ائمه معصومین(ص) تجلی می یابد و در مرتبه بعد، در عصر غیبت، تبعیت از ولایت الهی از طریق پذیرش ولایت فقیه محقق می گردد. یعنی پیروی از ولایت فقیه در عصر غیبت جونان ریسمانی نوری موجب اتصال بشر به هدایت الهی و رشد و کمال وجودی او و حفظ وی در مقام و ساحت بندگی الهی می گردد که این امر موجب سعادت و رستگاری دنیا و آخرت می باشد. در حقیقت، سایه افکندن چتر ولایت الهی بر سر بشر، آدمی را به ساحت و مقام انسانیت ارتقاء می دهد و موجب قرب به حق می گردد. ولایت الهی موجب رشد و سعادت آدمی و غلبه ولایت طاغوت موجب تباهی و شقاوت بشر می شود. ولایت فقیه در عصر غیبت، جلوه و مظهر و تجسم ولایت الهی است و هر ولایت دیگری غیر از آن [از جمله ولایت سرمایه داران و تکنوکرات ها در چارچوب لیبرالیسم] ولایتی شیطانی و طاغوتی است. در حقیقت، ولی فقیه عادل، اقرب به معصوم در عصر غیبت و رشته اتصال به منبع هدایت اهلی است و ولایت او بر امت، تجسم ولایت الهی بر مؤمنان فلذا نجات بخش و کمال آفرین است.

اگر به تاریخ تفکر اسلامی رجوع نماییم می بینیم که اعتقاد به نحوی ولایت فقیه منحصربه فقیهان شیعه نبوده است، حتی نزد حکما و شاعران غیرشیعی نیز شاهد برخی روایت ها از مدل حکومتی ای که می توان آن را ولایت فقیه نامید

هستیم. به عنوان نمونه به «شیخ شهاب الدین سهروردی» توجه کنید. به رسایت آن «حکیم متوغل در تأله و متوغل در بحث» که سهروردی در «حکمت الاشراق» مطرح می کند و با تأکید بر وجه توغل در تأله او می گوید حتی اگر «متوغل در بحث» هم نباشد، به دلیل و برپایه «متوغل در تأله» بودن، ریاست و حکومت حق او است و او را «خلیفه و جانشین خدا» در زمین می نامد،(۱) چه کسی جز انسان دین دار دین شناس متقی عادلی است که اگر بخواهیم در یک کلمه معرفی اش کنیم، باید بگوییم فقیه. آری، سهروردی اگرچه در شیعه بودن یا نبودن او تردیدهایی است و اقوال متفاوتی در این باره وجود دارد اما با صرف آشنایی با کلیات فرهنگ اسلامی و تکیه بر ادراک عملی بدیهی، فردی را برای «ریاست عامه» مطرح می کند که جز در سیمای فقیه حقیقی [فقیه عادل] قابل ظاهر شدن نیست. سهروردی در حکمت الاشراق روایتی از ولایت فقیه یا شهریاری روحانی ارائه می دهد، زیرا برای تحقق یک حکومت اسلامی در عصر غیبت هیچ الگوی دیگری [که متضمن رعایت همه وجوه و اقتضائات حکومت دینی اصیل باشد] قابل تصور نیست تا چه رسد به قابل تحقق. به تعبیر حکیمانه امام راحل، ولایت فقیه از آن مسائلی است که صرف تصور آن موجب تصدیقش می شود. سهروردی در پایان رساله «اعتقاد الحکماء» نیز به رسالت «حکیم متأله» در بر عهده گرفتن حکومت و به عبارتی بر تحقق ولایت فردی که سهروردی او را «حکیم متأله» می نامد [و به راستی می توان آن را روایتی از ولایت فقیه دانست] تأکید می ورزد(۲). در واقع می توان گفت اندیشه سیاسی شیخ اشراق مبتنی بر اعتقاد به نحوی ولایت فقیه است که شاید به دلیل غالب نبودن تشیع در ایران قرن ششم هجری قمری و یا شیعه نبودن خود سهروردی و یا بنا به دلایلی دیگر که محل بحث آن اینجا نیست بر عنوان ولایت فقیه در آن، تصریح نشده است. اگر به مفهوم مورد نظر سهروردی از «حکمت و خصایص حکیم متأله» مدنظر او بیشتر توجه نماییم و دریابیم که در نظر سهروردی «حکمت» با «فلسفه» در تعریف یونانی آن تفاوت های مهمی دارد و نیز اگر به عمق و باطن حکیمانه فقه اصیل شیعی توجه نماییم، شباهت های میان دو مفهوم «ریاست تامه حکیم متأله» و «ولایت مطلقه فقیه» بیشتر عیان می شود و جالب است که سهروردی چون «حکومت حاکم متأله» را دنباله حکومت نبی می داند برای آن [به تعبیر امروزی ها] مشروعیتی الهی قائل است.

اگر بخواهیم مبحث اعتقاد به روایت هایی از شهریاری روحانی یا شهریاری آرمانی دینی یا با تفاوت هایی ولایت فقیه را در تاریخ ادب و فرهنگ ایران پس از اسلام دنبال نماییم به موارد قابل توجهی برمی خوریم که طرح آنها را به مجالی دیگر واگذارده و فعلاً از آن درمی گذریم.

۱- نگاه کنید به: - سهروردی، شهاب الدین/ حکمت الاشراق/ سیدجعفر سجادی/ دانشگاه تهران/ ۱۳۷۷/ صص ۱۸-۲۰

۲- سهروردی، شهاب الدین/ مجموعه مصنفات شیخ اشراق/ جلد ۲/ تصحیح و مقدمه هانری کربن/ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی/ ۱۳۸۰/ ص ۲۷۱

انسـان در حیـات خـود همیشـه اهـل ولاـیت بـوده است؛ آنچه مهم است این است که آدمی ولاـیت الهی را پـذیرفته است و یا ولایت طاغوتی را، به عبارت دیگر خداونـد ولی او است یا شـیطان. آنها که مدعی مخالفت با نفس و اصل ولایتند اگر مغرض نباشـند عمیقتاً جاهـل و متوّهم انـد. دموکراسـی هم نحوی نظـام ولایتمـدار است، منتها ولایت طاغوت. آنها که چون «امانوئل کـانت» و همه لیبرال ها از خودمختاری و به بیان صـحیح تر خودبنیادی فرد انسانی دم می زننـد نیز اهل ولایت انـد و دعوت به ولاـیت می کننـد: «ولاـیت نفس امـاره فردی» که فـارغ از امکـان و نحـوه تحقق و میزان واقعی یـا وهمی بودن آن، صورتی از ولایت طاغوت [و در واقع نازل ترین صورت تحقق آن] است.

بحث ولاـیت فقیه سـخن تـازه ای نیست و در تاریـخ فقه شـیعه از زمان «شـیخ مفیـد» به انواع و انحاء و اقسام و اشـکال مختلف درباره آن سخن گفته شده است و پشتوانه های روایی آن در آثار «شیخ کلینی» و «شیخ صدوق» نیز دیده می شود، هرچند که مباحث برخی فقهای متأخر در این خصوص بسـیار کامل تر و جامع تر است و حضرت امام راحل اساساً ولایت فقیه را به عنوان یک تئوری حکومتی آلترناتیو در عصـر سیطره ظلمانی سـکولاریسم اومانیستی مدّون کرده و ارائه و سپس در هیأت یک نظام حکومتی محقق نمودند.

جوهر تقابـل انقلاـب اسلامی و غرب اومـانیست بر سـر ولاـیت است. غرب اومـانیست در هیـأت ایـدئولوژی هـا و آموزه های مختلف خود دعوت به ولاـیت طاغوت [در انواع و اقسام و اشـکال مختلف آن] می کنـد و انقلاب اسـلامی متـذکر عهـد دینی است و بشر را به پذیرش ولایت الهی [که تبلور حکومتی و سیاسی- اجتماعی به معنای اعم آن، نظام ولایت فقیه است] دعوت می کند.

نظـام لیبرال- دموکراسـی نیز نظـامی مبتنی بر ولایت است منتها ولایت حاکم در لیبرال- دموکراسـی، ولایت سـرمایه و سـرمایه داران [و کارگزاران تکنوکرات سـکولار- لیبرال آنها] است. ولایت سـرمایه و سـرمایه داران مدرن شـیعه و مرتبه ای از ولایت شیطان است. نظام لیبرال دموکراسـی صورتی از ولایت شـیطان است که در رأس آن طاغوت مدرن یعنی نفس اماره خود بنیاد قرار دارد.

لیبرال دموکراسـی داعیه فرد انگـاری و حاکمیت فرد انسانی بر خورد دارد. فارغ از اینکه نفس حاکمیت هر فرد انسانی بر خود به صورت خود بنیاد [یعنی بـدون توجه به محوریت تعالیم دینی و شـریعت الهی] به معنای سـیطره نفس اماره است فلذا ماهیتی شیطانی دارد، بایـد به این نکته مهم توجه کرد که باطن «فرد» در غرب مدرن، «فرد منتشـر» است. و آنچه لیبرال ها تحت عنوان فردانگاری [یا به قول برخی مترجمین فردگرایی] و حاکمیت فرد و حقوق فردی

عنوان می کنند، بازگشت به سیطره «فرد منتشر» دارد و بر این اساس، باطن این فرد انگاری مدعائی، ولایت سرمایه و سرمایه داران به عنوان یک طبقه است. در حقیقت در نظام لیبرال دموکراسی، هر شخص انسانی در ذیل مفهوم «فرد» صاحب حقوق گردیده و تعریف می شود، حال آن که بازگشت فرد به فرد منتشر است و «ولایت فرد منتشر» صورتی از ولایت سرمایه داران به عنوان یک طبقه است. نظام عریض و طویل رسانه ای و تبلیغاتی دموکراسی می کوشد این گونه القاء نماید که در رژیم لیبرال دموکراسی هر «فرد»، خود بر خویشتن حاکم است، اما نکته این است که در نظام سرمایه داری لیبرال، تحقق نفس اماره هر شخص در ذیل مفهوم «فرد» تابعی از موقعیت طبقاتی شخصی است که در ذیل مفهوم «فرد» قرار می گیرد و نیز تابعی است از نسبتی که آن شخص به عنوان عضو یک طبقه با سرمایه و طبقه سرمایه داران حاکم و صورت مثالی «انسان بورژوا» دارد. سیطره سرمایه و طبقه سرمایه دار حاکم در نظام لیبرال دموکراسی از طریق سیطره فرد منتشر [که باطن مفهود «فرد» در نظام های لیبرال] است به گونه ای اعمال و در عین حال استتار می شود که هر شخص در ذیل مفهوم لیبرال- مدرنیستی «فرد» دچار این توهم گردد که خود بر زندگی خویش حاکم است. اما در حقیقت در اجتماعات تحت اسارت لیبرال دموکراسی، ولایت نفس اماره از طریق ولایت سرمایه و سرمایه داران تحقق می یابد و در این رژیم ها اگرچه به لحاظ حقوقی صورت فردی نفس اماره دعوی حاکمیت دارد، اما صورت فردی نفس اماره نیز با رجوع به باطن خود که «فرد منتشر» است، در حقیقت به تحقق خواست و اراده و ولایت سرمایه و سرمایه داران مدرن عینیت می بخشد و ولایت سرمایه و سرمایه داران مدرن به عنوان یک طبقه صورتی از صور تحقق ولایت طاغوت مدرن یعنی نفس خود بنیاد است. ولایت نفس خودبنیاد همانا ولایت شیطان و یکی از انواع و انحاء تحقق آن است. اساساً دو مفهوم «فرد» و «جمع» در عالم مدرن در ذیل نفس اماره خود بنیاد تعریف شده و تحقق می یابد و علی رغم تقابل و کشمکش هایی که با یکدیگر دارند، دو صورت یک حقیقت واحد یعنی نفس اماره خود بنیاد هستند. ریشه های پیوند لیبرالیسم [به عنوان ادیدئولوژی داعیه دار اصالت حاکمیت نفس اماره فردی] با سوسیالیسم و فاشیسم و ناسیونالیسم [به عنوان صور مختلف ایدئولوژی های داعیه دار اصالت حاکمیت نفس اماره جمعی] در همین رجوع همگی آنها به ولایت نفس اماره و خودبنیادی (اومانیسم) می باشد.

طرفداران لیبرال- دموکراسی [ولایت طاغوت مدرن در هیأت سلطنت سرمایه و سرمایه داران] در مبارزه تبلیغاتی خود علیه ولایت فقیه [که تجسم ولایت الهی در عصر غیبت است] دست به مغالطه ای می زنند و مدعی می شوند که به این

دلیل با ولایت فقیه مخالفند که هر نوع ولایت پذیری و نظام ولایی مترادف با استبداد است. در پاسخ به این مغالطه آشکار باید گفت که اولا، هر نظام سیاسی اجتماعی از جمله لیبرالیسم و فراتر از آن همه شئون و وجود زندگی بشر از حیث فردی یا جمعی تابع ولایت است و اگر شما با ولایت مخالفید پس باید لیبرالیسم هم مخالف باشید و فراتر از آن باید به نفی زندگی بشر در کل بپردازید زیرا زندگی آدمی بر روی زمین تنیده و آمیخته با ولایت و مبتنی بر ولایت است؛ ثانیاً، نفس پذیرش ولایت و ولایت مداری به معنای استبداد نیست، استبداد مترادف با آن نوع ولایتی است که مخالف و مانع رشد و کمال انسان باشد. بنابراین، هر نوع نظام ولایی یا ولایتمداری استبدادی نیست، نظام لیبرال- دموکراسی که به منزله پذیرش ولایت نفس اماره است و ماهیتی شیطانی دارد، استبدادی است زیرا آدمی را از مسیر رشد و کمال و قرار گرفتن در مقام بندگی الهی دور می کند، حال آن که ولایت فقیه که تجسم ولایت الهی و بسترساز رشد و کمال آدمی است، ماهیتی مخالف استبداد دارد زیرا موجب رشد و ارتقاء وجودی آدمی و قرب بیشتر الهی می گردد. بنابراین اگر با استبداد مخالفید باید با لیبرالیسم مخالف باشید که تجسم ولایت نفس اماره است و مانع رشد انسان می گردد و او را از مقام بندگی الهی دور کرده و در موقعیت خودبنیادی قرار می دهد.

امپریالیزم نئولیبرال به عنوان جریان سرکرده نظام جهانی سلطه استکباری از فردای پس از پیروزی انقلاب اسلامی تهاجم گسترده فرهنگی- سیاسی را علیه اندیشه حکومت دینی و نظام ولایت فقیه آغاز کرد که این تهاجم گسترده فراگیر به ویژه در دو دهه اخیر ابعاد بسیار پیچیده تری پیدا کرده است و اکنون مدت ها است که به یک جنگ تمام عیار فرهنگی- سیاسی [جنگ نرم] علیه انقلاب و نظام اسلامی بدل گردیده است. کانون این جنگ نرم، شبهه آفرینی و شیوع تشکیکات در بنیان های نظری و وجوه عملی نظام ولایت فقیه و کوشش گسترده به منظور تخریب سیمای آن است تا در مقابل آن نحوی نئولیبرالیسم وابسته به استعمار سرکوب گر و ارتجاعی را به عنوان آلترناتیو مطرح نمایند. یکی از وجوه شبهه آفرینی های مشاطه گران استعمار نئولیبرال پسامدرن، مغالطه درخصوص ولایت و نسبت آن با زندگی بشر به ویژه در قلمروهای سیاسی اجتماعی است که باید کوشید تا به طور گسترده و مستدل به آنها پاسخ گفت و نیات و اغراض طراحان شبهه را افشا کرد. نئولیبرالیسم، بدترین و پلیدترین و هارترین و خشن ترین و استبدادی ترین صورت ولایت طاغوت مدرن است که در هیأت سلطنت سرمایه و طبقه سرمایه دار سازماندهی و ظاهر گردیده است که غلبه آن بر هر ملت و سرزمینی موجب تباهی و گمراهی و انحطاط آن ملت می گردد و مردمان تحت اسارت استبداد نئولیبرالیستی مصداق بارز الدنیا والاخره هستند. باید ماهیت شیطانی ولایت

نئولیبرالیسم را آشکار و افشاء کرد و در برابر تبلیغات و تهاجم فوق سنگین امپریالیزم و نئولیبرال علیه حکومت اسلامی در اذهان مردم به ویژه جوانان مصونیت مبتنی بر بینش و بصیرت ایجاد کرد. بی تردید ایجاد این بینش و بصیرت یکی از ارکان اصلی مبارزه با تهاجم فرهنگی- سیاسی استکبار نئولیبرال و فتنه های طراحی شده توسط آن است.

ص: ۱۰

«نئولیـبرالیسم» که از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ میلادی به عنوان ایدئولوژی رسـمی رژیم های سـرمایه داری مدرن، مطرح و صاحب نفوذ گردید، امروزه به عنوان یک خطر جدی برای بشریت و یک دشمن قدار مکار متنقذ در مقابل انقلاب اسلامی ظاهر شده است. امروز در عالم غرب مـدرن و نیز جهان غرب زده مدرنیست نئولیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی اصـلی و غالب مطرح است. در پی فروپاشـی رژیم های سوسـیالیستی بوروکراتیک نوع روسـی و تضـعیف مارکسـیسم و نئومارکسیسم در سال های پایانی دهه ۱۹۸۰ و سـال هـای آغازین دهه ۱۹۹۰، نئولیبرالیسم به عنوان ایـدئولوژی حاکم در عالم مـدرن و سـخنگو و مـدافع و مبلغ نظام های سرمایه داری ای که از مدل سوسیال- دموکراتیک روی برتافته بودند، مطرح گردید.

نئولیـبرالیسم در مفهـوم دقیق آن فراتر از چنـد آموزه و تئوری اقتصـادی است و وجوه معرفت شـناختی و اخلاقی و سیاسـی نیز دارد، هرچند که وجه اقتصادی آن بیشتر معروف گردیده و تا حدودی نقش مهم تری در بسط دامنه نفوذ این ایدئولوژی بازی کرده است.

اگرچـه گسـترش نفـوذ نئولیـبرالیسم به ویژه از سـال هـای نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ میلادی و به طور مشـخص بـا روی کار آمـدن «مارگارت تاچر» در مهِ ۱۹۷۹ و ریـاست «پُل ولکر» بر بانک مرکزی آمریکا در ژوئیه ۱۹۷۹ و اندکی پس از آن قدرت گیری «رونالد ریگان» در سال ۱۹۸۰ آغاز شده است، اما زمینه ها و ریشه های شکل گیری نئولیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی رسمی و اصـلی سرمایه داری در دوران بحران پسامدرن به سال های دهه ۱۹۵۰ میلادی [و شایـد حتی کمی قبل تر از آن] برمی گردد. اگر بخواهیم از یک مقطع زمانی مشخص نام ببریم، سال ۱۹۴۷ میلادی و تشکیل «انجمن مونت پلرین» توسط اشخاصی چون: «میلتون فریـدمن» و «فردریش فون هایک» را می توان به عنوان یک نقطه عطف در حیات تشـکیلاتی مبلّغان نئولیبرالیسم عنوان کرد. «حلقه مونت پلرین» یک تشـکل مدافع نظام سـرمایه داری استعمارگر جهانی بود که «وینستون چرچیل» رجل صهیونیست مدافع اسـتعمار انگلیس نیز در آن عضویت داشت. البته پیشـینه طرح وجوه اقتصادی آراء نئولیبرالیسم را در برخی موضوعات و مباحث می توان تا اوایل قرن بیسـتم و برخی تئوری های «فون میزس» به عقب برد. بعضی تئوریسین های اقتصادی نئولیبرال در طرح و بسط آراء خود حتی ارجاعاتی به نئوکلاسیک های اواخر قرن نوزدهم نیز داشته اند.

ص: ۱۳

نئولیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی تدریجا و در بستر زمان از نخستین دهه های قرن بیستم شروع به شکل گیری کرد. سال های نیمه قرن بیستم و دهه پس از آن را می توان مقطع به نفج رسیدن نئولیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی دانست، هرچند که آغاز نفوذ و تأثیرگذاری این ایدئولوژی مربوط به دهه ۱۹۷۰ میلادی و پس از آن است.

نئولیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی به طور تدریجی و توسط تئوریسین های مختلفی در حدفاصل سال های پس از پایان جنگ جهانی اول پدیدار گردیده است. در این میان به ویژه نقش برخی اقتصاددانان مدافع سرمایه داری که برخی از آنها در مواردی تحت تأثیر نئوکلاسیسم اقتصادی بوده اند، چشمگیرتر بوده است. از اشخاصی چون: «لودویگ فون میزس»، «میلتون فریدمن»، «فردریش اگوست فون هایک»، «ریچارد ورتی»، «این راند»، «دیوید فریدمن»، «رابرت نوزیک»، «کارل پوپر» و برخی دیگر می توان به عنوان تئوریسین ها و ایدئولوگ های نئولیبرالیسم نام برد. البته در چارچوب ایدئولوژی نئولیبرالیسم، نقش و جایگاه و میزان تأثیرگذاری این اشخاص به یک میزان نیست و در مقام مقایسه می توان گفت که «فردریش فون هایک» و «میلتون فریدمن» و «کارل پوپر» نقش مهم ترین به عنوان سخنگویان و مبلغان نئولیبرالیسم داشته اند، هرچند که از وجهی دیگر و بیشتر با تمرکز بر مباحث فلسفی می توان نقش و اهمیت رورتی در قلمرو نئولیبرالیسم را نیز قابل تأمل دانست.

ظهور و پیدایی تدریجی نئولیبرالیسم در دهه های نخست قرن بیستم [قبل از نفخ یافتن آن در هیأت یک ایدئولوژی در سال های دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی] نتیجه مستقیم آغاز بحران انحطاطی عالم مدرن در پایان قرن نوزده و آغاز قرن بیستم و آشکار شدن بن بست هایی بود که سیطره ایدئولوژی لیبرالی پدید آورده بود. در حقیقت تو خالی بودن وعده های بی پایه لیبرال های عصر ظلمانی به اصطلاح روشنگری و دنباله های قرن نوزدهمی آنها درخصوص تأمین رفاه و آزادی برای بشر و تحقق «بهشت زمینی» از دهه های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ میلادی بر افراد بصیر کاملاً آشکار گردیده بود و با ورود غرب مدرن به دوران پست مدرن، زنگ های بحران انحطاطی و آغاز پایان تاریخ غرب به صدا درآمد. در پی وقوع جنگ جهانی اول و بحران های گسترده اقتصادی- اجتماعی و سیاسی پیامد آن، دیگر حتی عوام و مردم کوچه و بازار در کشورهای غرب مدرن نیز شکست ایدئولوژی لیبرالی و فاجعه بار بودن نتایج و کارنامه عملکرد آن را درک می کردند. در این شرایط فارغ از مدل سوسیالیسم بوروکراتیک مدرن، دو رویکرد متفاوت [که البته هر دو به افق تاریخ غرب مدرن تعلق داشته و هر یک به طریقی خواهان حفظ سلطه مدرنیته و حتی بسط آن بودند] به موازات هم ظهور کردند:

الف) رویکردی که در حوزه مدل اقتصادی- اجتماعی با دور شدن از «لیبرالیسم کلاسیک» به دنبال تحقق نحوی نظام سرمایه داری سوسیال- دموکراتیک بود و در سال های پس از جنگ جهانی اول و به ویژه پس از بحران بزرگ «وال استریت» در سال های ۹۲۹-۱۹۳۳ و پس از آن تدریجاً [به ویژه پس از جنگ جهانی دوم] بر سراسر اروپا و آمریکا (البته به درجات و مراتب و مختلف) حاکم گردیده و تا اواخر دهه ۱۹۷۰ نیز به حاکمیت خود ادامه داد/ این رویکرد که خود را با ایدئولوژی سوسیال- دموکراسی لیبرالی مطرح می کرد، در پی بروز رکود تدریجی در اقتصادهای سرمایه داری غربی از اواسط دهه ۱۹۶۰ و به ویژه بروز بحران رکودی- تورمی در اقتصادهای سرمایه داری اروپایی و آمریکایی در سال های دهه ۱۹۷۰ تدریجاً از صحنه خارج گردیده و جای خود را به ایدئولوژی نئولیبرال دارد.

ب) رویکردی که به دنبال آن بود تا لیبرالیسم کلاسیک را با توجه به وضع فکری و اقتصادی- اجتماعی دوران پست مدرن و آغاز بحران انحطاطی پسامردن به نحوی بازسازی نماید. این رویکرد که تدریجاً به «نئولیبرالیسم» معروف گردید، ابتدائاً به صورت برخی تئوری های اقتصادی پراکنده در اذهان برخی اقتصاددانان نئولیبرال [نظیر «فومن منیرس»] ظاهر گردید و در واپسین های دهه های ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ در آراء «فون هایک» و «فریدمن» در هیأت یک ایدئولوژی راست روانه مدافع ظالمترین، هارترین، خشن ترین و متجاوزترین نوع سرمایه داری، امپریالیستی و استعمارگر سامان یافت و از نیمه دهه ۱۹۷۰ و با عیان شدن بن بست ایدئولوژی سوسیال- دموکراسی در نجات سرمایه داری غربی از بحران رکودی- تورمی، و با استفاده از حمایت های محافل جنگ طلب و بسیار خشن هارترین جناح حکومت های سرمایه داری اروپایی و آمریکایی به قدرت دست یافت و به ایدئولوژی اصلی و مسلط عالم غرب مدرن و به تبع آن جهان غرب زده تحت سلطه استکبار مدرن بدل گردید. رویدادی چون فروپاشی رژیم های سوسیالیسم- بوروکراتیک مدل روسی در یک مقطع کمک زیادی به افزایش قدرت نئولیبرال ها کرد. اگرچه در پی روی کار آمدن «تاچر» و «ریگان» و «میجر» و «بوش پدر» و مشابه های رنگارنگ آنها در کشورهای استکبار سرمایه داری، در سال های دهه ۱۹۸۰ و بخشی از سال های دهه ۱۹۹۰ و با تنگ تر کردن عرصه زندگی بر مردم و اقشار فرودست و کارگران و کارمندان جوامع غربی و کاستن از مجموعه امکانات خدماتی و حمایتی آنها به نفع کاران سرمایه داران و به ویژه با اعمال فشار بر کشورهای درجه دو و درجه سه مدرن [کشورهای پیرامونی و تحت سلطه استکبار نئولیبرالی و تشدید غارت و چپاول ملل تحت سلطه و نیز به راه انداختن جنگ ای خانمانسوز مختلف

علیه ملت ها،] موقتاً بحران رکودی نظام های ظالمانه سرمایه داری متروپول برطرف گردید، اما از واپسین سال های قرن بیستم و به ویژه در سال های آغازین قرن بیست ویکم، بحران های ذاتی مزمن ویرانگر نظام سرمایه داری دوباره خودنمایی کردند و بار دیگر نشان دادند که کلیت استکبار مدرن و به تبع آن استکبار نئولیبرالی و اقتصادهای سرمایه داری انحصاری اومانیستی مدرن هیچ چشم انداز و امکانی برای نجات از انبوه انواع و اقسام بحران ها ندارند و نئولیبرالیسم نیز همچون ایدئولوژی های سلف خود قادر به نجات غرب مدرن اومانیست از سرنوشت مختوم آن [که مرگ و زوال قطعی است] نمی باشد.

در سال های تکوین و شکل گیری تدریجی ایدئولوژی نئولیبرالیسم، مراکزی چون «دانشگاه شیکاگو» با محوریت «میلتون فریدمن» و حلقه استعماری «مونت پلرین» با محوریت «فردریش فون هایک» به عنوان تشکل های اصلی مروج نئولیبرالیسم عمل می کردند. این تشکل ها به ویژه حلقه مونت پلرین در پیوند تنگاتنگ با برخی جناح های اولترا راست گرا و جنگ طلب و متجاوز و بعضا طرفدار مسیحیت صهیونیستی و مرتبط با صهیونیسم و کانون های یهودی کلان سرمایه داری انحصاری کشورهای اروپایی و آمریکایی قرار داشتند و از حمایت های مالی و تبلیغاتی آنها بهره مند بودند. همین کانون ها بودند که در سال های نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ میلادی زمینه های قرار گرفتن سیاستمداران و دولتمردان دست پرورده نئولیبرالیسم در رأس هرم قدرت سیاسی در انگلستان و آلمان و آمریکا و دیگر کشورهای غربی را فراهم کردند.

در حلقه مونت پلرین غیر از فون هایک که ریاست آن را بر عهده داشت، اشخاصی چون میلتون فریدمن و جورج استیگلر [از بنیانگذاران رویکرد نئولیبرالی موسوم به «مکتب شیکاگو»]، لودویگ فون میزس، کارل پوپر و لیونل رابینز که همگی تمایلات نئولیبرالی داشتند نیز عضو بودند. از دیگر اعضای این حلقه که بعدها توسط کانون های سرمایه داری یهودی–صهیونیستی وابسته به جناح اولترا راست گرای جنگ طلب سرمایه داری امپریالیستی در جایگاه ها و مناصب حکومتی قرار گرفتند، می توان از لودویگ ارهارد [که بعدها صدر اعظم آلمان غربی شد]، واسلاو کلاس [که بعدها نخست وزیر دولت لیبرال- سرمایه داری جمهوری چک گردید]، نام برد. همچنین پس از به روی کار آمدن دولت نئولیبرال و فوق جنایتکار و میلیتاریست و متجاوز «رونالد ریگان» در ایالت متحده آمریکا، بیش از یک سوم از مجموع ۷۶ نفر مشاور او از اعضای حلقه مونت پلرین بودند. این امر به روشنی از ارتباط ها و واستگی های حلقه مونت پلرین [که سیاستمدار انگلیسی مدافع صهیونیسم و استعمار بریتانیا یعنی وینستون چرچیل نیز در آن

عضویت داشت] به جناح های یهودی- صهیونیستی استعمار سرمایه داری جهانی پرده برمی دارد و نشان می دهد که بخشی از نظام سرمایه داری استکبار اومانیستی از طریق محفل مونت پلرین درصدد تربیت کادرهای فکری و اجرایی برای پیشبرد اغراض و مطامع خود بوده است. پیوندها و ارتباط های نئولیبرال های عضو حلقه مونت پلرین با استعمار سرمایه داری و به ویژه جناح میلیتاریست یهودی- صهیونیستی آن در سال های دهه ۱۹۷۰ و هنگامی که فردریش فون هایک و میلتون فریدمن در مقام اقتصاددانان نئولیبرال در خدمت رژیم کودتای «ژنرال پینوشه» [مستبد جنایتکاری که در پی کودتای آمریکایی سال ۱۹۷۳ و به منظور حفظ منافع انحصارات بزرگ سرمایه داری آمریکا در شیلی به قدرت می رسد و در دوران حکومت خود استبداد و اختناقی بسیار خشن و خونین علیه مردم شیلی ایجاد می کند] قرار گرفته و به طراحی اقتصاد شیلی در سال های پس از کودتای «پینوشه» در مسیر منافع آمریکای جهانخوار می پردازند، آشکارتر می شود و ناظران درمی یابند که جوهر و باطن تئوری های اقتصادی هایک و فریدمن و دیگر نئولیبرال ها چیزی نیست مگر دفاع از منافع سرمایه داری غارتگر بین المللی با محوریت استعمار سرمایه داری آمریکا.

در حقیقت نئولیبرالیسم [به عنوان ایدئولوژی اصلی استکبار سرمایه داری مدرن در دوران بحران انحطاطی پسامدرن] برکشیده کانون های صهیونیستی- ماسونی نظام استعمار سرمایه داری غرب مدرن است که در پی کاهش روند نرخ سود و بروز بحران رکودی- تورمی در سال های دهه ۱۹۷۰ به عنوان جانشین ایدئولوژی سوسیال دموکراسی [که صورتی دیگر از دفاع از منافع سرمایه داری اومانیستی بود که خود جانشین لیبرالیسم کلاسیک گردیده بود] مطرح گردید و در پایان دهه ۱۹۷۰ به عنوان عنصر هژمونیک در اقتصاد و سیاست رژیم های استکباری سرمایه داری ظاهر و حاکم شد. اعطای جایزه نوبل اقتصاد به فردریش فون هایک در سال ۱۹۷۴ را می توان نشانه ای از بروز چرخش در سیاست های حکومت های استکبار سرمایه داری غرب مدرن از ایدئولوژی سوسیال دموکراسی به سوی ایدئولوژی نئولیبرالیسم دانست. در واقع کانون های توطئه گر ماسونی- یهودی وابسته به بخش فوقانی کاست حاکمان پنهان جهانی با اعطای جایزه نوبل اقتصاد به فون هایک و کمک به ارتقای جایگاه سیاسی و حکومتی برخی اعضای حلقه مونت پلرین و فعال کردن اعضای مکتب شیکاگو و انجام حمایت های گسترده رسانه ای و تبلیغاتی از آنها، بسترهای ذهنی و روانی و اجرایی لازم برای تبدیل کردن نئولیبرالیسم به ایدئولوژی اصلی و غالب استکبار سرمایه داری مدرن در دهه های پایانی قرن بیستم و پس از آن را فراهم ساختند. شهرت یابی ناگهانی فون هایک و میلتون فریدمن و «مکتب شیکاگو» و اندکی پس از آن ارتقاء جایگاه اجرایی «پل ولکر» و قدرت گیری مارگارت تاچر و رونالد

ریگـان و در پی آن به قـدرت رسـیدن هـای زنجیره ای و فعال و مشـهور و مؤثر شـدن چهره های فکری و اجرایی نئولیبرال در رژیم های استکباری غرب مدرن را باید در همین مسیر تحلیل کرد.

کاست حاکمان پنهان جهانی به عنوان ستاد فرماندهی استکبار سرمایه داری اومانیستی به منظور تأمین منافع و تداوم و گسترش غارت گری های خود در کشورها و اقتصادهای پیرامونی- وابسـته، اقـدام به پیچیدن نسـخه های نئولیبرالیستی برای اقتصادهای این کشورهـا و حـاکم کردن نئولیـبرالیسم وابسـته مسـتعمراتی مختص جوامع پیرامونی- وابسـته به عنوان ایـدئولوژی حـاکم در کشورهای مدرنیست درجه دو و درجه سه پیرامونی- وابسته [از کره جنوبی و تایوان گرفته تا برزیل و آرژانتین و اردن] نمود.

اسـتکبار جهانی کوشـید تا در ایران نیز یک جریان گسترده سیاسـی- فرهنگی با محوریت ایـدئولوژی نئولیبرالیسم پیـدد آورد. نئولیبرالیسم وابسـته استعمار ساخته از اواخر دهه ۱۳۹۰ شمسـی در ایران تدریجاً به وجه غالب ایدئولوژیک کاست روشنفکری مدرنیست ایران [در هر دو جناح «آته ئیست» (غیرمذهبی) و روشـنفکری مدرنیست به اصطلاح دینی که در حقیقت باید آن را التقاطی نامیـد] بـدل گردیـد. این نئولیبرالیسم وابسـته وارداتی تقلیدی اسـتعمار ساخته در ایران، پرچم ایدئولوژیک اپوزیسـیون برانـداز نظام اسـلامی و دشـمن انقلاب اسـلامی بوده و هست و خود را در قلمروهای گسترده ای از مباحث اقتصادی، سیاسـی، کلامی، ادبی، هنری، و فرهنگی به اشکال مختلف و متنوع ظاهر کرده و می کند.

عبـدالکریم سـروش و حسـین بشـیریه پـدران فکری اصـلی نئولیـبرالیسم مسـتعمراتی وابسـته در ایران هسـتند، البتـه ایـدئولوژی نئولیـبرالیسم وابسـته اسـتعمار سـاخته وارداتی در ایران، نماینـدگان و مبلّغـان و سـخنگویان پرشـمار و ریز و درشت و متعـدد و رنگارنـگ دیگری در عرصه های مختلف [از تئوری پردازی های اقتصادی و یا مباحث کلامی گرفته تا قلمروهایی چون مبانی نظری هنر و نقد ادبی و داسـتان نویسـی و...] دارد که مجموعاً اعضای کاست روشنفکری مدرنیست ایران را تشکیل می دهند. در امتداد این کاست روشـنفکری، طیف گسترده ای از تکنوکرات- بوروکرات های مدافع نئولیبرالیسم و آکادمیسین های اسیر مشـهورات حاکم بر عالم مـدرن و نیز ژورنالیست های زنجیره ای و در پی آنها طبقه سـرمایه دار بزرگ سـکولاریست ایران به عنوان حامی اصلی مالی آنها قرار دارد.

در ادامه این گفتـار درخصوص ویژگی هـای نئولیبرالیسم به عنوان ایـدئولوژی حـاکم در عالم غرب مـدرن و نیز شاخص های نئولیبرالیسم وابسته تقلیدی استعمار ساخته مطرح در ایران امروز [که حلقه کیان و جریان موسوم به دوم

خرداد مدعی اصلاح طلبی و انبوهی از تکنوکرات- بوروکرات های کابینه های موسوی و توسعه و به اصطلاح اصلاحات و طبقه سرمایه دار سکولار ایران و کلیت جریان فتنه سبز از نمایندگان و مبلغان و مدافعان آن هستند] سخن خواهیم گفت. ان شاءالله اجمالاً- بگوییم که کودتای فتنه سبز با محوریت ایدئولوژیک نئولیبرالیسم صورت گرفت و اساساً ایدئولوژی حاکم بر جریان گسترده و فوق العاده پیچیده تهاجم فرهنگی- سیاسی [جنگ نرم] استکبار علیه انقلاب و نظام اسلامی، نئولیبرالیسم می باشد و استکبار غرب مدرن در ایران امروز در مقابل سخن اسلام اصیل فقاهتی و آرمان های انقلاب اسلامی و نظام ولایت فقیه، نئولیبرالیسم استعمارساخته وارداتی وابسته مروج سکولاریسم و تأمین کننده منافع سرمایه داری جهانی را تحت پوشش شعارهایی چون «دفاع از حقوق بشر»، «توجه به آزادی های فردی»، «رواداری و تساهل»، «پلورالیسم و کثرت انگاری»، «اصلاح طلبی»، «خردگرایی»، «تکیه بر خرد جمعی»، «بازگشت به جامعه جهانی»، «توسعه اقتصادی و سیاسی»، «واقع گرایی» و «پرهیز از دشمن تراشی»، «اصالت دموکراسی» و انبوهی دیگر از مدعاها و شعارهای بی مایه و بی پایه و توخالی و فریبنده و مغالطه آمیز دیگر قرار داده و مطرح کرده و می کند. برای مبارزه با ایدئولوژی استکباری نئولیبرالیسم ابتدا باید آن را شناخت و به بررسی مؤلفه های آن پرداخت.

ص: ۱۹

ویژگی های نئولیبرالیسم

در یک جمع بندی فشرده می توان ویژگی های اصلی نئولیبرالیسم را این گونه فهرست کرد:

۱- مثل دیگر ایدئولوژی های عالم مدرن، جوهری اومانیستی و سکولاریستی دارد.

۲- به لحاظ معرفت شناسی تکیه بر نحوی شکاکیت معرفت شناختی دارد. برخلاف لیبرالیسم کلاسیک که اگرچه با تکیه بر بنیان هایی غلط به هر حال در مجموع مدعی نحوی یقین گرایی اومانیستی بود. این شکاکیت معرفت شناختی نئولیبرالیسم ریشه در نسبت آن با اندیشه پست مدرن دارد.

۳- بنیان های معرفت شناختی نئولیبرالیسم به دلیل ریشه داشتن در شکاکیت پسامدرنیستی بیشتر به جهل اصالت می دهد و نه آگاهی. در این خصوص توجه به نگرش کارل پوپر در موضوع نسبت جهل و آگاهی در تفسیر معرفت شناختی او از علم می تواند تاحدودی روشنگر نوع نگرش نئولیبرالیسم باشد.

۴- در انسان شناسی نئولیبرالیستی بشر بیش از آن که برپایه تئوری های «حقوق طبیعی» به ویژه از نوع جان لاکی آن [آن گونه که در لیبرالیسم کلاسیک مرسوم بود] تعریف شود، برپایه منطق بازار آزاد و به عنوان یک موجود منفعت طلب رقابت جو تعریف می شود.

البته رو اومانیستی عالم مدرن هر فرد بشری را بدل به یک گرگ سودجو در رقابت و مبارزه با دیگر گرگ های سودجو کرده است و این معنا در تعریفی که تامس هابز از نسبت انسان ها با یکدیگر در دوره مدرن تحت عنوان «انسان، گرگ انسان است» عنوان کرده کاملاً ـ ظاهر شده است. اما نکته اینجا است که لیبرالیسم کلاسیک در تفسیر خود از بشر در عالم نظر به تئوری حقوق طبیعی استناد می کرد، اما نئولیبرالیسم تاحدود زیادی این نحوه نگاه را تغییر داده و اساسا بشر را از وجه نظری نیز صراحتاً با رقابت طلبی سودجویانه در چارچوب منطق بی رحم بازار آزاد تعریف می کند. هرچند که در مواردی نئولیبرال ها در مبارزه با مخالفانشان از چماق «حقوق بشر» به عنوان یک ابزار تبلیغاتی استفاده می کنند، اما تئوری حقوقی طبیعی آن گونه که در قرون هفده و هجده مورد توجه و استناد گسترده و مبنایی لیبرال های کلاسیک بود، دیگر برای نئولیبرال ها محلی از اعراب ندارد. [این سخن به معنای نادیده گرفتن بنیان های اومانیستی و سراپا غلط تئوری حقوق طبیعی نیست، بلکه غرض نشان دادن تفاوت رویکرد نئولیبرال ها در مقام مقایسه با لیبرال های کلاسیک در مواجهه با تئوری های حقوق طبیعی و جایگاه آن را در تعریف بشر می باشد]

ص: ۲۰

۵- در نئولیبرالیسم بیش از لیبرالیسم کلاسیک با تقلیل مفهوم «عقلانیت مدرن» به صرف منفعت طلبی در بازار روبه رو هستیم. در حقیقت نئولیبرالیسم همه زندگی را به یک بازار آزاد [که مبتنی بر منطق رقابت بی رحمانه تا مرز نابودی دیگران در پی سود بیشتر و بیشتر است] تبدیل می کند و در این چارچوب، عقلانیت را معادل سوداگری و سودطلبی هرچه بیشتر و رفتار برپایه منطقه هزینه- فایده می داند. بر این اساس، هرگونه رفتار اخلاقی و ایثارگرانه مطلقاً بی ارزش و غیرعقلانی دانسته می شود و همه امور وجوه زندگی بشر به ساحت محاسبه و منطق هزینه- فایده صرف تقلیل می یابد.

اگرچه در لیبرالیسم کلاسیک نیز عقلانیت بشر اساساً برپایه سوداگری و سودمداری تعریف می گردید؛ اما بنیانگذاران لیبرالیسم کلاسیک حداقل به تفاوت میان رفتار اخلاقی و رفتار اقتصادی و فاصله میان آنها تصریح و تأکید می ورزیدند به عنوان مثال «آدام اسمیت» [تئوریسین مهم لیبرالیسم کلاسیک] بر شکاف میان اخلاق فردی و قواعد و هنجارهای رفتار منفعت جویانه تأکید می ورزد اما در نئولیبرالیسم تمامی رفتارهای انسانی صرفاً برپایه محاسبه هزینه ها و تدارک منافع تحلیل می شود و نه فقط به تفاوت نگرش نئولیبرالی و اخلاقی و فاصله عمیق و عظیم آنها اشاره نمی گردد که اساساً وجه اخلاقی مورد بی اعتنایی قرار گرفته و در بیان دقیق تر انکار می گردد. زیرا تنها اخلاقی که نئولیبرالیسم می شناسد، اخلاق سودانگار مبتنی بر منطق هزینه فایده است. به عبارتی، ایدئولوی نئولیبرالیسم مفهوم تعقل و مفهوم اخلاق را در سوداگری منحل می نماید. لودویگ فون میزس صراحتاً سوداگری را الگوی تعقل بشر به شمار می آورد.

لیبرالیسم کلاسیک به ویژه در آراء «آدام اسمیت» به هر حال قائل به نحوی تفاوت میان رفتار اخلاقی و رفتار اقتصادی بود، هرچند که لیبرالیسم کلاسیک رفتار اقتصادی را مقدم می داشت و به سود محوری اصالت می داد، اما به هر حال آدام اسمیت بر شکاف میان اخلاق فردی و رفتارهای مبتنی بر منفعت جویی صرف تأکید می ورزید، اما نئولیبرالیسم به صورتی وقیحانه تمامی انگیزه ها و محرک های رفتار آدمی را برپایه محاسبه هزینه- فایده و منفعت طلبی صرف تحلیل می کند و اساساً الگوی تغفل بشر را منطق سود محورانه و سوداگرانه صرف می داند اگرچه در عالم مدرن و مشخصاً در تعریف عقل انگاری دکارتی شاهد کمی و ابزاری و استیلا جو شدن مفهوم عقل و تعقل در غرب مدرن بوده ایم و این مسیر حرکت انحطاطی و تنزلی به طور مداوم تداوم داشته و بسط یافته است و اگرچه در فردانگاری لیبرالی شاهد تقدم منفعت طلبی فردی بر هر نوع آرمان گرایی اخلاقی و یا توجه به منافع اجتماعی بوده ایم،

امـا در نئولیبرالیسم قرن بیست و قرن بیست ویکم است که به نظر می رسـد مفهوم عقلانـیت و تعقـل آنچنـان تنزل و تقلیـل می یابـد که دیگر حتی ظرفیت رعـایت احکام اخلاقی لیبرالی [از نوع اومانیستی- فردانگارانه لیبرالی کانت و یا اریک فروم] را هم ندارد.

نئولیبرالیسم، الگوی هزینه- فایـده را به همه عرصه هـای زنـدگی بشـر غربی و غرب زده آنچنـان تعمیم می دهـد که هر رفتـار انسانی را صـرفاً برپایه انگیزه های سودمحورانه تحلیل کرده و در عمل نیز شرایطی پدید می آورد که آدمی کاملاً به این ورطه سقوط نماید و نکته مهم این که در تحلیل خود اساساً مقام و جایگاهی برای اخلاقیات در نظر نگرفته و به عبارت دقیق تر اصلاً منکر وجود امور اخلاقی [به عنوان اموری فارغ از منطق هزینه- فایـده] می شود. بدینسان حتی مدل اخلاقیات اومانیستی کانتی و به اصـطلاح وجـدان اومـانیستی اریک فرومی نیز در مـدل تعریف زنـدگی بشـر برپایه منطقه سودمحورانه صـرف معروف به هزینه- فایده منحل می گردد.

۶- نئولیبرالیسم به لحاظ اخلاقی صـراحتاً بر نسبی گرایی اخلاقی تکیه دارد و این برخلاف رونـدی است که برخی ایـدئولوگ هـای لیبرال داشـتند که می کوشـیدند [هرچنـد کاملاًـ ناموفق] برپایه مقـدمات و مفروضات اومانیستی به گمان خود بنیان هایی ثـابت برای احکـام اخلاـقی در چـارچوب انسان شناسـی اومانیستی لیبرالی بتراشـند صـبغه نسبی گرایی اخلاقی نئولیبرالیسم نیز ریشه در پیونـدهای آن با انـدیشه پست مـدرن دارد. بایـد توجه کرد که در بررسـی نسـبت لیبرالیسم کلاسـیک و نئولیبرالیسم، هدف، نادیده گرفتن ماهیت شـیطانی و استکباری و اومانیستی و ظالمانه و جنایتکارانه لیبرالیسم کلاسیک نیست بلکه هدف ما روشن کردن این حقیقت بزرگ است که نئولیـبرالیسم به عنـوان مکمـل یـبرالیسم کلاسـیک قرون هجـده و نـوزده و به عنـوان ایدئولوژی دوران انحطاط عالم مدرن، حتی از لیبرالیسم کلاسـیک نیز منحطه تر و ظالمانه تر است و این امر البته ریشه در سـیر تنزلی- انحطـاطی عالم غرب و غرب زده مـدرن دارد که هرچه پیش می رود، وجوه شـیطانی و اسـتکباری و ظالمانه بیشتری از خود نشان می دهد و این پدیدار البته با نزدیک شدن زوال مقدر آن نیز کاملاً مرتبط است.

۷- نئولیـبرالیسم، داعیـه مخـالفت بـا هر نـوع آرمـان گرایی دارد کـه آن را تحـت عنـوان «ایــدئولوژی زدایی» مطرح می کنـد. ایـدئولوگ هـای نئولیبرالیست اولاًـ ایـدئولوژی را معادل مجموعه ای متصـلب، بسـته، خشن، اسـتبدادی و غیرعقلانی از آراء و احکام فرض می کننـد، ثانیاً با مساوی فرض کردن هر نوع آرمان گرایی با تعریفی که از ایـدئولوژی ارائه داده انـد، به نفی هر نوع آرمان گرایی و تخطئه هر نوع اعتقاد آرمانی و هر نوع تعهد [جز تعهد به منفعت طلبی سوداگرانه

سرمایه داری] می پردازنـد. به عبارت دیگر در نئولیبرالیسم بشـر دعوت می شود به این که به مرتبه حیوانیت صـرف تقلیل پیـدا کنـد و بـا نادیـده گرفتن هر نوع عهـد و آرمـان و تعهـد و باور و ایمان، چونان گرگی در رقابت با گرگ های دیگر در مسیر اغراض سودمحـورانه صــرف و نامشــروع حرکـت نمایـد. غرض اصـلی نئولیـبرالیسم از مطرح کردن شـعار ایـدئولوژی زدایی، کمرنگ کردن و نهایتاً حـذف هر نوع روح و صـبغه آرمان گرایانه و متعهـدانه [به ویژه آرمان گرایی و تعهـد دینی و معنوی و اخلاقی] به نفع حفظ وضع موجود عالم و تخطئه هر نوع سلوک مبارزاتی علیه سیطره سرمایه و سرمایه داران است.

۸- نئولیبرالیسم به طور ذاتی مخالف هر نوع انقلاب است. زیرا انقلاب می توانـد وضع موجود عالم و نظام سـلطه اسـتکباری را نابود کرده و یا حـداقل متزلزل نمایـد. لیبرالیسم کلاسـیک در قرون هفده و هجده میلادی تاحدودی و از جهانی و در مواردی تمایلات انقلابی داشت زیرا علیه سـلطه اشـراف فئودال و یا سـلطنت هایی به دلیل تعلقات فئودالی و یا قرون وسـطایی با تمایل لیبرالی مخالفت می کردنـد، مبارزه می کرد. همین امر موجب شده بود که اشخاصـی چون: «لاک، دانتون، کرامول» یا بعضـی فراماسونرهـای رهبر جنـگ هـایی که به «انقلاب آمریکا» معروف شـد در مواردی و تا حـدودی از خود تمایلات انقلابی [البته علیه سـلطنت هـایی میراث دار فئودالیته و مـدافع اشـراف فئودال و سـلطنت های مطلقه مـدرن و یا علیه کلیسای کاتولیک و در مورد آمریکـا به طور مشـخص علیه اسـتعمارگران انگلیسـی] نشـان بدهنـد. امـا پس از به قـدرت رسـیدن لیـبرال هـا در تمـامی کشورهای غربی و به ویژه از اواسط قرن بیستم به منظور تضعیف و تخطئه روحیه انقلابی و مبارزاتی هم در کشورهای غربی و هم در میان ملل تحت سـلطه اسـتعمار سـرمایه داری غرب، مباحث گسترده تئوریک فرهنگی و تبلیغی ای علیه مفهوم انقلاب و به منظور تخطئه هر نوع حرکت انقلابی [در دهه هـای اخیر به ویژه علیه انقلاب دینی] توسـط کـانون هـای وابسـته به کاسـت حاکمان پنهان جهانی به راه افتاد که هدف آن ها در نهایت حفظ سـلطه نظام جهانی سـلطه استکبار نئولیبرال بوده است. انتشار آثـاری چون: «انقلاب» و «خشونت» اثر «هانـا آرنت»، «قلعه حیوانـات» اثر جورج اورول، «قطره اشـکی در اقیـانوس» اثر مـانس اشپربر و ده هـا کتـاب و صـدها مقاله دیگر در این خصوص همه بـدین جهت بوده است که در جوانان و مخاطبان نحوی حس سرخوردگی نسبت به هر نوع انقلاب به وجود آورند و این گونه القاء نمایند که انقلاب ها لزوماً به استبداد منتهی خواهند شد و یا موجب خشونت می گردنـد و یا این که هیـچ انقلابی به مقصد خود نمی رسد، به همین منظور شـعارهایی چون: «انقلاب، فرزندان خود را می بلعد» را در گروه ها و یا جوامع انقلابی تبلیغ و ترویج کرده و می کنند. غرض

اصلی از تمامی این مباحث و تبلیغات، سرخورده کردن مردم و به ویژه جوانان کشورهای غربی و غرب زده تحت سلطه استکبار سرمایه داری نئولیبرال از هر نوع کوشش به منظور تغییر وضع موجود در مسیر حفظ سلطه نظام استکبار جهانی و جلوگیری از بسط اندیشه انقلابی و در رابطه با انقلاب اسلامی به طور مشخص جلوگیری از صدور انقلاب اسلامی است.

۹- نئولیبرالیسم در وجه اقتصادی خود [که وجه بسیار مهم آن است] به تئوری های «مکتب شیکاگو» با محوریت میلتون فریدمن و «مکتب اتریش» با محوریت فردریش فون هایک تکیه دارد.

۱۰- نئولیبرالیسم در قلمرو اقتصاد، مدافع صریح سرمایه داری رقابتی و معتقد به عدم دخالت دولت در امور اقتصادی و یا دخالت شدیداً حداقلی آن و معتقد به بازگذاشتن دست سرمایه داران در پیشبرد اغراض سودمحورانه و سوداگرانه شان است. روشن است که این امر تماماً به ضرر اقشار و طبقات محروم و فرودست می باشد و موجب فقیرتر شدن بیش از پیش آنان می گردد. چنان که در بیست سال اخیر و در پی اعمال قدرت دولت های نئولیبرال وضع زندگی اکثریت توده های فرودست و حتی بخش وسیعی از طبقه متوسط اجتماعات تحت سلطه ایدئولوژی نئولیبرالیسم به طرز فاحشی بدتر گردیده و در نتیجه خود بروز شورش ها و اعتراضات متعددی را در کشورهای مختلف جهان از فرانسه و آلمان و یونان گرفته تا اردن و مکزیک و کلمبیا در پی داشته است.

۱۱- نئولیبرالیسم به دلیل تأکیدی که بر نگرش سودمحورانه سرمایه دارانه و تبعیت از منطق بازار آزاد دارد، مخالف اجرای سیاست های حمایتی و خدمات درمانی و اجتماعی [که در اجتماعات غربی، دولت های لیبرال سوسیال- دموکرات در پی اجرا و اعمال آن بوده اند] می باشد و دولت های نئولیبرال هر جا که به قدرت رسیده اند، نه فقط با گسترش و یا اجرای این گونه سیاست ها مخالفت کرده اند، بلکه فراتر از آن کوشیده اند تا سیاست های حمایتی به جای مانده از پیش را نیز محدود کرده و در صورت امکان تماماً منتفی نمایند.

۱۲- نئولیبرال ها در اجرای سیاست های اقتصادی خود، اعتقاد خاصی به اعمال سیاست های پولی و مالی [به عنوان مفری برای مقابله با بحران های ذاتی نظام سرمایه داری] دارند که این امر تا حدودی ریشه در پیوندهای نظری نئودالیبرالیسم با «اقتصاد نئوکلاسیک» دارد.

۱۳- دولت های نئولیبرال در مواجهه با اتحادیه های کارگری در کشورهای متروپول سرمایه داری اعتقاد به سیاست های محدودکننده و بعضاً سرکوب گری خشونت بار دارند.

۱۴- رژیم های نئولیبرال در تعامل با ملل تحت سلطه و کشورهای به اصطلاح جهان سوم. نیز معتقد به استفاده گسترده و بیش از پیش از ابزارهای سرکوب خشونت آمیز هستند و این امر از یک سو به ذات نئولیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی سرمایه داری هار مرتبط با محافل میلیتاریستی برمی گردد و از سوی دیگر مرتبط با شرایط جدید بین المللی و صورت بندی کنونی توازن قوای جهانی است. این سخن به معنای نادیده گرفتن جوهر سرکوب گرو خشن نظام استکبار جهانی در تقابل با ملل تحت سلطه نمی باشد، بلکه صرفاً تأکیدی است بر هارتر و عریان تر شدن رویکرد خشونت آمیز حکومت های استکباری استعماری علیه ملل محروم در کشورهای پیرامونی و تحت سلطه و یا جوامع انقلابی و مستقل

۱۵- «لودویگ فون میزس»، «فردریش فون هایک»، «میلتون فریدمن» و «کارل ریموند پوپر» چند چهره معروف و مدافع امپریالیسم نئولیبرالیست هستند.

۱۶- اگرچه شکل گیری بنیان های تئوریک نئولیبرالیسم به ویژه در قلمرو مباحث اقتصادی به دهه های آغازین قرن بیستم برمی گردد، اما رواج و سپس غلبه ایدئولوژی نئولیبرالیسم در عالم غرب و سپس غرب زده مدرن در پی بحران گسترده رکودی اقتصادهای سرمایه داری و سیر نزولی نرخ سود در دهه ۱۹۷۰ بوده است و می توان گفت که از اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی رژیم های نئولیبرال در کشورهای غربی و در پی آن در کشورهای غرب زده مدرن حاکم گردیدند. پایه های معرفت شناختی و اخلاقی و انسان شناسانه نئولیبرالیسم نیز تدریجاً و در پی عمق یافتن بحران فلسفه مدرن و بسط نفوذ آراء پست مدرن و رواج و غلبه تدریجی نوسوفسطایی مآبی پسامدرن، از سال های دهه ۱۹۷۰ و پس از آن تدریجاً شروع به شکل گیری کرد و از سال های دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ صورت نسبتاً تکوین یافته ای پیدا کرد.

۱۷- ایدئولوگ ها و دولتمردان نئولیبرالیست مدل اقتصادی مورد نظر خود را از طریق اهرم های فشاری چون: «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» در نقاط محروم جهان [به منظور تشدید استعمار و غارت آنها] ترویج و اعمال می کنند.

۱۸- استکبار نئولیبرالیستی به منظور پیشبرد اغراض و اهداف خود مبلغ موج جدیدی از جهانی سازی و نظم نوین جهانی است. اگرچه غرب مدرن از زمان پیدایی و استیلای بر جهان و استعمار ملل دیگر، ذاتاً خصیصه ای جهانی داشته است و همیشه در مسیر بسط خود به صورت جهانی کوشیده است، اما در دوران غلبه ایدئولوژی نئولیبرالیسم، کوششی گسترده دراستفاده از تکنولوژی ارتباطی نوین و شبکه جهانی نظام استعماری- غارتگرانه سرمایه داری جهانی

[همان که «اقتصاد جهانی» نامیده می شود] به منظور تسریع و شدت بخشی هرچه بیشتر به شکل گیری یک نظم و نظام جهانی حول محور مطامع و منافع استعمارگرانه و رهبری کاست حاکمان پنهان جهانی[که چند دهه است نئولیبرالیسم را به عنوان ایدئولوژی محوری و اصلی خود برگزیده اند] به صورت سازمان یافته و با برنامه آغاز گردیده است و به نظر می رسد نئولیبرال ها بسیار بیش از سلف خود عزم جزم کرده اند تا به قتل عام همه هویت ها و فرهنگ های غیرمدرن [همان اندی که به صورت ممسوخ و بعضاً غیرفعال در گوشه کنار دنیا باقی مانده است] بپردازند و البته در این خصوص امواج گسترده بیداری اسلامی را که با الهام از انقلاب اسلامی ایران صورت فعالیت پیدا کرده است به عنوان اصلی ترین دشمن خود می نگرند و از این رو [و نیز به دلایلی دیگر] کانون تهاجم فرهنگی و جنگ نرم خود را بر اسلام اصیل و انقلاب اسلامی و نظام اسلامی ایران متمرکز کرده اند.

۱۹- نئولیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی، مکمل لیبرالیسم کلاسیک و ادامه و بسط آن است و تکیه بر لیبرالیسم کلاسیک دارد، هرچند که عین آن نیست، در واقع اگر لیبرالیسم کلاسیک ایدئولوژی سرمایه داری قرون هفده تا نوزده میلادی و به عبارتی ایدئولوژی سرمایه داری عصر ظلمانی به اصطلاح روشنگری و روزگار شکوفایی عالم مدرن بود؛ نئولیبرالیسم ایدئولوژی سرمایه داری دوران احتضار عالم مدرن و دوران غلبه پست مدرنیزم و بحران انحطاطی عالم مدرن است و در دفاع از ظلم سرمایه داری، صورتی خشن تر و هارتر و صریح تر دارد. اگر لیبرالیسم کلاسیک در دفاع از عالم مدرن و به طور خاص تر نظام استعمارگر و استثمارگر سرمایه داری تکیه بر آرا جان لاک و آدام اسمیت و امانوئل کانت داشت و به تئوری حقوق طبیعی و قرارداد اجتماعی و نظام اخلاقی جان لاک و مدل اخلاقیات کانتی تکیه می کرد، نئولیبرالیسم در دفاع از عالم غرب مدرن و استکبار جهانی و نظام ظالمانه سرمایه داری به ترویج اخلاقیات و معرفت شناسی نسبی انگارانه و آراء نوسو فسطایی ایدئولوگ هایی چون: فریدمن، هایک و پوپر تکیه دارد.

۲۰- غلبه نئولیبرالیسم در سال های دهه ۱۹۸۰ میلادی پس از چند دهه حکومت ایدئولوژی های لیبرالی سوسیال دموکراتیک در بخشی از جهان غرب و حکومت مدل سوسیالیسم بوروکراتیک روسی در قسمت های دیگری از عالم غربی و ظهور بحران های عمیق اقتصادی- اجتماعی در چارچوب آن مدل های حکومتی بوده است. هرچند که غلبه نئولیبرالیسم و بسط استیلای آن نیز نتوانست راه چاره ای برای بحران ها عمیق خود ویرانگر غرب مدرن [که ریشه در ماهیت اومانیستی آن دارد] باشد، وقوع بحران اقتصادی سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ و پس از آن و شدیدتر شدن

فاصله های طبقاتی در جوامع غربی و غرب زده تحت سیطره رژیم های نئولیبرال و تعمیق بحران های عمیق فرهنگی و اجتماعی و سیاسی گواهی بر این مدعا است. رویکردهای جنگ افروزانه بوش پدر و پسر در آمریکا و وضعیت اسفبار کنونی دولت های نئولیبرال و [از انگلستان بحران زده دوران گوردون براون و یونان ورشکسته تحت سلطه نئولیبرال های سوسیالیست نما گرفته تا درماندگی دولت آمریکای تحت کنترل اوباما و فرانسه و اسپانیای کنونی که یکی از بدترین دوره های تاریخ معاصر خود را سپری می کنند و نیز بسیاری نمونه های دیگر در اجتماعات غربی و یا غرب زده معاصر] نشانه هایی از شکست تمام عیار نئولیبرالیزم از علاج عالم مدرن است که تنها راه نجات بحران ذاتی آن، مرگ و نابودی آن است، مرگ و زوالی که بیش از یک قرن است در مسیر آن قرار گرفته و با سرعت روزافزون به سوی آن حرکت می کند.

۲۱- در نئولیبرالیسم چون بازار آزاد و مبادله و منطقه مبادله در بازار آزاد بر پایه سودطلبی نامحدود نامشروع اصالت می یابد، اخلاق و اخلاقیات نیز به سطح سود طلبی نامحدود و نامشروع تنزل و تقلیل پیدا می کند و پول به عنوان به قول نئولیبرال ها عامل یکسان سازی و تنها معیار مطرح می شود.

۲۲- نئولیبرالیسم معتقد به تغییر سازمان و ساختار مجموعه حکومت و به ویژه قوه مجریه به نفع کوچک کردن آن و نیز کاستن بیش از پیش اختیارات و نقش و دخالت آن در قلمرو اقتصاد هستند. هدف نئولیبرال ها از این امر در واقع مبارزه با میراثی است که رژیم های سوسیال دموکرات بر جای گذاشته بودند و در مواردی مجموعه حکومت و به ویژه قوه مجریه را متعهد می کردند که بعضاً در جهت حفظ کلیت سیستم و نظام سرمایه داری و جلوگیری از تراکم اعتراضات و وقوع انفجار اجتماعی با دخالت های موقت و مقطعی خود تا حدودی بخشی از سود سرمایه داران را محدود کرده و اندک حمایت هایی از اقشار و طبقات فرودست به عمل آورند، این دخالت ها اگرچه به طور مقطعی و موقت محدودکننده بخشی از سود سرمایه داران بود اما در کل و در نهایت موجب حفظ سیستم سرمایه داری در مقابل خطر انفجارهای اجتماعی می گردید و به نفع طبقه سرمایه دار و کلیت رژیم سرمایه داری بود. اما نئولیبرالیسم با این نحوه دخالت دولت مخالف بوده و خواهان کوچک کردن شدید قوه مجریه و عدم دخالت حکومت در اقتصاد در مقاطع و موارد ضروری است. از این رو نئولیبرالیسم خواهان تغییر سازمان و به تبع آن تغییر ساختار [به طور خاص] قوه مجریه می باشد. به نظر می رسد نئولیبرال ها مایلند که اگر امکان پذیر باشد حتی اموری چون حفظ امنیت افراد در اجتماع را نیز از حیطه اختیار حکومت خارج کرده و براساس منطق معامله گری در چارچوب نظام بازار آزاد و

سودمحوری صرف فارغ از دغدغه های دین و اخلاق، وظیفه امنیت هر شخص را نیز بر عهده خودش قرار دهند، به این معنی که هر فرد خودش هزینه امنیتش را با استخدام پلیس خصوصی تأمین نماید و البته اگر کسی پولی برای این کار نداشته باشد لابد باید قید امنیت را بزند و طبق نظر نئولیبرال ها همین اتفاق در عرصه های بهداشت و درمان آموزش نیز باید رخ بدهد و مشخص است که بر این اساس آنها که پول لازم برای تأمین بهداشت و آموزش خصوصی را ندارند باید از این امور نیز محروم گردند. این جان و جوهر ایدئولوژی نئولیبرالیسم است که وظیفه خود را دفاع صریح و هار و بی رحمانه از سلطه سرمایه و سرمایه داران و کارتل هاوتر است هاو انحصارات بزرگ سرمایه داری به قیمت نابودی زندگی و هستی اکثریت محرومان قرار داده است.

۲۳- از نتایج سیاست های نئولیبرال ها تقلیل سطح معاش خانواده های کم درآمد است که ظاهراً ایدئولوگ های نئولیبرال ابایی از آن ندارند و می کوشند تا با سرگرم کردن تهی دستان هر اجتماع به وعده هایی درخصوص بهبود اوضاع در آینده آنان را سرگرم ساخته و فریب دهند.

۲۴- نئولیبرالیسم به مقررات زدایی گسترده در تمامی عرصه های بانکی و مالی و کل بازار و در رابطه با اتحادیه های کارگری و تمامی مقررات و قوانینی که تاحدودی مدافع منافع اقشار کم درآمد اجتماع است می پردازد. حرکت هایی چون: بالا- بردن سن بازنشستگی در فرانسه، قلع و قمع و یا محدود کردن گسترده اتحادیه های کارگری در نقاط مختلف اروپا، حذف مقررات مربوط به حمایت از دانشجویان و افزایش سه برابری شهریه دانشگاه ها در انگلستان، حذف و یا محدود کردن مقررات حمایت از نیروی کار در مقابل سرمایه داران، به منظور ارزان سازی نیروی کار، تغییرات مقررات مربوط به بیکاری و نیز بیمه بیکاری و بیکارسازی گسترده کارگران نمونه هایی از این مقررات زدایی در مسیر بیشتر کردن سود سرمایه داران و فشار بیشتر بر اقشار و طبقات فرودست اقتصادی است که به طور گسترده و به صور مختلف توسط رژیم های نئولیبرال اجرا و اعمال می گردد.

۲۵- نئولیبرالیسم به تقویت سفته بازی و بورس بازی و سیاست های مونتاریستی در جهت انباشت بیش از پیش سرمایه و افزونی سود نامشروع سرمایه داران تمایل زیادی دارد و در پیش گیری این سیاست ها را یکی از راه های بیشتر کردن سود کلان سرمایه داران می داند. البته تداوم این سیاست ها در بلندمدت موجب ترکیدن حباب بورس بازی و ظهور بحران های عظیم مالی [نظیر آنچه در سال های اخیر در آمریکا و اروپا شاهد آن بودیم] می گردد. مشخص است که

تاوان سنگین این بحران های ناشی از سودجویی های بی پایان و سیاست های بورس بازانه را در تمامی موارد اقشار و طبقات به لحاظ مالی محروم اجتماع داده و می دهند.

۲۶- انسان شناسی نئولیبرال بیش از هر ایدئولوژی مدرنیستی دیگری موجب تقویت تمایلات فرصت طلبانه و ضداجتماعی در افراد انسانی می گردد، زیرا شاکله آن الهام گرفته از مدل و منطق سودجویی نامشروع و روزافزون و سیری ناپذیر بازار آزاد سرمایه محور فارغ از دین و اخلاق و معنویت می باشد.

۲۷- نئولیبرالیزم با تشدید فاصله های طبقاتی و گسترش و تعمیق فقر اکثریت مردم و محدود کردن و کاستن از امکانات حمایتی و خدماتی آنها، شرایط پرتنشی را به لحاظ اجتماعی پدید می آورد و به منظور کنترل فضا به نفع خود و تداوم سیطره سرمایه داران به تقویت گسترده ماشین سرکوب و تقویت شدید فضای پلیسی در سطح ملی و بین المللی می پردازد. نگاهی به عملکرد دولت های آمریکا و فرانسه و انگلستان و اسپانیا و بسیاری رژیم های نئولیبرال غربی یا غرب زده دیگر در یک دهه اخیر به روشنی گوه این مدعا است. بعضی ایدئولوگ های نئولیبرالیست تلویحاً یا تصریحاً به تکیه گسترده و شدید نئولیبرالیسم به سرکوب [در حد توجیه رسمی دیکتاتوری] اذعان کرده اند مثلاً فردریش فون هایک در سال ۱۹۸۱ میلادی آن زمان که مشاور مورد اعتماد ژنرال پینوشه [جلاد نظامی دست نشانده آمریکا که با کودتای نظامی طراحی شده توسط CIA در شیلی به قدرت رسید] بود در مصاحبه با نشریه شیلیایی ال مرکوریو می گوید: دیکتاتوری شاید نظام ضروری برای دوره گذار باشد و این البته فقط مشتی است نشانه خروار که به زبان آمده است.

۲۸- نئولیبرالیسم به منظور افزایش نرخ بهره سرمایه و نیز مقابله با بحران رکودی- تورمی ای که اقتصادهای سرمایه داری غربی با آن روبرو بودند اقدام به کاهش شدید مخارج عمومی اندک مخارجی که صرف حمایت از اقشار و طبقات تهی دست اجتماع می گردید نمود که بیکارسازی و خانه خرابی میلیون ها نفر از مردم فقیر و کم درآمد یکی از تبعات آن می باشد.

دیوید هاروی در توصیف تحولاتی که نئولیبرالیسم ایجاد کرده است می نویسد:

فرایند نئولیبرال سازی مستلزم ویران سازی خلاق زیادی بوده است. این فرایند نه تنها ساختارها و قدرت های نهادی پیشین (حتی زیر سؤال بردن شکل های سنتی حاکمیت دولت) بلکه تقسیم کار، روابط اجتماعی، تأمین رفاه، مجموعه های تکنولوژیکی، شیوه های زندگی و تفکر، فعالیت های مربوط به تولید مثال، تعلق به سرزمین و تمایلات

قبلی را نیز منهـدم ساخته است. از آنجا که نئولیبرالیسم برای مبادله مبتنی بر بازار به عنوان یک نظام اخلاقی که به خودی خود می تواند راهنمای همه کنش های انسان باشد، و جایگزین تمام باورهای اخلاقی پیشین شود ارزش قائل است بر اهمیت روابط قراردادی در بازار تأکید می کند(۱)

به این نکته مهم بایـد تـوجه کرد که در تمـامی مـواردی که از «بـازار» و منطق بـازار و بـازار آزاد سـخن گفته می شود، غرض مفهوم مـدرنیستی و سـرمایه دارانه بـازار [بـازار مـدرن] می باشـد که بـا مفهوم سـنتی بـازار که در تاریـخ مـا وجود دارد ماهیتاً متفاوت است. همچنین آن گاه که از سودمحوری در نئولیبرالیسم سـخن گفته می شود، نظر به مفهوم مدرنیستی سـرمایه دارانه [سـرمایه داری مدرن] سودمحوری و سودورزی داریم که ذاتاً سودمحوری نامشروع و دم افزون و فارغ از توجه به قیود اخلاقی و دینی است و بـا هر نوع تلاـش معـاش برای به دست آوردن سود مشـروع ماهیتـاً متفـاوت و مغایر است و در تقابل با آن قرار دارد.

سوزان جورج در گفتـاری تحت عنوان: «تـاریخچه مختصـر نئولیبرالیسم» می گویـد: «به شـما می گویم که نئولیبرالیسم طبیعت اساسـی سـیاست را تغییر داده است. سـیاست در گذشـته عمدتاً به این معنی بود که چه کسی بر چه کسی حکم می راند و چه کسـی چه سـهمی از این کیـک [ملی] خواهـد داشت. جنبه هـایی از این دو وجه هنوز بـاقی انـد ولی پرسـش مرکزی سیاسـت کنونی به گمان من این شده است که چه کسی حق حیات دارد و چه کسی فاقد این حق است(۲)

سوزان جورج پس از ارائه گزارشـی از نتایج ظالمانه سـیاست های نئولیبرالی در آمریکا و انگلسـتان و اشاره فقیرتر شدن فقرا و ثروتمنـدترین شـدن سـرمایه داران و افزایش بیش از پیش شـکاف طبقـاتی در ایـن کشورهـا درخصـوص سـیاست بیـن المللی نئولیبرال ها می گوید: «در سطح بین المللی نئولیبرال ها تمام کوشش خود را روی سه نکته متمرکز کرده اند:

- تجارت آزاد خدمات و کالاها

- جریان آزاد سرمایه

- آزادی سرمایه گذاری(۳)»

در یک کلام همه هدف رژیم های نئولیبرالیست تحکیم سـلطه امپراطوری ظالمانه سـرمایه مدرن و سـرمایه داران اومانیست در مقیـاس ملی و جهـانی اسـت و در ایـن میـان ملـل کشورهـای تحت سـلطه پیرامـونی حـتی بیش از فقرا و محرومـان کشورهـای استعمارگر غربی مورد ظلم و استثمار قرار می گیرند.

۱- هاروی، دیوید/ نئولیبرالیسم، تاریخ مختصر/ محمود عبدالله زاده/ اختران/ ۱۳۸۶/ص ۱۰

۲- جورج، سوزان- بلو، والدن- پلاست، گرگ- چسودوفسـکی، مایکل.../ اسـتعمار پسامدرن/ احمدسیف/ نشر دیگر/ ۱۳۸۲/ ص ۵۷

۳- جورج، سوزان- بلو، والدن- پلاست، گرگ- چسودوفسکی، مایکل.../ استعمار پسامدرن/ احمدسیف/ نشر دیگر/ ۱۳۸۲/ ص ۵۶

اساساً ذات نئولیبرالیسم در تقابل با عدالت قرار دارد. مارگارت تاچر[نخست وزیر نئولیبرالیست انگلیس که از مریدان فردریش فون هایک بود(۱)] الهام گرفته از داروینیسم اجتماعی [که معتقد است در میدان رقابت اقتصادی، گرسنگان و فقرا چون ضعیف هستند باید قربانی و نابود شوند تا سرمایه داران که قوی هستند سود ببرند و پیروز گردند] نهفته در بطن نئولیبرالیسم گفته است: «این وظیفه ما است تا نابرابری راستایش کنیم(۲)»

این سخن مارگارت تاچر تماماً برخاسته از نگرش فون هایک و نئولیبرال های دیگر به مقوله عدالت است که اساساً عدالت را امری موهوم و زائد می دانند و کمترین ارزشی برای آن قائل نیستند. در یک جمع بندی کلی می توان گفت که نئولیبرالیسم نحوی از لیبرالیسم است که با مختصات دوران پسامدرنیته و به ویژه عقل گریزی و شکاکیت اندیشی و نسبی انگاری پست مدرن سازگار گردیده است در لیبرالیسم کلاسیک و کانت [به ویژه در کانت] اعتقاد به نحوی اخلاق و اعتقاد به محدوده ای از معرفت یقینی و احکام متقن اخلاقی [هرچند اخلاقیات کاملاً اومانیستی و سکولاریستی و در خدمت سرمایه داری مدرن] و نیز باور به مفهومی هرچند محدود اما ثابت و مشخص به نام «عقل» [عقل خود بنیاد استیلاجوی کمی اندیش سودمحور ابزاری اعداداندیش اومانیستی که در تقابل با معنای حقیقی عقل (تعبیر دینی عقل) قرار دارد] دیده می شود، اما در نئولیبرالیسم به تبع تزلزل در همه ارکان عالم مدرن [از مفهوم عقل گرفته تا اخلاقیات و مفاهیم زمان- مکان و...] نحوی نسبی انگاری مطلق حاکم می شود و یگانه معیار و میزان ثابت برای آن، اصالت دادن به نفع شخصی در چارچوب مدل بازار آزاد سرمایه داری و تعمیم این مدل و منطق سودمحوری نامحدود نامشروط نامشروع آن به همه عرصه های زندگی و روابط اشخاص با دیگران و حتی با خود می باشد. در انسان شناسی نئولیبرالی، بشر در یک جهان بی ثبات بی نظم نامتقین فقط به جست وجوی نفع شخصی خود است و فراتر از آن نئولیبرالیسم خواهان بسط این مدل مواجهه با عالم و آدم به همه حوزه ها و قلمروهای زندگی است.

لیبرالیسم کلاسیک در وجه حقوقی خود تا حدود زیادی رجوع به میراث استثماری- استعماری جان لاک داشت که خواهان برپا کردن دولت قانونی [البته قانون اومانیستی- لیبرالی و نه قانون الهی و دینی] و محدود کردن عملکرد دولت براساس اصول قضایی ملهم از قانون لیبرالی است که در پیوند با اقتصاد لسه فرو خودمختاری برای بازار مورد نظر آدام اسمیت قرار می گیرد. اما نئولیبرالیسم فقط مبلغ استقلال بازار مدرن سرمایه سالارانه نیست بلکه خواهان گسترش و تعمیم مدل ملهم از مناسبات بازار به تمامی فضاها و حوزه های کنش و واکنش اجتماعی است. البته این امر در لیبرالیزم نیز به صورت نیمه مستور حضور داشته اما در نئولیبرالیسم از صراحت تمام عیار برخوردار می گردد. در

ص: ۳۱

۱- جورج، سوزان- بلو، والدن- پلاست، گرگ- چسودوفسکی، مایکل.../ استعمار پسامدرن/ احمدسیف/ نشر دیگر/ ۱۳۸۲/ ص ۴۸

۲- جورج، سوزان- بلو، والدن- پلاست، گرگ- چسودوفسکی، مایکل.../ استعمار پسامدرن/ احمدسیف/ نشر دیگر/ ۱۳۸۲/ ص ۴۹

نئولیبرالیسم کوشش گسترده ای صورت می گیرد تا دامنه حضور و نفوذ و اختیارات سازمان سیاسی و نهاد حکومت به نفع نهاد اقتصاد [که تماماً برپایه مدل بازار آزاد سرمایه داری اومانیستی قرن بیست و قرن بیست و یک تعریف می شود] محدود و محدودتر شده و کاهش یابد به گونه ای که در پاره ای موارد برخی نئولیبرالیست ها به نوعی آنارشیسم افراطی سرمایه دارانه متمایل می گردند.

در نئولیبرالیسم به طور مشخص کوشش برای تبیین نظام سیاسی و جامعه مدنی براساس مفهوم قرارداد اجتماعی کاملاً ـ به کناری نهاده می شود و هر چند که نئولیبرالیسم همچنان فرد انگار [به معنای معتقد به اصالت دادن به نفس اماره فردی] است، اما عوامل مؤثر در شکل گیری جامعه مدنی و حکومت را بسیار متعدد و پیچیده می داند و تأکید بر نقش رقابت بر سر منافع و فضایی پرابهام و نامشخص را جایگزین حضور و قرارداد آگاهانه افراد در روایت لیبرالیسم کلاسیک می نماید. به نظر می آید در لیبرالیسم کلاسیک، حقوق خصوصی ضمن تقدم ذاتی داشتن بر حقوق عمومی آن را محدود می کرد، اما در نئولیبرالیسم حقوق خصوصی به الگویی برای حقوق عمومی بدل شده است.

لیبرالیسم کلاسیک خواهان پرورش انسان میانمایه ای است که صرفاً معطوف به خورد و خوراک و پوشاک و زندگی غریزی صرف بوده و فاقد هر نوع آرمان گرایی و تعهدی است. برای این انسان میانمایه لیبرال مجموعه ای از اصول اخلاقی اومانیستی- لیبرالیستی [آن گونه که مثلاً ـ لاـک و به ویژه کانت بدان پرداخته اند] که در خدمت اغراض سرمایه داری قرار داشته و مقوم سیطره ظالمانه اومانیسم لیبرالی است در عرصه نظر مطرح است. این اصول اخلاقی نافی روح استکباری و استثماری و سوداگرانه و سودمحورانه [سودمحوری نامشروع و دم افزون و نامحدود] زندگی او نمی باشد و در عین حال مبنایی برای تنظیم ارتباط هر انسان میانمایه لیبرال به عنوان یک اتم نفسانی خود بنیاد با دیگران [که هر یک مصداق یک اتم نفسانی خودبنیاد هستند] می باشد، اما در نئولیبرالیسم و برای انسان میانمایه نئولیبرال به دلیل سیطره نسبی انگاری و شکاکیت معرفت شناختی و اخلاقی، اصول و احکام ثابت اخلاقی رخت بربسته و منطق سودطلبی نامشروع نامحدود دم افزون به عنوان الگوی هرگونه سلوک با دیگران مطرح گردیده است. اگرچه باطن اصول اخلاقی لیبرالیسم کلاسیک نیز چیزی جز خبر خودبنیادی سوداگرانه سودمحور نبود، اما به هر حال وجود آن و نیز برخی وجوه و الزامات مطروحه در آن به زندگی انسان میانمایه لیبرال گونه ای طرح مفهومی [هرچند صرفاً دنیامدارانه و غیردینی فلذا باطل و بحث] و ثبات و چارچوب مشخص برای رفتار فردی و اجتماعی می داد. اما فقدان این امر برای انسان میانمایه لیبرال که قرار است به صراحت و با عریانی تمام بر پایه منطق سودمحوری نامشروع

ص: ۳۲

نامحدود دم افزون صرف و در چارچوب رقابت منفعت طلبانه دائمی در جهانی مبهم و بی ثبات و غیرمتعین سلوک نماید، موجب پیدایی احساسی از ناامنی، سردرگمی، آبسوردیسم و شدت گرفتن ظرفیت های خشونت طلبانه و سادیستیک می گردد. یکی از علل خشونت شدیدتر و عمیق تر نئولیبرالیسم در مقام مقایسه با لیبرالیسم کلاسیک [که خود بسیار خشن و سرکوب گر بود] را باید در این امر جستجو کرد. در حقیقت، نئولیبرالیسم در دفاع از سرمایه داری اومانیستی، وقیح تر، صریح تر و خشن تر است و ماهیت سودمحوری [سودجویی نامشروع پایان ناپذیر دم افزون] آن را به صورتی تماماً عیان و بی پرده دنبال می کند نمونه برجسته یک روشنفکر لیبرال کلاسیک، ماری فرانسوا ولتر و نمونه برجسته یک روشنفکر نئولیبرال، فردریش فون هایک است.

نئولیبرالیسم و لیبرالیسم هر دو صورت هایی از دموکراسی لیبرال هستند. نئولیبرالیسم دنباله و ادامه و صورت بسط یافته لیبرالیزم کلاسیک و به عبارتی لیبرالیزم دوران پست مدرن است. نئولیبرالیزم احتمالاً آخرین ایدئولوژی سرمایه داری مدرن تا زمان فرا رسیدن زوال نهایی و مرگ کلیت عالم مدرن خواهد بود. البته شاید در درون خود و در بستر زمان دستخوش تغییراتی گردد اما به نظر می رسد تا زمان فرارسیدن مرگ کامل عالم مدرن، تحول ماهوی پیدا نمی کند. در بستر مبارزه اسلام با غرب و غرب زدگی مدرن، نبرد اصلی و نهایی نیروهای اسلام با نئولیبرالیسم [که صورت پست مدنیستی دموکراسی لیبرال است] خواهد بود.

درباره نئولیبرالیسم وابسته در ایران

واقعیت این است که مدرنیزاسیون و ظهور و سیطره مراتبی از عالم مدرن در ایران امری تحمیلی و نتیجه فشار استعمار مدرن سرمایه داری و نیز فشارهای ناشی از سیطره جهانی غرب مدرن بوده و هرگز نتیجه سیر تطور طبیعی تاریخ ما نبوده است. در عالم تاریخی تمدن کلاسیک ایران قبل و بعد از اسلام، اومانیسم و سوبژکیتوتیه ظهور و بروز و جایگاه و پایگاهی نداشته اند و به تبع آن عصر ظلمانی به اصطلاح روشنگری و ایدئولوژی های اومانیستی ای چون: لیبرالیسم و فاشیسم و سوسیالیسم مدرن نیز امکان طرح و ظهور نداشته اند. اساساً ذات عالم تاریخی ای ایران پس از اسلام با کفر و شرک اومانیستی و ایدئولوژی های حامل آن قابل جمع نبوده است. بر این اساس مشخص است که لیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی اومانیستی سرمایه داری مدرن همچون دیگر ایدئولوژی ها و مظاهر مدرنیته به عنوان اموری بیگانه و با لذات غریبه با تاریخ و فرهنگ مادرپی، استیلای تدریجی غرب زدگی مدرن بر این سرزمین، تدریجاً در میان ما مطرح شدند.

از ابتـدای وزیـدن طوفان سـیاه غرب زدگی مدرن و سـپس استیلای آن بر کشور ما در دو قرن پیش تا امروز، لیبرالیسم یکی از ایـدئولوژی های مطلوب به منظور ترویج در میان ایرانیان برای اسـتعمار سـرمایه داری مدرن بوده است. اسـتکبار سـرمایه داری غرب تا قبل از پیروزی انقلاب اسـلامی [به ویژه در زمان پلهوی دوم] ضمن حمایت اشکار و بسیار صریح از استبداد مدرنیستی شاه که برپایه ایـدئولوژی ناسـیونالیسم شووینیستی قرار داشت، همواره روابط خوبی با جناح های مختلف طیف لیبرالیست های ایرانی [اعم از آته ئیست هـایی نظیر جبهه ملی یا التقاطی های به اصـطلاح دینی نظیر نهضت آزادی] برقرار کرده بود و به طور خـاص در سـال هـای اوج گیری نهضت انقلابـی مردم ایران تحت رهبری امام خمینی(ره) (حـدفاصل سال های ۱۳۵۵ تا بهمن ۱۳۵۷) بسـیار کوشید تا ابتدائاً با برجسته کردن چهره های مختلف لیبرالیست رهبری حرکت مردم را تحت کنترل آنها درآورد و سـرانجام پس از ناامیـدی از این امر کوشـید تا با نفوذ دادن عناصـر لیبرال در صـنوف انقلاب، از طریق دولتمردان لیبرالیسـت جـای پـایی برای حضور خود در حـاکمیت پس از انقلابـ به دست آورد. اما پس از واقعه تسـخیر لانه جاسوسـی آمریکا و به ویژه پس از فرار بنی صدر از کشور و در انفعال مطلق قرار گرفتن ائتلاف سکولاریست های مارکسیست و لیبرالیست، ناامید از طیف رسـمی و شـناخته شده لیبرالیست های ایرانی رو به پروژه به میدان آوردن نسل تازه ای از لیبرال های نقاب دار ناشـناخته آورد.

پـایه هـای نظری و تشـکیلاتی نئولیبرالیسم ایرانی پس از انقلابـ [جریـان فعـال داخلی کشوری آن که بسـیار منافقانه عمل می کردنـد و می توان آنهـا را جریان نفاق لیبرالیستی نامیـد] از اواسط سال های دهه ۱۳۶۰ شمسـی در ابتدا در هیأت یک حرکت فرهنگی و تئوریـک [بـا محوریت عبـدالکریم سـروش و محفـل کیهـان فرهنگی تا قبل از سال ۱۳۶۹ شمسـی] و از سـال ۱۳۷۰ شمسی تحت عنوان حلقه کیان و به صورت یک حرکت ایدئولوژیک و دارای اغراض سیاسی پی ریزی می گردد.

از اواسـط سـال های دهه ۱۳۶۰، دو جریـان نئولیبرالیستی ایرانی در داخـل و خارج کشور شایـد در ابتـدا بـدون ارتباط و پیوند منسـجم بـا یکـدیگر] ظهور کرده و فعـالیت می کننـد. البته اهمیت و نقش و وزن جریـان نئولیـبرال داخـل کشور [بـا محوریت عبـدالکریم سـروش و طیف پرورش یافتگان او که بخشـی از آنها از نیروهای اسـتحاله شده دارای سوابق انقلابی بودند] بسـیار بیشتر از جریان نئولیبرالیست های ایرانی ساکن خارج از کشور بود و عملاً همین طیف نئولیبرال های داخل کشوری بودنـد که شاکله جناح نئولیبرالیست ایرانی دهه های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ را پدید آوردند و

چهره های نئولیبرالیست ایرانی ساکن خارج از کشور نیز به مدد فضا و امکاناتی که طیف نئولیبرال های داخل کشور برایشان فراهم می کردند، ظهور و تأثیرگذاری یافتند.

البته این دو جریان در بستر تهاجم فرهنگی و نیز فضایی که دولت های توسعه گرا و به اصطلاح اصلاح طلب فراهم ساختند تدریجاً در ارتباط نزدیک با یکدیگر قرار گرفته و فارغ از تبادلات فکری، عملاً به وحدت در استراتژی و تاکتیک ها رسیدند.

جریان نئولیبرال های داخل کشور با محوریت عبدالکریم سروش به لحاظ تئوریک بسیار فقیر بود و عمدتاً می کوشید تا با ایجاد ملغمه ای از برخی آراء پوزیتیویستی و بعضی مدعاهای نسبی انگارانه پست مدرنیستی و به ویژه گرته برداری از آراء نئولیبرال هایی چون: کارل پوپر [علیرغم ناهمگنی وحشتناک این مجموعه] ابزار تئوریک و ایدئولوژیکی ای با درون مایه نئولیبرالی و در خدمت مبارزه فرهنگی- سیاسی با انقلاب اسلامی و ولایت فقیه و در جهت پیشبرد سکولاریسم و ترویج نئولیبرالیسم پدید آورد.

نئولیبرالیست های ایرانی ساکن خارج از کشور [نظیر محمدعلی همایون کاتوزیان، داریوش شایگان، داریوش آشوری، عباس میلانی و...] نیز اگرچه در نهایت خبر تکرارکننده مشهورات نئولیبرالی ایدئولوگ های غربی نبودند اما نسبت به سروش و طیف دست پرورده او باسوادتر بودند، هرچند که برای طرح آراء و ظهور در فضای سیاسی ایران نیاز به امکاناتی داشتند که نفوذی های نئولیبرال حاضر در بدنه نظام اسلامی و مدیران غافل و از همه جا بی خبر فرهنگی برای آنها فراهم می ساختند.

نئولیبرالیزم در ایران از اساس یک ایدئولوژی وارداتی است و هیچ پیوند و نسبت قربی با هویت قومی و سرشت وجودی مردم و عالم و تاریخ دیرینه سال ایرانی ندارد و همچون دیگر مظاهر و محصولات مدرنیته [البته به عنوان یک حصول متأخر] از ره آوردهای دویست سال استیلای استثمار غرب مدرن است، از همین رو است که صبغه تقلیدی پررنگ دارد و با عالم و میراث دینی این مردمان در تقابل کامل قرار دارد. نئولیبرالیزم هم به علت این که به عالم ذاتاً بیگانه و استیلاجو و استعمارگر غرب مدرن تعلق دارد و هم به علت این که مستقیماً توسط استکبار سرمایه داری نئولیبرالیست آمریکایی- اروپایی فرموله و برای ما صادر شده است، مستقیما و مشخصاً ایدئولوژی ای وابسته است و در صورت (خدای ناکرده) پیروزی در ایران نیز یک رژیم سکولاریست سراپا وابسته به امپریالیزم نئولیبرال [مشخصاً آمریکا] که مدافع رسمی و صریح منافع سرمایه داری بین المللی و سرمایه داری سکولاریست ایران است را بر سر کار

می آورنـد که دولتمردان دست نشانـده اش در سـطوح و طرازهـای مختلف سـال ها است در آمریکا و انگلسـتان و دیگر نقاط اروپا توسط CIA و موساد و سازمان های جاسوسی بریتانیا پرورش داده شده و هدایت می شوند.

اما در پاسخ به این پرسـش که چرا استکبار جهانی به دنبال روی کار آوردن یک استبداد نئولیبرالی در ایران است؟ باید گفت که این امر دلایل مختلفی دارد که امکان پرداختن به همه آنها در این مجال وجود ندارد اما اصـلی ترین دلیل کوشش استکبار غرب مـدرن به سـرکردگی امپریـالیزم نئولیـبرال در سازمانـدهی و تجمیع تمـامی برانـدازان نظـام اسـلامی و چتر نئولیبرالیسم به منظور حـاکم کردن یـک «استـبداد نئولیـبرالی» در ایران این است که در نهـایت فقـط و فقـط به قـدرت رسـیدن یـک اسـتبداد نئولیبرالی تحت لوای دموکراسـی و حکومت دموکراتیک است که می توانـد منافع و اغراض اسـتکباری جهانی به سـرکردگی امپریالیزم آمریکا را تأمین نماید. به روی کار آمدن یک حکومت استبدادی شدیداً ضددینی نئولیبرالیست تحت لوای حکومت دموکراتیک در ایران [که بنا به دلیلی که در پیش گفتیم یک حکومت وابسته به آمریکا خواهد بود] با سرکوب میراث انقلاب اسلامی، ضمن نابودی استقلال و عزت مردمی و هویت دینی ایرانیان، حتی وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور را نیز به شدت تضـعیف کرده و چه بسـا ایران را به مرز تجزیه بکشانـد. برای آمریکـا و اسـرائیل [به عنوان هـدایتگران و اربابان و برنامه ریزان اصـلی یک رژیم نئولیبرالیست در ایران] و در مسیر پیشبرد اغراض و منافعشان در سطح منطقه خاورمیانه و جهان، چیزی بهتر از یک ایران سـکولاریست فاقد اسـتقلال منقطع از هویت شـیعی خود و تضـعیف شده و گوش به فرمان آمریکا و اسـرائیل وجود نـدارد. از این رو است که آنها می کوشـند از هر طریق و شـیوه ای که امکانپذیر باشد به مبارزه با نظام ولایت فقیه [که پاسدار هویت دینی و عزت مردمی و اسـتقلال سیاسـی ایران و منادی بیدارگری اسلامی و مبارزه با نظام جهانی سلطه استکباری است] بپردازنـد و در این مبارزه گسترده خود که به صورت یک جنگ نرم تمام عیار صورت می گیرد، در مقابل حکومت اسـلامی، مدل حکومت نئولیبرالیستی را تحت عناوینی چون: «دموکراسی و حکومت دموکراتیک» مطرح می کنند.

چرا می گوییم اگر یک حکومت نئولیبرالیستی در ایران (خـدا ناکرده) به قـدرت برسد ماهیت خشن اسـتبدادی خواهد داشت؟ به این دلیـل روشن که نئولیـبرالیسم برای پیشبرد پروژه سـکولاریستی- سـرمایه دارانه خود در ایران چـاره ای جز به کـارگیری رویکرد استبدادی خشن ندارد. فارغ از آنکه ایدئولوژی نئولیبرالیسم [همان گونه که پیشتر اشاره شد] ذاتاً صبغه سرکوب گری خشن و استبدادی دارد، به طور خاص در شرایط ویژه ایران و منطقه خاورمیانه که انقلاب اسلامی

و خیزش مبتنی بر بیداری اسلامی، نیروهای عظیم مند استکباری و ضدصهیونیستهی و ضدسکولاریستی و منتقد مدرنیته را بیدار و فعال کرده است و واقعه بسیار بزرگی چون انقلاب اسلامی امواج گسترده ای از خودآگاهی اسلامی ضداومانیستی پرورش داده و آرایش اجتماعی- سیاسی ایران را نسبت به دوران قبل از انقلاب [دوران استیلای استعمار غرب مدرن بر سرنوشت کشور] به نحوی بنیادین متحول و زیر و رو کرده است و نیز با توجه به ساختار نامتوازن و عمیقاً بحران زده سرمایه داری پیرامونی- وابسته ایران، حکومت نئولیبرالی به عنوان نماینده منافع استعمار و سرمایه داری سکولاریست ایران برای پیشبرد اغراض خود و غلبه بر مقاومت ها و موانعی که در برابر آن وجود دارد [به ویژه در قلمرو مبارزه گسترده ای که در مسیر دین زدایی از اجتماع و مبارزه با روحانیت شیعه و پایگاه های اجتماعی آن در پیش خواهد گرفت] چاره ای جز به کارگیری سیاست سرکوب خونین خشن استبدادی بسیار گسترده ندارد و اگر خدای ناکرده به قدرت برسد یقیناً چنین خواهد کرد.

نئولیبرالیسم اکنون ایدئولوژی اصلی و چتر ایدئولوژیک وحدت بخش تمامی مخالفان و دشمنان برانداز نظام اسلامی [اعم از براندازان آشکارا تروریست مسلح و نیز براندازان فعال در عرصه جنگ نرم با هر استراتژی و ژستی که دارند: اصلاح طلب، جمهوریخواه، مارکسیست، فعال حقوق بشری، لیبرالیست های ملی گرا، نئولیبرال های نفوذی در سطح خرد و کلان و...] بدل گردیده است. نئولیبرالیسم در ایران امروز اصلی ترین ایدئولوژی حامی منافع سرمایه داری سکولاریست ایران و امپریالیست های ارباب و حامی آن می باشد.

به نظر می رسد از اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، استکبار جهانی به سرکردگی امپریالیزم نئولیبرال آمریکا در چارچوب پیشبرد اغراض استعمار پسامدرن [استعمار فرامدرن] به تجویز مدل رژیم های نئولیبرال وابسته برای کشورهای درجه دو و سه مدرن [کشورهایی با اقتصادهای سرمایه داری پیرامونی- وابسته که در حاشیه کشورهای متروپول و مرکزی سرمایه داری مدرن قرار دارند و به انحاء مختلف توسط کشورهای اصلی استکباری امپریالیستی استثمار و غارت و چپاول می شوند] چون یعنی کشورهایی مثل کره جنوبی، تایوان، شیلی، فیلیپین، و نظایر آنها پرداخت. دلیل اصلی این امر این بود که نظام جهانی سلطه اومانیستی و هسته اصلی مدیریتی آن یعنی کاست یهودی- ماسونی حاکمان پنهان جهانی از اواسط دهه ۱۹۷۰ به ناکارآمدی رژیم های نظامی فاقد ژست لیبرال دست نشانده خود [نظیر رژیم مارکوس در فیلیپین، پینوشه در شیلی، شاه در ایران، پارک چونک هی، و پس از او چونگ دو هوان در کره جنوبی، کومین تانگ در تایوان، ویولا در آرژانتین و ده ها نمونه دیگر در سراسر جهان] به روشنی پی برده بود و همچنین حس

می کرد که خطر ظهور انقلاب های بزرگ مردمی این رژیم ها و منافع دول نظام جهانی سلطه استکبار سرمایه داری را تهدید می کند. البته کاست حاکمان پنهان جهانی کوشیدند تا به صورت آهسته و در یک روند تدریجی و به نحوی که کمترین آسیبی به منافع آنها وارد نشود، روند گذار از استبدادهای نظامی دست نشانده به استبدادهای نئولیبرالیست دست نشانده خود را زمینه سازی و سازماندهی نمایند. آنها در مواردی نظیر شیلی (سال ۱۹۹۰) و کره جنوبی (سال ۱۹۸۷) این دگرگونی ها را طراحی، مدیریت و اجرا کردند و در مواردی نظیر مواجه شدن با ظهور انقلاب اسلامی ایران کوشیدند تا با سوار شدن بر موج اعتراضات مردمی، با منحرف کردن مسیر حرکت انقلاب، اغراض خود را دنبال نمایند که البته به لطف حضور رهبری هوشمند و توانای امام راحل و جاذبه استثنایی ایشان برای مردم و وجهه پررنگ دینی انقلاب، موفق به انجام خواست خود نشدند. در مورد فیلیپین (سال ۱۹۸۶ م) در ابتدای روبرو شدن با حرکت انقلابی مردم با استفاده از ضعف های حرکت مردم فیلیپین [نظیر فقدان یک ایدئولوژی انقلابی رادیکال که ضمن نفی مدرنیته و یا حداقل کلیت نظام سرمایه داری، هادی مردم معترض باشد و نیز فقدان یک رهبری آگاه قاطع مستقل سازش ناپذیر] به سرعت با بیوه اکینو [رهبر لیبرال مخالف مارکوس] به توافق رسیده و با فراری دادن مارکوس و روی کار آوردن بیوه اکینو عملاً- جنبش انقلابی را خفه و نابود کردند و رژیم نئولیبرالیست وابسته به خود را بر سر کار آوردند.

در واقع طبق محاسبه و برآورد استراتژیست های نظام جهانی سلطه اومانیستی، روی کار آمدن رژیم های نئولیرالیست از مقطع دهه ۱۹۸۰ م و پس از آن بیشتر می توانست تأمین کننده منافع استعمار سرمایه داری غرب مدرن و پیش برنده پروژه مدرنیزاسیون مورد نظر آنها باشد. در عین حال استکبار جهانی به سرکردگی امپریالیزم نئولیبرال با به راه انداختن جنجال خبری و رسانه ای، روی کار آوردن رژیم های استبدادی نئولیبرال وابسته به خود به جای رژیم های استبدادی نظامی وابسته قبلی از موج جدیدی از دموکراسی خواهی در کشورهای مختلف به ویژه کشورهای به اصطلاح جهان سوم جلوه داده و برای مدتی مردم آن کشورها را در قریب و توهم به امری واهی نگاه داشت و منفعل می کرد [که در بسیاری موارد برای قریب یک دهه و گاه بیشتر چنین هم شد] بدین ترتیب امپرالیزم نئولیبرال ضمن تخلیه خشم انقلابی و ضدآمریکایی-ضداستعماری متراکم اکثر مردم این کشورها برای یک مقطع و بدینسان خارج کردن منافع خود از زیر ضربه، با اعمال سیاست های اقتصادی نئولیبرالیستی و درهم شکستن اندک اهرم ها و پایگاه های حمایتی اقشار فرودست این کشورها به غارت و چپاول و استثمار مضاعف نیروی کار و منابع طبیعی این کشورها

می پرداخت. در عین حال که با چهره ای حق به جانب «از گسترش دموکراسی» و به روی کار آمدن حکومت های دموکراتیک با حمایت آمریکا در نقاط مختلف جهان و آنچه که برخی ایدئولوگ های نئولیبرالیست موج سوم دموکراسی نامیده اند، سخن می گفت و می گوید: استراتژیست های نظام جهانی سلطه معتقدند که مدل رژیم های نئولیبرالیست وابسته از طریق فریب و تخدیر و نیز تشدید استثمار مردم [با اعمال سیاست های اقتصادی نئولیبرالی] و سنگر گرفتن پشت ویترین دموکراسی و همسو کردن بخش عمده طبقه متوسط مدرن کشورهای به اصطلاح جهان سومی با خود، بهتر می توانند پروژه مدرنیزاسیون در این اجتماعات را پیش برده و منافع استکبار جهانی با محوریت استعمار سرمایه داری جهانی به رهبری آمریکا را حداقل باری مقطع کنونی تأمین نماید.

چرا در شرایط کنونی در ممالک موسوم به جهان سوم، رژیم های نئولیبرالیست وابسته بهتر می توانند تأمین کننده منافع غارت گران بین المللی باشند؟ در پاسخ به این پرسش دلایل متعددی را می توان مطرح کرد، اما ذیلاً صرفاً به چند دلیل اصلی اشاره می شود:

۱- رژیم های نئولیبرالیست به اصطلاح جهان سومی علیرغم ماهیت شدیداً استبدادی شان، با تکیه بر نوعی پلورالیسم حزبی پرسروصدا [در حالی که همه احزاب این کثرت گرایی سیاسی به طیف سرمایه داری حاکم مدرنیست وابسته به استکبار جهانی نئولیبرالیست تعلق دارند و صدای حقیقی توده های اعماق و تحت استثمار در بوروکراسی حزبی عریض و طویلشان امکانی برای ابراز ندارد] کاریکاتور و توهمی از یک مشارکت سیاسی را در اقشار و برخی طبقات جامعه ایجاد می کنند که برای یک مقطع زمانی می تواند از فشار تنش های اجتماعی و سیاسی برای حاکمان نئولیبرال و اربابان جهانی آنها تاحدودی بکاهد.

فرم و تا حدودی ساختار سیاسی رژیم های نئولیبرالیست به دلیل همین ژست و پوزیشن position کثرت گرایی حزبی ای که از خود نشان می دهند با مجموعه مدعاها و شعائر و جنبه کمی انگارانه مدرنیته و آنچه برخی فیلسوفان لیبرال عصر ظلمانی به اصطلاح روشنگری و پس از آن از ایدآل اجتماعی خود ارائه می دادند، سازگاری بیشتری دارد و از این رو در پروژه مدرنیزاسیون این اجتماعات تضاد سیستمی کمتری ایجاد می کند. زیرا در مدل رژیم های نظامی، نوعی اختلاف میان آمال و شعارهای مدرنیستی- لیبرال حاکمان و فقدان سرگرمی وهم آلود عوام فریبانه ای به نام «رقابت احزاب» و «کثرت گرایی حزبی» وجود داشت، حال آنکه در رژیم های نئولیبرال به اصطلاح جهان سومی، باطن و ماهیت شدیداً استبدادی و خشن

۱- سیستم حاکم پشت نقاب بازی های حزبی و فریبکاری ها و جنجال های معمول آن تاحدودی و برای اقشار و گروه هایی از مردم عوام برای مدتی پنهان می شود.

۲- رژیم های نئولیبرالیست به موازات فریبکاری کثرت گرایی حزبی با استفاده فوق گسترده از امکانات متنوع رسانه ای و ترویج دیوانه وار پرنوگرافی و سکس و ابسوردیسم و از بین بردن یا حداقل تضعیف غیرت مردم تحت عنوان پرهیز از خشونت و مبارزه با هر نوع آرمان گرایی تحت لوای ایدئولوژی زدایی و دامن زدن به مشهورات نسبی انگارانه معرفت شناختی و اخلاقی و شیوع میانمایگی نئولیبرال و کوشش برای غرق کردن اکثر مردم در روزمرگی عملاً آنها را گرفتار نحوی تخدیر و تحمیق عاطفی و ذهنی می نمایند که این امر خود به خود سبب ساز پیدایی انفعال سیاسی و اجتماعی و پرهیز آنهایی که در دام این ترفند نئولیبرالیستی گرفتار آمده اند، از مبارزه می گردد و این امر به تقویت پایه های رژیم نئولیبرالیست وابسته و اربابان جهانی آنها حداقل در کوتاه مدت کمک می کند.

۳- رژیم های نئولیبرالیست در ممالک درجه دو و درجه سه غرب زده مدرن [معروف به جهان سومی ها بیش از رژیم های نظامی قابلیت و امکان جذب طبقه متوسط مدرن [به ویژه لایه های مرفه آن] و تبدیل آن به یک پایگاه حمایتی برای استبداد نقاب دار نئولیبرالیستی را دارند که این امر ریشه در نحوه حکومتداری و فرم و ساختار سیاسی این رژیم ها [که در بندهای قبلی به آن اشاره شد] دارد. در واقع طبقه متوسط مدرن علی الخصوص لایه های مرفه آن ظرفیت زیادی برای تبدیل شدن به پیاده نظام بی جیره و مواجب استبدادهای نئولیبرالی دارد و این امر البته ریشه در نسبت این طبقه با اجتماع مدرن و توهمات و مشهرات لیبرالی و نئولیبرالی دارد.

رژیم های استبدادی نظامی حامی سرمایه داری پیرامونی- وابسته که تأمین کننده منافع استکبار سرمایه داری جهانی و پیشبرنده پروژه مدرنیزاسیون در ممالک به اصطلاح جهان سومی بودند، در مقایسه با رژیم های استبدادی نئولیبرالیست وابسته به اصطلاح جهان سومی [که آشکارا سخنگوی ایدئولوژی امروز سرمایه داری جهانی یعنی نئولیبرالیسم هستند] حالت فراطبقاتی بیشتری نسبت به طبقه سرمایه دار بومی [عمدتاً در بخش خصوصی] داشتند این رژیم های نظامی استبدادی اگرچه در کلیت خود مدافع سرمایه داران مدرنیست داخلی و اربابان خارجی آنها بودند، اما پیشینه و صبغه این حاکمان نظامی و نحوه به قدرت رسیدنشان آنها را

۱- تاحدودی و از جهانی نسبت به بخش بزرگی از طبقه سرمایه دار مدرنیست داخلی [به ویژه بخش غیردولتی] استقلال هرچند نسبی می بخشید، اما رژیم های استبدادی نئولیبرالیست وابسته در ممالک به اصطلاح جهان سومی، نمایندگان سخنگویان و ابزار اجرایی آشکار بخش اعظم طبقه سرمایه دار مدرنیست داخلی [و به طریق اولی اربابان خارجی آنها] هستند و در پیوندی ارگانیک با آن به سر می برند و از این نظیر نیز بیش از سلف نظامی خود دل در گرو دفاع از منافع و مطامع سرمایه داران داخلی و خارجی دارند.

۲- مجموعه سیاست های اقتصادی نئولیبرال ها [که حکومت های نئولیبرال خود را متعهد به اجرای آنها می دانند] به ویژه در کشورهای مدرنیست درجه دو و سه شرایط سودآوری و بهره کشی فوق العاده ای را برای دولت های استعمارگر سرمایه داری جهانی پدید می آورد که بسیار مطلوب امپریالیزم نئولیبرال جهانی است.

حکومت های نئولیبرالیست وابسته تحمیل شده بر کشورهای به اصطلاح جهان سومی، نمونه های نحوی لیبرالیسم از بالا هستند که عمدتاً از طریق دخالت و مهره چینی آشکار کاست حاکمان پنهان جهانی تحقق می یابند و البته در بعضی کشورها، نظام سلطه استکبار جهانی برای به قدرت رساندن آنها به استحاله بخشی از هیأت حاکمه حاکمیت قبل از روی کار آمدن رژیم نئولیبرال و جذب یک یا چند جناح آن به سمت نئولیبرالیسم و انجام کودتاهای تدریجی یا انفجاری و انقلاب های مخملی دست زده است. در چنین شرایطی حداقل در کوتاه مدت چندان توجهی به وجود زیرساخت های اقتصادی- اجتماعی مورد نیاز برای شکل گیری یک رژیم نئولیبرال نمی شود و عمدتاً تلاش می شود تا با تکیه بر نحوی دگرگونی در ساختار سیاسی قدرت حاکم، عوامل اجرایی حکومت نئولیبرال وابسته به قدرت برسند که این خود از عمق بی ریشگی و وابستگی این حکومت ها حکایت دارد.

در شرایط ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی [مشخصاً از سال های میانی دهه ۱۳۶۰ و به ویژه سال های دهه ۱۳۷۰ و پس از آن] نظام جهانی سلطه استکبار نئولیبرالیستی کوشیده است تا مدل یک رژیم نئولیبرالیست وابسته به اصطلاح جهان سومی را به عنوان آلترناتیو در مقابل نظام ولایت فقیه در ایران قرار داده و تبلیغ نماید. نظام جهانی سلطه استکبار نئولیبرالیستی کوشیده است تا مدل یک رژیم نئولیبرالیست وابسته به اصطلاح جهان سومی را به عنوان آلترناتیو در مقابل نظام ولایت فقیه در ایران قرار داده و تبلیغ نماید. نظام جهانی سلطه اومانیستی تدریجاً توانسته طیفی از ایدئولوگ ها و سیاستمردان و تکنوکرات- بوروکرات ها و حتی دولتمردان استحاله شده مروج و مبلغ نئولیبرالیسم وابسته را در ایران و نیز ایرانیان خارج از کشور سازماندهی نماید که همین جماعت نقش محوری ای در

سازماندهی و اجرا و حمایت تبلیغاتی- رسانه ای از کودتای سبز در فتنه سال ۱۳۸۸ را بر عهده داشتند و با ضرس قاطع می توان گفت جریان اصلی هادی و طراح و برنامه ریز و حامی فتنه سیاه ۱۳۸۸ به دنبال براندازی نظام اسلامی و بر سر کار آوردن یک رژیم نئولیبرالیست وابسته به اصطلاح جهان سومی در ایران بوده است.

چنان که در پیش گفتیم اساساً از اواسط سال های دهه ۱۳۶۰ یک جریان ایدئولوژیک نئولیبرالیست در ایران سازماندهی و پدیدار گردید. سخن (گفتمان) نئولیبرالیستی به سرعت نقش غالب و محوری را در میان کلیت مخالفان براندازی جمهوری اسلامی [اعم از مخالفانی که صراحتاً از براندازی نظام ولایت فقیه سخن می گویند و نیز مخالفان منافقی که تحت عناوین مختلف ماهیت برانداز خود را پنهان می کنند] به دست آورد و به چتر ایدئولوژیک وحدت بخش معارضان نظام اسلامی بدل گردید. بی تردید در ظهور و سازماندهی و مدیریت جریان ایدئولوژیک نئولیبرالیسم وابسته کنونی در ایران، استعمار سرمایه داری غرب مدرن [به عنوان سرکرده نظام جهانی سلطه استکباری] نقش بسیار مهم و تعیین کننده ای را داشته و دارد. در واقع در بررسی تاریخچه لیبرالیسم در ایران و در مقام مقایسه می توان جریان کنونی نئولیبرالیسم فعال در ایران [جریانی که ایدئولوژی حاکم بر کودتای رنگی فتنه سبز بود] را نسبت به «نهضت آزادی» و حتی جبهه ملی بسیار بسیار وابسته تر دانست. در حقیقت تمامی تار و پود و شالوده وجودی نئولیبرالیسم کنونی فعال در ایران محصول طراحی و سرمایه گذاری و برنامه ریزی و سازماندهی نظام جهانی سلطه استکباری است و در برابر استعمار سرمایه داری غرب مدرن به ویژه امپریالیزم نئولیبرالیست آمریکا حتی اندک استقلالی نیز از خود ندارد و از هم اینک نیز بخش مهمی از کادرهای ایدئولوژیک و اجرایی و فعال آن در اروپا و آمریکا سکنی گزیده و از طریق رسانه های استعماری ای چون «صدای آمریکا» و BBC ابراز وجود کرده و بعضا به حقوق بگیران رسمی دولت های آمریکایی و اروپایی بدل گردیده اند.

در یک جمع بندی، خصایص اصلی نئولیبرالیسم کنونی فعال در ایران را می توان اینگونه فهرست کرد:

* روح حاکم بر نئولیبرالیسم کنونی ایران یک روح اومانیستی است [مثل روح حاکم بر دیگر ایدئولوژی های عالم مدرن]

* نئولیبرالیسم کنونی ایران مثل دیگر ایدئولوژی های مبلغ مدرنیته، جوهر سکولاریستی دارد.

* بنیان های معرفت شناختی آن، نسبی انگارانه است.

* در قلمرو مباحث اخلاقی و کلامی [هسته اصلی نئولیبرالیسم کنونی که توسط نئولیبرالیست های ایرانی داخل کشور شکل گرفته است، داعیه به اصطلاح دین مداری داشته و صورتی از نفاق الیبرالیستی به ظاهر دینی هستند. از این رو به طرح مباحث کلامی با تفسیری مدرنیستی و در خدمت اغراض لیبرالی پرداخته و می پردازند] مروج نسبی انگاری و شکاکیت و مبلغ انبوه شبهه آفرینی های اعتقادی می باشند.

* به تبع ویژگی هایی چون اومانیسم و سکولاریسم که برشمردیم، مروج «لائیسیته» و جدایی دین از سیاست و اجتماع و به عبارت دقیق تر خارج شدن دین از مرکزیت ثقل حیات اجتماعی و سیاسی هستند.

* وجه پررنگی از تفاسیر التقاطی مدرنیستی لیبرالی از معانی و حقایق دینی در آراء و آثار برخی ایدئولوگ های اصلی این طیف وجود دارد.

* به لحاظ تبلیغی بر شعارهایی چون: جامعه مدنی، خردگرایی، پرهیز از دشمن تراشی (در سطح سیاست بین المللی)، پلورالیسم و نظایر اینها تکیه دارند که در پشت همه این شعارها تلقی ها و تغییرهایی در جهت اغراض نئولیبرالی نهفته است.

* در عرصه های اقتصادی و سیاسی مروج همان شعارها و سیاست های رسمی نئولیبرالیسم [که در پیش برشمردیم] هستند.

* کوشش در جهت گسترش کمی و کیفی دامنه حضور و نفوذ سرمایه داری سکولار تحت لوای «خصوصی سازی»، زیرا نئولیبرالیسم ایدئولوژی اصلی حافظ منافع سرمایه داری سکولاریست ایران [در نهایت تمامیت سرمایه داری بزرگ] می باشد.

* تلاش به منظور هضم کردن ایران به لحاظ فرهنگی و اقتصادی در فرآیند جهانی سازی نئولیبرالی در مسیر بسترسازی جهت استحاله نظام اسلامی از درون و نهایتاً تغییر آن به یک رژیم لائیک (معتقد به خروج دین از مرکزیت ثقل حیات اجتماعی و سیاسی]

* نئولیبرالیسم ایرانی به دلیل ماهیت اومانیستی- مدرنیستی [و به تبع آن نیست انگار و سکولاریستش] صبغه ای ضددینی دارد. حتی اگر در مواردی به ظاهر پیشت شعارها و ظواهر دینی پنهان شود که این امر ریشه در خصیصه منافقانه بخش عمده طیف نئولیبرال های کنونی ایرانی دارد. البته در طیف نیروهای نئولیبرالیست کنونی ایران، چهره ها و گروه های آشکارا آته ئیست [غیردینی] و حتی صراحتاً ضددینی هم حضور دارند، اما وجه غالب و هسته اصلی فعال

ص: ۴۳

این طیف را منافقان نئولیبرالیستی تشکیل می دهند که به جهت پیشبرد اغراض سیاسی خود استراتژی نفاق را در پیش گرفته اند و می کوشند تا حتی المقدور ماهیت غیردینی خود را پنهان نمایند.

* استفاده از تاکتیک های به ظاهر اصلاح طلبانه و پنهان شدن پشت شعارهایی چون: عدم خشونت و انکار مقاصدبراندازانه در عین آمادگی و اشتیاق وافر برای به دست آوردن فرصت و امکان به منظور به راه انداختن انقلاب علیه نظام اسلامی و نیز استفاده عملی مداوم از خشونت علیه طرفداران انقلاب اسلامی که نمونه های متعددی از این امر را در اغتشاشات هجدهم تیر و کودتای رنگی فتنه ۱۳۸۸ شاهد بودیم.

* نئولیبرالیسم وابسته به عنوان ایدئولوژی محوری مطلوب امپریالیزم آمریکا و اعوان و امضاوش حملات مداوم تئوریک و فرهنگی- سیاسی و تبلیغاتی علیه ولایت فقیه [به صور مختلف از طرح شبهات و تردیدافکنی در کتب و مقالات گرفته تا استفاده از فیلم های سینمایی و برنامه های شبکه های ماهواره ای و انبوه شایعه پراکنی ها و...] را در کانون فعالیت های فرهنگی- سیاسی خود قرار داده است، زیرا بر سر کار آوردن یک رژیم نئولیبرالیست وابسته در ایران اسلامی و تأمین اغراض و منافع نظام جهانی سلطه استکبار اومانیستی را منوط به براندازی نظام ولایت فقیه می داند.

* ترویج نگرش منفی نسبت به انقلاب و آرمان گرایی [تحت لوای ایدئولوژی زدایی] به شیوه رایج نئولیبرال های غربی [به عنوان نمونه نگاه کنید به آراء عبدالکریم سروش در بحث آرمان گرایی و ایدئولوژی]

* کوشش به منظور تقدس زدایی از معانی و اسوه ها و عقاید و شعائر و شخصیت های دینی و انقلابی

* نئولیبرالیسم کنونی فعال در ایران [که به اختصار آن را نئولیبرالیسم ایرانی می نامیم هرچند که اغراض و مقاصد آن کاملاً در تقابل با هویت و عزت مردمی و استقلال ایران و آزادی مردم این سرزمین قرار داشته و تماماً در مسیر منافع و اهداف استعمار سرمایه داری غرب مدرن سیر می کند] ایدئولوژی طیفی از نیروهای نئولیبرالیست است که بخش مهمی از آنها فعلا در داخل کشور و بخش دیگری از آن در خارج از کشور فعال هستند. این طیف نیروهای نئولیبرالیست به لحاظ فرهنگی و اجتماعی و سیاسی پیشینه ها و خاستگاه های مختلفی دارند اما مجموعاً در ذیل ایدئولوژی نئولیبرالیسم ایرانی به وحدت در تئوری و عمل فرهنگی- سیاسی رسیده اند. در این طیف، غلبه با جریان منافق مدعی دین داری [دین داری مدرنیستی نئولیبرالی] است، هرچند که بسیاری از چهره ها و اشخاص آشکارا غیرمذهبی [آته ئیست] و بعضاً دین ستیزان صریح نیز در آن حضور فعال و نسبتاً گسترده دارند. ماهیت طیف

ص: ۴۴

نئولیبرال های ایرانی [در تمامیت خود] به تبع ایدئولوژی ای که از آن پیروی می کنند، کاملاً استکباری و دین ستیزانه است، هرچند که به حسب شرایط و در قلمرو استراتژی و تاکتیک می کوشند این حقیقت را فعلاً پنهان نمایند.

* هسته اصلی و هژمونیک نئولیبرالیسم ایرانی کنونی از دل جریان روشنفکری به اصطلاح دینی [به ظاهر دینی] ایرانی پس از انقلاب اسلامی پدیدار گردیده است، هرچند که تدریجاً بسیاری از مارکسیست های سابقاً رادیکال استحاله شده و انبوه سلطنت طلبان و گروهی از بازمانده های روشنفکری دهه های قبل از انقلاب و جمعی از تکنوکرات های خارج نشین پرورش یافته در اروپا و آمریکا که حتی فارسی را به زحمت و با لکنت تکلم می کنند و نظایر اینها نیز تدریجاً زیر چتر آن قرار گرفتند در این چارچوب نحوی پیوند و ارتباط و همکاری و چه بسا تقسیم کار ارگانیک میان جریان داخل کشور و جریان خارج نشین طیف نئولیبرال های ایرانی به وجود آمده است که همچنان ادامه دارد.

* عبدالکریم سروش را می توان پدرخوانده اصلی نئولیبرالیسم ایرانی کنونی دانست و از دیگر ایدئولوگ ها و تئوریسین های فعال آن می توان به حسین بشریه، مصطفی ملکیان، آرش نراقی، رامین جهانبگلو، همایون کاتوزیان، جواد طباطبایی، محسن کدیور، و عده ای دیگر اشاره کرد.

نئولیبرالیسم ایرانی کنونی به ویژه از فضای ناشی از سیطره مشهورات علوم انسانی بر نظام دانشگاهی و ادبیات رسانه ای به منظور ترویج آراء خود و تبدیل آن به سخن (گفتمان) هژمونیک در سطح اجتماع به شدت استفاده کرده و بهره می برد. به لحاظ پایگاه اجتماعی نیز، کلیت سرمایه داری سکولاریست ایران [که وجه غالب طبقه سرمایه دار در ایران را تشکیل می دهد] در وجوه و شئون و طرق مختلف نقش بسیار فعال حمایتی از ایدئولوژی نئولیبرالیسم و طیف نئولیبرال های ایرانی را بر عهده دارد و به موازات آن، طبقه متوسط مدرن ایران [به ویژه در لایه های مرفه آن] نقش حاملان و مبلغان و چه بسا پیاده نظام [بعضاً حتی ناخواسته و نادانسته] نئولیبرالیسم ایرانی در جنگ نرم استکبار جهانی علیه انقلاب و نظام اسلامی را بر عهده دارد و این نقشی تلخ و تراژیک برای طبقه متوسط مدرن ایران [به ویژه در لایه های مرفه و فوقانی آن] است که شاید بتوان از طریق آگاهی بخشی و تنبه تاحدودی از عمق و وجوه و ابعاد تلخ آن کاست.

آنچه که تحت عنوان پروژه توسعه در سال های پس از پایان جنگ تحمیلی در کشور ما اعمال و اجرا شد [فارغ از نیت یا آگاهی مجریان و طراحان آن] حرکتی در مسیر بسترسازی اقتصادی برای نئولیبرالیسم ایرانی بود که در پی

خود بـا حرکـت کاملاً ـ آگاهـانه به اصـطلاح جنبش اصـلاحات تحت عنوان توسـعه سیاسـی [حرکتی در جهت ایجاد حاکمیت دوگـانه در کشور که از نظر طراحـان و مجریان آن، گام اول به سوی برقراری سـیطره سیاسـی نئولیبرالیسم بود] دنبال و تکمیل گردید و فتنه سـیاه سال ۱۳۸۸، کودتای رنگی نئولیبرال ها برای زمینه سازی به منظور دست یافتن به قـدرت سیاسـی بود که به لطـف عنـایت الهی و درایـت و مــدیریت بســیار هوشــمندانه رهـبری همراهی و وفـاداری مردم، ناکـام مانــد. امـا ایـدئولوژی نئولیبرالیسم و حامیـان اسـتعمارگر جهـانی و طیف نئولیبرالیست هـای ایرانی همچنان حضور دارنـد و به صورت گسترده پروژه جنگ نرم را پیش می برند و اغراض ضددینی و ضدملی ملهم از منافع کاست حاکمان پنهان جهانی و کانون های فراماسونری را دنبال می کنند، برای مقابله با خطر نئولیبرالیسم و نئولیبرال ها باید بر عمق بینش و بصیرتمان بیفزاییم، شناخت خود از دشمن اومانیست نئولیبرالیست را بیشتر نماییم و به صورت متحد و پرشور و سازمان یافته از رهنمودهای ولی امر مسـلمین جهان تبعیت نموده و فعالا ـنه در عرصه جنـگ نرم شـرکت کرده و حسب دسـتور رهبری بـا تمـام قوا در صـحنه های دفاع از انقلاب حاضـر گردیم.

ان شاءالله

ص: ۴۶

انسان و طبقه در عالم مدرن

ص: ۴۸

«انسانیت» یک ذات معنایی در عالم معنا است که ثابت و بسیط است. و بشر اگر بخواهد در مقام انسانیت قرار بگیرد باید به آن رجوع نماید. حقیقت انسان، انسانیت است اما تحقق این حقیقت [هرچند دو مراتب است] به ویژه در دوران مدرن، بسیار دشوار گردیده است و بدتر از آن، این است که بشر مدرن نوعاً این حقیقت را فراموش کرده است.

در تفکر یونان باستان که سرآغاز تفکر غربی است، انسان را حیوان ناطق می نامیدند و این نطق را [که از نظر فلاسفه یونان وجه ممیزه انسان از حیوان بود] معادل logos یا «لوگوس» یا منطق می دانستند و بدینسان، وجه اصلی بشر را تعقل حصولی منطقی معرفی می کردند و بدینسان با تقلیل معنای عقل به منطق [آن گونه که یونانیان آن را می فهمیدند] و انحصار مفهوم تفکر و تعقل در تعقل حصولی فلسفی یونانی، عملاً بشر را از نور هدایت وحی و دیانت محروم می کردند و در مقاطعی حتی ادراک های خیالی اشراقی عرفانی را نیز مورد کم توجهی قرار می دادند.

در غرب قرون وسطی نیز به جای خدامداری، تئومداری که وجهی از طاغوت مداری یونانی درآمیخته با یهودیت تاریخی [صورت تحریف شده و منقلب آموزه های حضرت موسی(ص)] بود، دائرمدار و سخن نظر و عمل مردمان بود و مفهوم انسان نه دقیقاً به صورت یونانی اما در امتداد همان نگاه یونانی به عنوان حیوان دارای اراده متعقل معطوف به تئو تعریف گردید. در هر دو تعریف یونانی و قرون وسطایی، حیوان ماده بود و منطق یا اراده متعقل معطوف به تئو در حکم صورت بودند. البته هیچ یک از دو تعریف غرب یونانی و غرب قرون وسطایی، انسان را با رجوع به انسانیت تعریف نمی کردند و بدینسان از معنای حقیقی و ثابت و اصیل انسان غافل بودند.

در دوره مدرن اتفاق مهمی روی می دهد و آن اتفاق این است که حیوان، دیگر ماده انسان دانسته نمی شود، بلکه بشر گرفتار در حجاب مضاعف نفس اماره و خودبنیادی، به قول نیچه خود را با تعقل معطوف به حیوانیت [نطق حیوانی] تعریف می کند. در عالم غرب مدرن، حیوانیت، بشر حتی از نطق [منطق] و تعقل مبتنی بر منطق مهم تر دانسته می شود و عقل [عقل مدرن] و اراده آدمی معطوف به حیوانیت او می گردد. بدینسان، «نطق» که در عهد مدرن خود را در هیأت Ration دکارتی نشان می دهد و روزبه روز نیز بیشتر و بیشتر در غریزه صرف مستحیل می گردد [به نحوی که دیگر در پسامدرنیسم قرن بیستم و در آراء تئوریسین هاوایدئولوگ هایی چون ژاک دریدا وجود آن اصلاً انکار می شود] به عنوان ماده ای برای صورت حیوانیت لحاظ می گردد.

ص: ۴۹

بـدینسان بشـر جدیـدی پدیـدار می گردد که منطق او [دیگر سـخت است که بتوان «راسیون» تجربی دکارتی- بکینی و بعدها کانتی- هگلی را عقل نامیـد] حیوانی است و ماهیت او با حیوانیت تعریف می شود. اگر قرار باشـد زنـدگی بشـر باشـد روشـن است که دو وجه، به عنوان وجوه تعیین کننده ماهیت بشر مطرح می شود: اقتصاد و جنسیت.

انسـان مـدرن بیش از دیگر صور نوعی بشـر در ادوار ماقبـل مـدرن تاریـخ از معنـای انسـانیت فاصـله می گیرد و اساساً با وجه حیوانی اش فعلیت می یابد و خود را تعریف می کند.

می کند.

در عـالم مـدرن، انسـان بیش از هر چیز و پیش از هر چیز یـک «حیـوان اقتصـادی» است که مبنـا و معیـار و غـایت این اقتصـاد، سودجـویی مـداوم و مسـتمر و دم افزون است. همـان گـونه که هـایلبرونر می گفت، انسـان سودجـو [به مـاهو سودجو] فقـط با رنسانس پدیدار شده است. وقتی انسان به آن مرتبه از غفلت از معنای «انسانیت» می رسد که سودجویی نامحدود نامشروط دم افزون به وجه اصـلی حیـات اقتصـادی آدمی بـدل می گردد و اقتصـاد سودجویانه، محور و غایت و معیار زنـدگی او می شود، طبیعی است که ماهیت انسان و هویت هر فرد انسانی با طبقه اقتصادی- اجتماعی اش تعریف گردد و فعلیت یابد.

تعریف حقیقی انسان مبتنی بر معنای انسانیت در عالم معنا است و یقیناً روزی خواهـد رسـید که بشـر بر روی همین کره ارض، معنـای انسـانیت خـود را در مراتب و وجوه مختلف محقق نمایـد و فعلیت بخشـد. معنـای انسـان در اصـالت و حقیقت خود بی تردیـد بـا مفهوم طبقه اقتصـادی- اجتمـاعی و موقعیت طبقاتی تعریف نمی شود؛ اما در عالم مـدرن به علت مسـخ انسان و دور شدن بشـر از معنای اصیل خود [انسانیت] و گرفتاری در حجاب غفلت مضاعف نفس اماره و ظهور و سیطره حیوان اقتصادی به عنوان صورت مثالی بشـر مـدرن، بشـر مـدرن عملاً و اولاً در هیأت طبقاتی ظهور و فعلیت می یابد و خود را تعریف می کند و محرک رفتـار بشـر در مقام طبقه اقتصادی- اجتماعی نیز، صور مختلف اهواء نفسانی علی الخصوص سودجویی و منفعت طلبی است.

بنابراین تقلیل مرتبه انسان مدرن به حد حیوان اقتصادی [ظهور بشر سودجوی سود محوری که به نحوی نامشروط و نامحدود و مسـتمر و دم افزون به دنبـال سود بیشتر و بیشتر است و صورت مثـالی آن، انسـان بورژوا است] و محوریت یافتن سودجویی در حیات انسان مدنر، علت اصلی پیدایش مفهوم مدرن طبقه اقتصادی- اجتماعی است.

ص: ۵۰

همان گونه که ماکس وبر نیز دریافته بود، انسان در اعصار تاریخی ماقبل مدرن گرفتار ساحت طبقه نبوده است. در بسیاری از جوامع ماقبل مدرن، فقیر و غنی و مراتب مختلف اجتماعی و حتی اشکالی از کاست های نژادی و شبه مذهبی [کاست در اینجا به مفهوم طبقه مجازی نیست] و تفاوت و اختلاف در دامنه دارایی ها و نیز مالکیت و میزان و نحوه بهره برداری از ثروت های اجتماعی و نظایر اینها وجود داشته است، اما همان گونه که ماکس وبر می گوید هیچ کدام از اینها معادل مفهوم طبقات اقتصادی- اجتماعی در عالم مدرن نبوده است.

وبر معتقد بود که به قول او مراتب قدیم در جوامع ماقبل مدرن بر مبنای انحصار شانس های توزیع اموال مادی بنا نگردیده بود، بلکه این منافع اقتصادی نتیجه آن مراتب قدیم بوده است؛ حال آنکه در مورد طبقات مدرن، انحصار شانس های توزیع اموال مادی همانا بنیان طبقات اقتصادی- اجتماعی جدید است(۱) وبر به نکته مهمی توجه کرده است.

در بحث از طبقات اقتصادی- اجتماعی در عالم مدرن باید به این مهم توجه کرد که در نظام سلسله مراتب ماقبل مدرن، اولاً انسان به عنوان یک حیوان اقتصادی ظهور نمی کرده است و ثانیاً تمایزات اقتصادی در دارایی ها و اموال و درآمدها و... غالباً نتیجه یک سلسله مراتب و تمایزات غیراقتصادی بوده است. حال آنکه در عالم مدرن، انسان در مقام در صورت نوعی خود حیوان اقتصادی و انسان سودجو فعلیت می یابد و وجود و ماهیت او به طور ناخودآگاه و خودآگاه نشأت گرفته از جایگاه طبقاتی اش است. به عبارت دیگر در عهد مدرن، انسان اولاً و پیش از هر چیز و در عین حال بیش از هر چیز ابتدا ناخودآگاه و سپس ناخودآگاهانه با تعلقات طبقاتی [اقتصادی- اجتماعی]اش است که فعلیت می یابد و تعریف می شود. این ویژگی فعلیت یافتن بشر مدرن به صورت ابتدایی و در عین حال تعیین کننده در هیأت یک طبقه اقتصادی- اجتماعی، ریشه در مسخ حقیقت انسان و تبدیل او به حیوان اقتصادی دارد.

مشخص است که میان آنچه ما می گوییم و آنچه کارل مارکس می و به ویژه مارکسیست ها می گویند، تفاوت ماهوی وجود دارد. مارکس و مارکسیست ها به دنبال تعلقشان به عالم غرب مدرن اساساً آدمی را با معنا و حقیقت انسانیت تعریف نمی کنند. آنها تعریف بشر به عنوان حیوان اقتصادی را عین ذات انسان می دانند و حتی با تعمیمی مطلقاً غلط، مفهوم مدرنیستی طبقه اقتصادی- اجتماعی را به همه ادوار تاریخ بشر تعمیم می دهند. وجه نظر ماتریالیستی و اومانیستی مارکس و مارکسیست ها مانع از فهم آن ها نسبت به معنای انسانیت در عالم معنا می گردید. حال آنکه در نظر ما، اسارت آدمی در ساحت طبقه اقتصادی- اجتماعی و اقتضائات آن نشانه تنزل مرتبه وجودی آدمی به سطح حیوان اقتصادی و از لوازم عصر خودبنیادی نفس اماره است که به بیگانگی بشر از معنای خود و مسخ او انجامیده و

۱- گورویچ، ژرژ/ مطالعاتی درباره طبقات اجتماعی/ باقر پرهام/ شرکت سهامی کتاب های جیبی/ ۱۳۵۸/ ص ۱۴۴

می انجامد و راه برون رفت از این وضع برخلاف آنچه مارکسیست ها می گویند در غلبه طبقه کارگر بر طبقه سرمایه دار نیست بلکه در عبور از عالم مدرن و ارتقای انسان به مقام انسانیت است. انسان اگر بتواند به صورت فردی و یا جمعی از عالم مدرن عبور نماید و در ساحت امت و در چارچوب نظام امامت در پیوند ولایی با امام امت قرار بگیرد و تعلق ولایی رحمانی را حاکم بر وجود خود [به صورت فرد یا جمع] نماید؛ از ساحت طبقات و لوازم و اقتضائات ویرانگر آن خواهد دست، زیرا به جای اینکه در مرتبه حیوان اقتصادی فعلیت یابد، در درجه ای هر چند نازل از مقام انسانیت فعلیت می یابد. البته رسیدن به مقام انسانیت که مبتنی بر تعلق به ولایت الهی است و از طریق رابطه ولایی با امام در ساحت امت تحقق می یابد. [فرداً و یا جمعاً] امری بسیار دشوار و مستلزم عبور از عالم مدرن است.

طرح مفهوم طبقه اقتصادی- اجتماعی در عالم مدرن مختص مارکس نبوده و پیش از او و نیز پس از او اقتصاددانان و جامعه شناسانی چون سن سیمون، پرودون، گوستاو شمولر، ویلفردوپاره تو، ماکس وبر، موریس هالبواکس، ژوزف شومپتر و بسیاری دیگر این مقوله پرداخته اند.

طبقات اقتصادی- اجتماعی در عالم مدرن بر چه اساسی تعریف می شوند؟

جامعه شناسان و اقتصاددانان مدرن درخصوص تعریف مفهوم طبقات اقتصادی- اجتماعی و بررسی مؤلفه های تعیین کننده آن آراء مختلفی عنوان کرده اند که محل بحث ما در این مقال نمی باشد. از نظر ما مفهوم طبقه اقتصادی- اجتماعی در عالم مدرن بیش از هر چیز براساس چهار مؤلفه است که تعیین می گردد. در حقیقت یک طبقه اقتصادی- اجتماعی عبارت از گروهی از انسان ها است که در این چهار مؤلفه [البته با لحاظ تفاوت هایی در مراتب و درجات] وحدت دارند:

۱- نسبت آن گروه اجتماعی با سرمایه به عنوان کانون اصلی و مرکز ثقل اقتصاد مدرن در همه صور آن [اعم از لیبرال- سرمایه داری، سوسیالیستی، فاشیستی، سوسیال دموکراتیک] و میزان دسترسی به سرمایه و یا محرومیت از آن.

۲- نسبت آن گروه اجتماعی با صورت مثالی انسان بورژوا به عنوان پارادایم عالم مدرن و میزان دوری یا نزدیکی و اندازه و حدّ قریب یا بُعد نسبت به آن در ذهن و عمل خود.

۱- جایگاه آن گروه اجتماعی در ساختار و سلسله مراتب تقسیم اجتماعی کار [مثلاً- قرار داشتن در جایگاه مالک یک کارخانه یا تجارتخانه یا بانک کوچک یا بزرگ و یا قرار داشتن در جایگاه یک تکنسین یا بوروکرات یا کارگر ساده یا دکاندار خرده پا یا کشاورز روستایی و نظایر اینها]

۲- میزان بهره مندی از پرستیژ و منزلت اجتماعی [مثلاً میزان بهره مندی از اعتبار اجتماعی به عنوان یک پزشک، یک وکیل، یک نظافتچی، یک کارمند جزء و...]

البته در میان این چهار مؤلفه، سه مؤلفه اول از اهمیت بسیار بیشتری برخوردارند و مؤلفه چهارم فقط به مثابه مکمل آنها مطرح می شود.

صورت نوعی انسان مدرن به دلیل جوهر وجودی اش به عنوان حیوان اقتصادی سودجو و سودمحور در قلمرو حیات عینی و ملموس اجتماعات مدرن در هیأت واحدهای متعدد و مختلف در تضاد با یکدیگری به نام طبقات اقتصادی- اجتماعی ظاهر می شود که در یک رقابت اقتصادی و فراتر از آن کشمکش و ستیز و مبارزه گسترده منفعت طلبانه با هم به سر می برند و این رقابت منفعت جویانه بعضاً اشکال سیاسی و فرهنگی و ایدئولوژیک نیز پیدا می کند. این وضع پررقابت و پرکشمکش طبقات با یکدیگر اگرچه بیانگر واقعیت بالفعل انسان ممسوخ و تنزل یافته به سطح حیوان اقتصادی عصر مدرن است، اما برخلاف آنچه مارکس می پنداشت، به هیچ روی بیانگر حقیقت معنایی انسان [که در مقام انسانیت ظاهر می شود] نمی باشد. برای برون رفت از این کشمکش و رقابت و ستیز طبقاتی نیز جانشین کردن سوسیالیسم مدرن به جای سرمایه داری مدرن مشکلی را حل نمی کند بلکه باید کوشید تا از عالم مدرن [از حیث فردی و از حیث جمعی] عبور کرد و در عالم اسلامی البته با تحقق عدالت اسلامی و حول مدار نظام ولایت و امامت هم از ممسوخیت و تنزل جایگاه بشر [به صورت نوعی] رها شد و هم از کشمکش ها و رقابت ها و تضادهای طبقاتی بالفعل و انضمامی عالم مدرن [که صرفاً نقشی فرساینده و خودویرانگر دارد] آزاد گردید و هم به مقام انسانیت البته در درجات و مراتب متفاوت آن] ارتقا یافت وبر از خود بیگانگی غلبه کرد. اگرچه عبور از عالم مدرن و نجات از اسارت در زندان طبقه به عالم اسلامی و ساحت امت، از حیث فردی و تاحدود زیادی و با تمهید مقدمات و سلوک و مجاهدت های بسیار تقریباً در هر زمانی امکانپذیر است؛ اما عبور از عالم مدرن و نجات از اسارت در زندان طبقات اقتصادی- اجتماعی به عالم اسلامی و ساحت امت از حیث جمعی، در هر شرایط مقطعی امکانپذیر نبوده و نیازمند

تحولات ماهوی و جدی در احوال آدمیان و طی کردن دوره گذار طولانی و مهیا گردیده اقتضائات حیات و ممات هر دوره تاریخی و ظهور اسم و سخن مناسب است.

این سخنان ما به معنای انکار ضرورت مبارزه میان فقر و غنا نیست. باید توجه داشت که درآمدن انسان ها به هیأت طبقات اقتصادی- اجتماعی مدرن در ذیل سخن انسان اقتصادی امری است کاملاً مدرن که تقریباً از قرون چهارده و پانزده میلادی پدیدار گردیده است، اما جنگ میان فقر و غنا در همیشه تاریخ بوده است و سرانجام در دوران ظهور با تحقق قسط و عدل مهدوی به نفع مستضعفان به انجام خواهد رسید. مقصود ما همچنین مخالفت با سلطه سرمایه و سرمایه داران و مبارزه برای امحاء هر نوع نظام سرمایه سالاری به ویژه سرمایه داری لیبرال در همین روزگار معاصر و از جمله در کشور خودمان نیست؛ بلکه آنچه می خواهیم بر آن تأکید ورزیم، درک مفهوم طبقه در عالم مدرن و جایگاه رقابت و ستیز طبقاتی در اجتماع مدرن و استفاده از این امر به منظور تسریع و انهدام عالم مدرن و در عین حال پرهیز از اشتباه و غفلت یکسان و همانند پنداشتن معنا و حقیقت انسان با ماهیت و هویت طبقاتی اش آن گونه که در عالم مدرن ظهور کرده است می باشد که بی تردید موجب تثبیت و تحکیم نگرش حیوان اقتصادی پنداشتن انسان می گردد.

در عالم مدرن همان گونه که افراد در رقابت و کشمکش و ستیز و تضاد با یکدیگر بر سر منفعت طلبی و سدوجویی به سر می برند [کشاکش یک فرد که تجسم یک اتم نفسانی است با فرد یا افراد دیگر که هر یک تجسم یک اتم نفسانی هستند]؛ طبقات اقتصادی- اجتماعی هم که هر یک به طریقی بیانگر وجه و وجوه و شأن و شئونی از نفس اماره جمعی بشر مدرن هستند [نفس اماره فردی و جمعی بشر مدرن، هر دو در ذیل عین ثابت انسان مدرن و صورت مثالی انسان بورژوا ظاهر گردیده اند و رجوع به آنها دارند] با یکدیگر در رقابت ها و تضادهای منفعت طلبانه و سودمحورانه درگیر هستند. بی تردید همراهی با مظلومان و محرومان اجتماعات مدرن به انگیزه آرمان های عدالت خواهانه و نیز استفاده از روند فزاینده تضادهای طبقاتی به منظور تسریع انقراض عالم مدرن و تسریع فروپاشی اجتماعات مدرن، اموری بسیار نیک و ضروری هستند، اما صرف دل بستن به تضادها و کمشکش های طبقاتی و طرفداری از این یا آن طبقه به ماهو طبقه و گمان این که از این طریق و در چارچوب عالم مدرن امکان تحقق عدالت و رهایی از بیگانگی بشر از معنای خود وجود دارد، پنداری باطل است.

البته برای ما که فعلا در وضع مجاهده به منظور آغازگذار از عالم مدرن به عالم اسلامی و احیاء عهد دینی به سر می بریم و اجتماع مان یک اجتماع در کشمکش با غرب زدگی مدرن است و جز وجه غالب نهاد حکومت و نظام

سایسی، مابقی نهادهایمان [نهاد اقتصاد و تعلیم و تربیت و فرهنگ و... به درجات و مراتب و اندازه های مختلف در ذیل سخن مدرن قرار دارند؛ شناخت ساختار طبقات اقتصادی- اجتماعی کشور و نسبت هر یک با آرمان های انقلاب و نظام اسلامی و به ویژه قابلیت ها و ظرفیتشان برای خلع لباس طبقه و پوشیدن جامه امت حول محور ولایت امری بسیار مهم و ضروری است.

ص: ۵۵

در عـالم مـدرن، اجتماعـات اعم از غربی یا غرب زده هر یک به نحوی گرفتار تقسـیم بنـدی های طبقاتی در مفهوم مـدرن آن گردیـده انـد. در ادوار تـاریخی ماقبـل مـدرن، فاصـله و حتی جنـگ میان فقرا و ثروتمنـدان و رتبه بنـدی ها و تفاوت در میزان ثروت و دارایی و درجه بنـدی گروه های اجتماعی و شـکاف میان آنها و دسـته بندی های فوقانی و تحتانی و نظایر اینها وجود داشت، امـا طبقه اقتصـادی- اجتمـاعی در معنـای مـدرن آن وجود نـداشت. زیرا در ادوار ماقبل مـدرن در غرب و نیز با تفاوت هـایی در شـرق، اساسـاً انسـان به عنوان حیوان اقتصادی تعریف نمی شـد و سودجویی نامشـروع نامحـدود دم افزون بر صورت نـوعی بشـر حـاکم نبود. در عصـر مـدرن و در جهـان غربی و غرب زده مـدرن، صورت نوعی بشـر در تحقیق یعنی خود چه به صورت فردی (به عنوان اتم نفسانی قائم به خود) و در عین حال چه به صورت جمعی (به عنوان یک طبقه اقتصادی- اجتماعی و در مواردی نیز به عنوان یک نژاد) اساساً با محرک های سودجویانه نامحدود نامشـروط دم افزون است که حرکت می کند و همین امر موجب می شود که از منظر حیات اجتماعی، مفهوم طبقه و کشاکش ها و رقابت های طبقاتی در اجتماعات مـدرن از اهمیت و جایگـاه ویژه ای برخوردار گردد. البته چنان که در گفتار پیش اشاره کردیم، راه برون رفت از این وضع، قرار گرفتن در سـاحت امت و خروج فردی و جمعی از عالم مـدرن است که البته اقتضائات و لوازم خود را دارد و پیش از این به آن اشاره ای شد و دیگر تکرار نمی کنیم.

واقعیت این است که از زمان آغاز سـیطره غرب زدگی مدرن بر ایران تا دوره انقلاب و همچنین در دهه های پس از انقلاب و در مسـیر سـلوک دشوار جمعی برای برون رفت از منجلاـب غرب زدگی مـدرن و به این علت که در عرصه حیـات اجتماعی- اقتصادی، استیلای صـدوپنجاه ساله غرب زدگی مدرن متأسـفانه تأثیرات تعیین کننده ساختاری خود را نهاده است، ما با مسـئله طبقـات اقتصـادی- اجتمـاعی در مفهوم مـدرن آن و اقتضائات و مشـکلات و آفات ناشـی از حضور آنها روبرو گردیـده ایم و نـاگزیر از دست و پنجه نرم کردن بـا آن هستیم و تـا زمـان خروج کامل و نهایی از منجلاب غرب زدگی مـدرن و اقتضائات و مصائب آن نیز خواه ناخواه با این مسـئله درگیر خواهیم بود و بر این اساس حضور و ظهورات این امر در رونـد و نحوه حرکت و مبارزه ما با غرب زدگی مدرن تأثیرگذار می باشد و باید که مورد توجه و محاسبه قرار گیرد.

سیطره فرماسـیون غرب زدگی مـدرن بر ایران از دوره مشـروطه به بعـد [هر چند که نفوذ و تأثیرگذاری اسـتعمار غرب مدرن و کارگزاران سیاسـی- فرهنگی آن بر وجوه مختلف حیات مردم ما از صـد سال قبل از مشـروطه آغاز شـده بود و به طور مسـتمر افزایش می یافت]. تدریجاً سیمای اقتصادی- اجتماعی کشور ما در مسیر غایات مدرنیستی دگرگون

نمود و این امر به ویژه در دوره سلطنت پهلوی به صورت منسجم و برنامه ریزی شده دنبال گردید. به گونه ای که تدریجاً از اواسط سلطنت استبدادی رضاشاه [به عنوان دست نشانده انگلیس] آرایش طبقاتی به سبک اجتماعات مدرن [منتها از نوع اجتماعات غرب زده مدرن پیرامونی درجه سه آن] در ایران شکل گرفت و غلبه یافت. در دوره سلطنت محمدرضا شاه نیز اربابان انگلیسی- آمریکایی او این روند را با سرعت بیشتری گسترش داده و تعمیق بخشیده و فراگیر کردند بر این اساس از دل سیطره استعمار سرمایه داری غرب مدرن و فرماسیون غرب زدگی مدرن درجه سه وابسته به آنها بر ایران و در چارچوب برنامه ای که استکبار جهانی برای مدرنیزاسیون ایران]و به تبع آن نابودی هویت دینی و فرهنگ اسلامی- ایرانی و ارکان و اجزاء اقتصاد و مناسبات اجتماعی سنتی ایران[تدارک دیده بود، سیستم اقتصادی- اجتماعی مدرنیستی سراپا وابسته ای ظهور کرد که با خود نوعی آرایش طبقاتی مدرنیستی نیز به همراه آورده و بر ایران حاکم ساخته بود و اکنون که سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی ایران گذشته است، چون هنوز کلیت این سیستم اقتصادی- اجتماعی مضمحل نگردیده است فلذا ارکان و اجزاء و مواریث آن [از جمله آرایش طبقاتی خاص آن] با تغییرات و دگرگونی هایی هنوز در عرصه های مختلف کشور ما حضور دارد و عرض اندام می کند و در پروسه سلوک بزرگ گذار تاریخی کشور ما از غرب زدگی مدرن به سمت چشم انداز اسلامی، در مقاطع و مراحل و موارد مختلف در مسیر دفاع از اغراض مدرنیستی و مقابله با آرمان ها و اهداف انقلاب نقش آفرینی های بعضاً تأثیرگذاری انجام می دهد.

فرماسیون غرب زدگی مدرن پس از استیلاء بر ایران و به منظور پیشبرد اغراض و تحکیم پایه های قدرت خود و نیز انهدام ساختار اقتصادی- اجتماعی سنتی کشور ما به بسط دامنه نفوذ طبقه سرمایه دار مدرنیست-سکولاریست ایران پرداخت و به ویژه پس از انقلاب سفید کذایی آن را به طبقه اصلی حاکم بر اقتصاد ایران در چارچوب مدل سرمایه داری مدرن پیرامونی وابسته به استکبار بدل ساخت. طبقه سرمایه دار مدرنیست-سکولاریست ایران محور اصلی مناسبات اقتصادی غارتگرانه ای بود که استعمار غرب مدرن در پی استیلای فرماسیون غرب زدگی مدرن بر کشور ما حاکم کرده بود. در سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ویژه از مقطع غلبه سخن (گفتمان) توسعه [مطابق الگوهای توسعه مدرنیستی] و پس از آن توسعه سیاسی کذایی موسوم به اصلاحات، این طبقه که بازسازی شده بود به صورت فعالی کوشید تا به مقابله با انقلاب اسلامی و نظام ولایت فقیه بپردازد و به ویژه در مقطع فتنه سبز نقش بسیار مهمی در حمایت از کودتاگران فتنه گر بازی کرد. در فصول مختلف این کتاب به اقتضاء موضوع در این خصوص

اشاراتی داشته و داریم و فعلاً- مجال پرداخت بیشتر به آن وجود ندارد. اما در آرایش طبقات اقتصادی- اجتماعی ای که استعمار غرب مدرن و فرماسیون غرب زدگی مدرن بر ایران حاکم کرده بود [و مواریث آن هنوز گریبانگیر ما است] طبقه دیگری نیز وجود دارد که بخشی از آن به ویژه در کودتای رنگی فتنه سبز نقش فعال و مخربی بازی کرد و ما در غلتیدن در دام تبلیغات و شعارهای نئولیبرالی استعمار سرمایه داری غرب عملاً به عنوان پیاده نظام سیاست های استکباری عمل نمود. این طبقه در قول مشهور علوم اجتماعی، طبقه متوسط مدرن نامیده می شود. در این گفتار می خواهیم به صورت بسیار مختصر و فشرده درخصوص طبقه متوسط مدرن ایران اشاراتی داشته باشیم، زیرا معتقدیم داشتن شناختی هرچند اجمالی و مختصر از این طبقه می تواند ما را در پروسه جنگ نرم و مقابله با توطئه ها و تاکتیک های نظام جهانی سلطه استکبار اومانیستی از جهاتی یاری کند. طبقه متوسط مدرن ایران در شرایط کنونی در ائتلاف با سرمایه داری سکولاریست ایران، اصلی ترین حامی و مبلغ و حامل ایدئولوژی نئولیبرالیسم و بزرگترین قربانی و طعمه فریب خورده تبلیغات استعمار سرمایه داری جهانی است و نظام سلطه استکباری به این طبقه به عنوان یک طعمه چرب و شیرین و یک پیاده نظام بی جیره و مواجب در پیشبرد مدل کودتای رنگی خود در ایران می نگرد. اما پیش از بحث درباره طبقه متوسط مدرن ایران؛ خوب است به اختصار در خصوص طبقه متوسط مدرن در اجتماع غرب مدرن سخن بگوییم.

مفهوم طبقه متوسط مدرن

به نظر می رسد اصلاح طبقه متوسط مدرن برای اولین بار در آثار امیل ادوو جامعه شناس آلمانی مطرح شده است. لدور در سال ۱۹۱۲ در مقاله ای به بررسی مقوله کارمندان حقوق بگیر [به عبارتی دیگر بوروکرات ها] و تفاوت های آنها را با کارگران صنعتی از منظر جامعه شناسی پرداخت. چهارده سال بعد لدرر با همکاری جامعه شناس دیگری به نام جاکوب مارشاک به انتشار پژوهش دیگری در این خصوص پرداخت و این پژوهش در سال ۱۹۳۷ با عنوان طبقه متوسط مدرن به زبان انگلیسی ترجمه و نشر یافت و تدریجاً زمینه رواج این اصطلاح در قلمرو علوم سیاسی و جامعه شناسی و اقتصاد را فراهم ساخت. البته لدرر در بررسی خود عمدتاً به طیف کارمندان حقوق بگیر و بوروکرات ها توجه کرده و کوشیده بود تا تفاوت های مفهومی این طبقه نوظهور با مفهوم طبقه کارگر صنعتی [آن گونه که در مباحث قشربندی اجتماعی در جامعه شناسی مطرح می گردد.] را مد نظر قرار دهد. نزدیک به دو دهه بعد انتشارات کتاب معروف یقه سفیدها توسط سی.رایت میلز مباحث مربوط به طبقه متوسط مدرن را بیش از پیش در

کانون توجهات آن دسته از جامعه شناسان مدرنیست که به مقوله قشربندی اجتماعی در اجتماعات مدرن علاقه مند بودند، قرار داد و از آن پس مبحث طبقه متوسط مدرن به عنوان یک سرفصل مستقل در ذیل مباحث مربوط به قشربندی و طبقات اجتماعی مورد توجهات جامعه شناسان و اقتصاددانان مدرنیست بسیاری قرار گرفت.

وقتی از اصطلاح طبقه متوسط مدرن سخن گفته می شود، به طور مشخص چه چیزی مدنظر است؟ آنچه که در مباحث علوم سیاسی و جامعه شناسی و علم اقتصاد و نیز برخی رشته های دیگر علوم انسانی مدرن تحت عنوان طبقه متوسط مدرن عنوان می گردد، ناظر بر ظهور مجموعه گسترده ای از گروه های اجتماعی است که در یک بیان فشرده می توان آنها را تکنوکرات- بوروکرات ها نامید و طیف گسترده ای شامل پزشکان، مهندسین، وکلا، مدیران رده های میانی و پایین اداری در بخش های خصوصی و دولتی، تکنسین ها، پرستاران، معلمان دبیرستان ها و نیز معلمان دارای تحصیلات دانشگاهی دبستان ها، استادان دانشگاه، روزنامه نگاران، کارمندان اداری، بخش های خصوصی و دولتی به ویژه کارمندان صاحب تحصیلات دانشگاهی مدرن و نظایر اینها را در بر می گیرد. مجموعه این گروه های اجتماعی گسترده و رنگارنگ به جهت دارا بودن برخی وجوه مشترک [که انشاءالله در ادامه بدان خواهیم پرداخت] در اجتماعات مدرن حالت و کیفیت یک طبقه اقتصادی- اجتماعی را به خود گرفته و در معادلات مربوط به حیات و ممات اجتماعات مدرن نقش آفرینی کرده و می کنند. پیش از آن که به بحث درباره این طبقه و خصایص اصلی آن و نقش آن در ظهور اجتماعی- سیاسی عالم مدرن بپردازیم باید نکته بسیار مهمی را تذکر دهیم، هرچند که در گفتار قبلی این کتاب و نیز در ابتدای همین گفتار درخصوص این نکته مهم سخن گفته شده است، اما بیان مجدد آن را خالی از فایده نمی دانیم. آن نکته مهم این است که بحث از مقوله طبقه اقتصادی- اجتماعی در عالم مدرن و به طور مشخص مقوله طبقه متوسط مدرن آن گونه که ما مطرح می کنیم به هیچ عنوان به معنای تأیید تحلیل غلط طبقاتی مارکسیستی نمی باشد. حقیقت این است که برخلاف نظر مارکس، در جوامع و اجتماعات ماقبل مدرن [چه در غرب و چه در شرق] طبقه اقتصادی- اجتماعی در مفهومی که مارکس مطرح می کرده وجود نداشته است و تا قبل از دوره غرب مدرن و حاکم شدن صورت نوعی حیوان اقتصادی بر بشر مدرن، اقتصاد در نسبت با دیگر امور و در یک مجموعه ساختاری از اصالت و اولویت برخوردار نبوده است.

همان گونه که پیش از این نیز گفته بودیم، در عالم غرب مدرن و با سقوط انسان به تحتانی ترین مرتبه حیوانیت، صورت نوعی حیوان اقتصادی بر بشر مدرنیست حاکم می گردد و انگیزه ها و محرک های سودجویانه نامحدود

نامشروط دم افزون بر رفتار و عمل وی سیطره می یابد و در ساختار اجتماعات مدرن [که تدریجاً از قرون چهارده و پانزده میلادی به بعد ظاهر شده و در قرن هیجده و نوزده میلادی قوام می یابند و امروزه در چنبره بحران وجودی اسیر و گرفتارند] اقتصاد از اهمیت و اولویت و تقدّم فوق العاده ای برخوردار می گردد. با ظهور عالم غرب مدرن و در پی آن ظهور و بسط اجتماع مدرن است که طبقات اقتصادی- اجتماعی در مفهوم مدرن آن ظهور می کنند و نگرش مارکسیستی ای که مفهوم مدرن طبقه را به تمام تاریخ بشر تسری می داد و می کوشید همه تاریخ را براساس آن و نیز برپایه اصالت اقتصاد تبیین و تحلیل نماید کاملاً غلط می باشد، علاوه بر این که مارکس در تعریف معیارها و موازین مفهوم طبقه در اجتماعات مدرن نیز با نادیده گرفتن امر مهمی چون نسبت طبطقه با صورت مثالی انسان مدرن و منحصر کردن تعریف مفهوم طبقه در نسبت آن با ابزار تولید دچار خطای بزرگ دیگری گردیده است و ما در گفتار پیشین دیدگاه خود درخصوص طبقه در عالم مدرن و نیز مسئله عبور از ساحت طبقه به ساحت امت را مورد بحث قرار دادیم و به تکرار آن نمی پردازیم.

واقعیت این است که به دلیل تبدیل شدن بشر مدرن به حیوان اقتصادی و تنزل بشر غربی مدرن در سیر بسط عالم غرب به تحتانی ترین مراتب حیوانیت، عنصر اقتصاد و در واقع سودجویی نامشروط نامحدود و دم افزون اقتصادی و تبلور عمده آن در هیأت طبقات اقتصادی- اجتماعی در اجتماعات مدرن [اعم از غربی یا غرب زده] به یک امر انکارناپذیر تبدیل گردیده است و هر نوع بررسی و تحلیل درخصوص اجتماعات مدرن ناگزیر از پرداختن به این مقوله است. به عبارتی، در اجتماع مدرن، طبقات در حکم انحاء و صور اصلی ظهور و بروز حیوان اقتصادی [به عنوان صورت نوعی حاکم بر بشر مدرن] می باشند.

در ایران نیز در پی دو قرون نفوذ گسترده و استیلای فرماسیون غرب زدگی مدرن، نوعی اجتماع مدرن با ساختارها و مؤلفه های خاص خود شکل گرفت که انقلاب اسلامی پس از سه دهه کوشش در مسیر عبور از غرب زدگی مدرن هنوز با بسیاری از وجوه و ارکان و مظاهر آن [از جمله مقوله طبقات اقتصادی- اجتماعی در مفهوم مدرن آن] درگیر و دست به گریبان است. در همین زمینه وقتی از طبقه متوسط مدرن ایران صحبت می کنیم و در یک دسته بندی کلی و راگیر، مهندسان و پزشکان و استادان دانشگاه و کارمندان و معلمان و حقوقدانان و... را به عنوان اجزاء تشکیل دهنده این طبقه نام می بریم و برای این طبقه برخی خصوصیات ذاتی نظیر سکولاریسم، تمایل به لیبرالیسم و... نام می بریم، این سخن به معنای آن نیست که هر شخص استاد دانشگاه یا معلم یا کارمند یا حقوقدان یا... لزوماً دارای

این خصوصیات می باشد. در واقع در موارد بسیار زیادی ما حقوقدانان و استادان دانشگاه و پزشکان و مهندسان و... مسلمان و اهل ولایت داریم که اگرچه در این مشاغل مشغولند اما به علت داشتن تعلقات دینی و پیروی از ولایت الهی، در ساحت طبقه متوسط مدرن [با آن خصوصیات ذاتی ای که دارد] قرار نمی گیرند و به جای آن در ساحت امت قرار می گیرند. در واقع وقتی از مهندس و پزشك و حقوقدان و در کل تکنوکرات- بوروکرات ها به عنوان طبقه متوسط مدرن ایران نام می بریم این تعلق طبقاتی مشروط به آن است که اشخاص دارای این مشاغل، تعلق دینی ولائی شان در اولویت قرار نداشته باشد فلذا آنان اولاً و با لذات به سمت تعلق طبقاتی شان بروند و اگر نه اگر تعلق دینی ولائی شان برای ایشان اصالت و اولویت داشته باشد علی رغم مشاغلی که دارند، در ساحت امام اسلام قرار می گیرند و نه در ساحت طبقه متوسط مدرن ایران و رفتار اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ای که نشان می دهند منطبق با تعلق شان به ساحت امت می باشد و نه منطبق با رفتار نوعی طبقه متوسط مدرن ایران. اساساً در این گونه بررسی ها آنچه که از صرف داشتن یک شغل یا موقعیت اقتصادی- اجتماعی مهم تر است، تعلق وجودی شخص است و البته این امر درخصوص اشخاص کاملاً- درست است اما یک طبقه به ما و طبقه جز با نفی و نابودی خود نمی تواند به ساحت امت بپیوندد.

اما برگردیم به بحث درباره طبقه متوسط مدرن در اجتماع غرب مدرن و نحوه ظهور و مؤلفه های وجودی آن.

خصایص اصلی طبقه متوسط مدرن در عالم غرب مدرن و به تبع آن اجتماع مدرن را می توان این گونه فهرست کرد:

* طبقه متوسط مدرن در غرب مدرن، فرزند موج اول انقلاب صنعتی [موجی که از حدود ۱۷۵۰ میلادی تا ۱۸۵۰ میلادی طول کشید] و محصول بسط و گسترش تکنوکراسی و بوروکراسی مدرن و مدل زندگی شهرنشینی مدرن است.

* طبقه متوسط مدرن به طور مشخص دست پرورده نظام آموزش دانشگاهی سکولاریستی مدرن و حامل مشهور است مدرنیستی جهان بینی عصر ظلمانی به اصطلاح روشنگری است و از همین منظر است که با روشنکفری مدرنیست به عنوان یک کاست caste فرهنگی- سیاسی در پیوند تنگاتنگ و بسیار نزدیک قرار می گیرد به نحوی که در بسیاری موارد نحوی تداخل و هم پوشانی میان آنها پدیدار می شود. و از نیمه دوم قرن بیستم به بعد تدریجاً روشنفکری مدرن در طیف تکنوکرات- بوروکرات ها مستحیل می گردد و این پروسه به ویژه انحلال روشنفکران در تکنوکراسی و تکنوکرات ها همچنان ادامه دارد و گسترش یافته است.

ص: ۶۲

* طبقه متوسط مـدرن در غرب مـدرن تدریجاً از اواسط نوزدهم به صورت یک گروه اجتماعی گسترده و فعال ظاهر گردید و با افزوده شـدن بر اقشار و لایه های درونی آن از اوایل قرن بیسـتم در هیأت یک طبقه برای خود شـروع به تأثیرگذاری و نقش آفرینی کرد و بسـط و گسترش دامنه حضور و نفوذ آن تـا امروز نیز تـداوم یـافته است. اگرچه تا پیش از اواسط قرون نوزدهم، پزشـکان مـدرنیست و حقوقـدانان سـکولاریست و معلمـان و اساتیـد نظـام آموزشـی مـدرن و کارمنـدان دفـتری و اداری و ژورنالیست ها و... حضور و فعالیت داشـته اند اما از دهه های میانی قرن نوزدهم و به ویژه از اوایل قرن بیستم و در پی گسترش فوق العاده حضور و نقش سازمان بوروکراسـی و تکنوکراسـی و افزوده شدن بسیار زیاد بر وزن کمی و نقش کیفی کارمندان اداری و دیگر اقشار بوروکرات- تکنوکرات است که طبقه متوسط مـدرن به صورت یک طبقه اقتصادی- اجتماعی ظاهر شـده و به عرض اندام می پردازد.

* پیـدایی و حیات و بسط حضور و نفوذ طبقه متوسط مـدرن در عالم غرب مـدرن در پیونـد تنگاتنگی با بسط نفوذ تکنولوژی اومانیستی مدرن و نظام تکنوکراسـی و بوروکراسـی مدرن و نظام آموزش دانشـگاهی و ماقبل دانشـگاهی سکولاریستی مدرن (به ویژه اولی) و نیز بسط و گسترش سبک زندگی مصرفی انسان میانمایه شهری در اجتماعات مدرن قرار دارد.

* اعضـای طبقه متوسط مـدرن نوعاً دارای تحصیلات دانشـگاهی مـدرن سـکولار بوده و به لحاظ جهان بینی اعتقاد عجیبی به مشهورات مدرنیستی و کلیت علم مدرن و علوم انسانی سکولار دارند.

* طبقه متوسط مـدرن در اجتماعات امروز غرب مـدرن و غرب زده مـدرن به سـرعت در حال گسترش کمی و افزایش نقش و میزان تأثیرگذاری کیفی می باشد.

* بخش زیـادی از اعضـاء این طبقه [و البته نه همه آنهـا] شاغـل در انواع سازمـان هـای بوروکراتیـک مـدرن از قبیـل ادارات و دانشـگاه هـا و پژوهشـکده ها و بیمارسـتان ها و شـرکت ها و کارخانجات و مراکز خـدماتی و... خصوصـی و دولتی هسـتند و درآمد خود را به صورت حقوق هفتگی یا ماهانه دریافت می کنند.

* طبقه متوسـط مـدرن در جهـان بینی و زیست- محیـط فرهنگی و فکری خود ذاتاً سـکولاریست است. اگرچه نمی توان طبقه متوسط مدرن را نوعاً آته ئیست دانست اما بی تردید این طبقه بنا به ماهیت خود عمدتاً صبغه غیردینی دارد و آن دسته از اقشار و گروه ها و لایه های آن که از خود برخی تمایلات دینی نشان می دهند نیز پیرو انواع و اقسام تفسیرها

و تأویل ها و تحریف های مدرنیستی از دین و یا صور مختلف دئیسم و یا معنویت های سکولاریستی مدرن هستند. علی ای حال روح حاکم بر جهان بینی این طبقه سکولاریستی است.

* طبقه متوسط مدرن نوعاً تمایلات پررنگ لیبرالی دارد و به عنوان زائده بوروکراسی- تکنوکراسی مدرن ذاتاً مدافع نظام سرمایه داری اومانیستی- سکولاریستی است.

* در اجتماع مدرن و از میان طبقات موجود در آن، طبقه متوسط مدرن و طبقه سرمایه دار مدرن بیشتری نزدیکی را با صورت مثالی انسان بورژوا [به عنوان ایدال تیپ حیوان اقتصادی مدرن] و جهان بینی عصر ظلمانی به اصطلاح روشنگری و فراتر از آن کلیت مشهورات مدرنیستی دارند.

* کاست حاکمان پنهان جهانی و سردمداران رژیم های سرمایه داری به طبقه متوسط مدرن به عنوان پایگاه اصلی حمایتی رژیم های مدرن و عامل به تعبیر آنها حفظ ثبات در اجتماعات مدرن در مقابل خطر انفجار خشم انقلابی تهی دستان و مستضعفان این اجتماعات نگاه می کنند.

* طبقه متوسط مدرن در صورت نوعی خود و ذاتاً وظیفه چرخاندن نظام بوروکراسی-تکنوکراسی مدرن و تحکیم پایه های سلطه غرب مدرن صنعتی و سامان دادن به پیچ و مهره های دستگاه عریض و طویل بوروکراسی و تکنوکراسی در این عالم و ایفای نقش پیاده نظام حامی رژیم های سرمایه داری و لنگر آرامبخش برای حفظ ثبات اجتماعات ظالم و استثمارگر مدرن [به ویژه به نفع رژیم های لیبرال و نئولیبرال] را بر عهده دارد.

* قشرهای مختلف این طبقه علیرغم تفاوت های پررنگ در نحوه درآمد و شغل [مثلاً درآمد از طریق طبابت یا حق الوکاله و نظایر آن از یک سو و درآمد از طریق دریافت حقوق ثابت ماهانه کارمندی و یا طرق دیگر از دیگرسو] در مجموع از موقعیت های مالی تقریباً یکسانی برخوردارند. البته در دوران طبقه متوسط مدرن و اقشار مختلف آن (پزشکان، مهندسان، استادان دانشگاه...) لایه های مختلف سه گانه تحتانی، میانی، فوقانی وجود دارد و میزان درآمدها در اقشار مختلف را باید با توجه به لایه بندی ها لحاظ کرد و در نظر گرفت.

* طبقه متوسط مدرن به لحاظ ماهوی و در وجود تاریخی خود در پیوند ذاتی با بوروکراسی و تکنوکراسی و علم مدرن و علوم انسانی و مشهورات مدرنیستی و پسامدرنیستی [از نوع نئولیبرالی و سوسیال دموکراتیک آن] قرار دراشته و از آنها جدایی ناپذیر است.

ص: ۶۴

* کاست روشنکفری مدرن را می توان راهبران فکری طبقه متوسط مدرن دانست و طبقه متوسط مدرن پایگاه اجتماعی هواداری و پیروی از مشهورات روشنفکری اومانیست و اصلی ترین مخاطب آثار و مروج آراء آنها است با مستحیل شدن تدریجی روشنفکری در تکنوکراسی و بوروکراسی (در غرب مدرن و جهان غرب زده مدرن) پیوندها و نزدیکی کاست روشنفکری و طبقه متوسط مدرن بیشتر و بیشتر گردیده و به نحوی تداخل رسیده است.

* طبقه متوسط مدرن در موقعیت وجودی خود ارتباط مستقیمی با ابزار تولید ندارد بلکه اساس پیوند اقشار و گروه ها و لایه های درونی آن با هم و در شاکله وجودی این طبقه، بر موقعیت مشابه در سازمان تولید اجتماعی مدرن و نظام تقسیم کار و همچنین نسبت مشابه با صورت مثالی انسان بورژوا و نیز جهان بینی تماماً مدرنیستی اقشار و گروه های مختلف این طبقه و تعلق همه آنها به دوگانه بوروکراسی- تکنوکراسی قرار دارد. به همین دلیل است که تحلیلگران مارکسیست که مبنای درک و تحلیل خود از طبقات اجتماعی در عالم مدرن را برپایه نسبت با ابزار تولید و مالکیت آن قرار داده اند، در شناخت و درک و تحلیل طبقه متوسط مدرن گرفتار سردرگمی و تشتت و گیجی و اختلاف نظر و مشکلات تئوریک جدی گردیده اند و نوعاً از درک و فهم ماهیت این طبقه عاجز گردیده اند.

طبقه متوسط مدرن در ایران

در پیش گفتیم که پس از استیلای فرماسیون غرب زدگی مدرن بر ایران، کوشش به منظور تغییر ساختار اقتصادی- اجتماعی سنتی ایران به نفع ایجاد نحوی اجتماع غرب زده مدرن پیرامونی- وابسته صورت می گیرد. اجتماع غرب زده مدرن درجه سه ای که نظام جهانی سلطه اومانیستی بر کشور ما حاکم نموده بود با خود آرایش طبقاتی ای منطبق با اقتضائات مدرنیسم پدید آورده، امروز نیز ما تا حدود زیادی با برخی وجوه این آرایش طبقاتی و اقتضائات آن دست به گریبان هستیم.

طبقه متوسط مدرن در ایران به صورت یک طبقه و فراتر از مفهوم یک یا چند گروه اجتماعی تقریباً از اواسط دوران استبداد رضاشاهی پدیدار می گردد هرچند که می توان گفت هسته های اولیه وجودی آن از چند دهه قبل تا حدودی شکل گرفته بود. بدینسان می توان دولت مدرنیست رضاشاهی و بوروکراسی ای که پدید آورد را پدر طبقه متوسط مدرن ایران نامید.

در دوران پهلوی دوم طبقه متوسط مدرن ایران به لحاظ کمی گسترش یافت و بر نقش و میزان تأثیرگذاری اش در پروسه های اجتماعی و سیاسی افزوده شد. در سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ویژه به علت گسترش نظام

آموزش دانشگاهی در کشور و نیز بازسازی نوعی سرمایه داری مدرن در دوران توسعه و به اصطلاح اصلاحات بر وزن کمی این طبقه باز هم افزوده شد و تدریجاً این خطر به وجود آمده است که سخن و فرهنگ این طبقه به سخن هژمونیک بدل گردد. آنچه که در کودتای رنگی فتنه سبز رخ داد نشان داد که لایه مرفه (فوقانی) این طبقه استعداد زیادی جهت اسارت در دام تبلیغات دولت های امپریالیستی و تبدیل شدن به آلت فعل فتنه گران نئولیبرالیست و اربابان آمریکایی- انگلیسی شان دارد.

به طور بسیار فشرده و فهرست وار می توان مختصات اصلی طبقه متوسط ایران را این گونه برشمرد:

* طبقه متوسط مدرن ایران محصول پروژه مدرنیزاسیون تحمیلی در کشور ما است. این پروژه مدرنیزاسیون که توسط استعمار انگلیس طراحی شده بود بعدها توسط استعمار آمریکا و شرکای او دنبال شد و بسط یافت. پروژه مدرنیزاسیون مطلوب استعمار از اواسط دوران قاجاریه توسط روشنفکران مدرنیست فراماسونری چون: میرزا حسین خان سپهسالار کلید خورد اما در آن مقطع به سرانجامی نرسید. پس از ماجرای مشروطه و غلبه جریان فراماسونری لژ بیداری بر کشور مجدداً کوشش هایی برای اجرای پروژه مدرنیزاسیون آغاز گردید، اما به طور مشخص و منسجم روند مدرنیزاسیون ایران در جهت اغراض نظام سلطه استکباری با روی کار آمدن سلطنت پهلوی آغاز شد و با سرعت و گستردگی بسیار بسط و تداوم یافت. طبقه متوسط مدرن ایران به عنوان یک طبقه اقتصادی- اجتماعی محصول همین دوره است، هرچند که برخی عناصر وجودی آن از مدتی قبل شکل گرفته بود.

* در ظهور و بسط متوسط مدرن ایران، عواملی چون تأسیس و سپس گسترش بوروکراسی و نظام آموزش دانشگاهی سکولار مدرن [که هر دو اینها اساساً محصول دوره رضاشاه و محمدرضا هستند] و گسترش نفوذ ادبیات رسانه ای و مشهورات مدرنیستی [که اکرچه پیشینه ظهور آن به اندک زمانی قبل از مشروطه برمی گردد، اما نهادینه شدن بسط و گسترش بسیار زیاد آن در دوران پهلوی رخ داده است] و نیز شکل گیری یک اقتصاد نفتی در ایران [که این نیز در دوره سلطنت پهلوی نهادینه شد و گسترش یافت] نقش بسیار مهم و تعیین کننده داشته اند.

* طبقه متوسط مدرن در ایران به لحاظ اقتصادی، زائده و طفیلی بسط مدنیزاسیون و اقتصاد سرمایه داری پیرامونی- وابسته ایران می باشد و به لحاظ فرهنگی بزرگ ترین طبقه اجتماعی حامل و مبلغ مشهورات مدرنیستی و بینش تکنوکراتیک نشأت گرفته از علوم انسانی و علم مدرن در کشور است.

ص: ۶۶

* برخی اعضا و اقشار و صنوف موجود در طبقه متوسط مدرن ایران را می توان این گونه دسته بندی کرد: کارمندان رده های میانی و پایین بخش خصوصی و دولتی، اغلب پزشکان مرفه و میانه حال، تکنسین ها و متخصصان بهداشتی و امور پزشکی، معلمان و دبیران، تکنسین های بخش های صنعتی، اغلب دندانپزشکان، مهندسان مرفه و یا دارای درآمدهای متوسط، حقوقدانان و وکلا، استادان دانشگاه، مدیران رده های میانی و پایین شرکت ها و ادارات خصوصی و یا دولتی... در تمامی موارد سابق الذکر آن گروه از افراد را که به جهت برخورداری از رانت و یا علل دیگر صاحب درآمدهای ناشی از مستغلات و کارخانه و تجارتخانه و... می گردند و از سطح مالی طبقه متوسط خارج می گردند را باید مستثنا کرده و در زمره طبقه متوسط مدرن محسوب ننمود.

* طبقه متوسط مدرن ایران نوعاً صبغه سکولاریستی و غیردینی دارد. البته بروز ظهور این ویژگی در لایه مرفه و بخشی از لایه متوسط آن بیشتر است و در لایه کم درآمد تحتانی کمتر ظاهر می شود.

* طبقه متوسط مدرن ایران به علت این که اساساً محصول و دست پرورده مدرنیزاسیون و برخی مظاهر و ارکان آن نظیر بوروکراسی و تکنوکراسی است، نوعاً نحوی دلبستگی ذاتی به فرماسیون غرب زدگی مدرن دارد و در زمره مدافعین آن قرار دارد [البته باید توجه داشت که این ویژگی، صورت نوعی دارد و در تحقق عینی و خارجی در موارد زیادی به ویژه در لایه های تحتانی و بعضاً میانی این طبقه، به علت نقش آفرینی، عوامل دیگری که مجال بررسی آنها فعلاً وجود ندارد، این خصیصه تا حدودی تعدیل می گردد و در اندک مواردی نیز اصلاً ظاهر نمی گردد]

* اعضای طبقه متوسط مدرن ایران نوعاً دارای تحصیلات دانشگاهی مدرن بوده و به لحاظ جهان بینی، دلبستگی عمیق و مبنایی ای به مشهورات علوم انسانی سکولار و آراء نشأت گرفته از جهان بینی ظلمانی عصر روشنگری دارند و این امر در مواردی موجب بروز نحوی حالت مجذوبیت و مرعوبیت نسبت به مظاهر غرب مدرن در آنان می گردد.

* روند گسترش کمی طبقه متوسط مدرن در ایران در سال های موسوم به سازندگی و اصلاحات از شدت زیادی برخوردار بوده و همین امر بر نقش و اهمیت کیفی این طبقه در معادلات اجتماعی- سیاسی افزوده است.

* چنان که در پیش نیز گفتیم طبقه متوسط مدرن ایران [به ویژه در لایه مرفه فوقانی آن] در جهان بینی و زیست- محیط فرهنگی خود ذاتاً سکولاریست است. اگرچه نمی توان طبقه متوسط مدرن ایران را نوعاً آته ئیست دانست، اما به هر حال ماهیت مدرنیست این طبقه نحوی دلبستگی ذاتی به عالم مدرن و خصوصیات آن ایجاد کرده است که در مواردی موجب ناتوانی برخی اقشار و صنوف و گروه های اجتماعی این طبقه در فهم و درک معانی عمیق دینی و

فقهی می گردد. آن دسته از اقشار و صنوف و گروه ها و لایه های این طبقه که تمایلات دینی آشکاری نشان می دهند نیز غالباً مشتری انواع و اقسام تفسیرهای مدرنیستی و ممسوخ از دین [از آزاء عبدالکریم سروش و پوزیتویسم طیف مهندس بازرگان و نهضت آزادی و معنویت سکولار مصطفی ملکیان گرفته تا صور مختلف رئیسم و عرفان های معجول سکولار و...] می شوند. البته واضح است که این امر به عنوان یک وجه غالب مطرح می شود و استثنائات بسیاری نیز می تواند داشته باشد.

* استعمارگران طراح و هدایت کننده پروژه مدرنیزاسیون وابسته تحمیلی در ایران، به طبقه متوسط مدرن ایران به عنوان نیروی اجتماعی گرداننده چرخ بوروکراسی- تکنوکراسی فرماسیون غرب زدگی مدرن و نیز پایگاه اجتماعی- سیاسی حامی رژیم مدرنیست حاکم (پهلوی) می نگریستند و در سال های پس از پیروزی انقلاب به ویژه در دو دهه اخیز و در کوران تهاجم فرهنگی و جنگ نرم علیه نظام اسلامی به این طبقه (به ویژه لایه فوقانی و بخشی از لایه متوسط آن) به عنوان پیاده نظام غافل فریب خورده در مسیر پیشبرد اغراض خود می نگرند. البته در زمان ظهور انقلاب اسلامی، بدنه اصلی طبقه متوسط مدرن ایران برخلاف میل و غرض استعمارگران با جریان عمومی انقلاب همراه شد و تاکتیسین ها و استراتژیست های وابسته به نظام جهانی سلطه استکباری را ناکام گذاشت. انشاءالله که این بار و در متن یک جنگ نرم تمام عیار و نیز وجه غالب طبقه متوسط مدرن ایران از این آزمون بزرگ تاریخی سربلندی بیرون بیاید.

* کاست روشنفکری مدرنیست ایران را می توان یکی از راهبران اصلی و مهم فکری طبقه متوسط مدرن ایران دانست، همانگونه که اعضاء این طبقه اصلی ترین مخاطب و مبلغ آثار و آراء روشنفکران مدرنیست ایرانی است. به یک اعتبار و تا حدود زیادی تداوم حیات ادبیات مدرنیست ایران در سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، وام دار توجهی است که طیفی از اعضای این طبقه به آن نشان داده و می دهند.

* طبقه متوسط مدرن ایران [به ویژه لایه فوقانی و بخشی از لایه میانی آن] پرشمارترین پایگاه اجتماعی فرماسیون غرب زدگی مدرن در وضع کنونی کشور است. این خصیصه و نیز برخی عوامل دیگر نحوی پیوند و نزدیکی میان طبقه متوسط مدرن ایران و طبقه سرمایه دار سکولاریست ایران در قلمرو برخی رفتارهای سیاسی و اجتماعی پدید می آورد که البته در تمامی موارد طبقه متوسط مدرن ایران نقش پیاده نظام هزینه کننده در مسیر اغراض طبقه سرمایه دار را بازی می کند.

ص: ۶۸

* طبقه متوسط مدرن ایران [عمدتاً لایه فوقانی و بخشی از لایه میانی] اصلی ترین قربانی شعارها و تبلیغات نئولیبرالی است. در مجموع لایه های سابق الذاکرین طبقه اسیر توهمات نئولیبرالی گردیده و به حاملان و مدافعان بی جیره و مواجب آن تبدیل شده اند. همچنین لایه های سابق الذکر این طبقه مخاطب اصلی انواع ایدئولوژی ها و تفاسیر التقاطی به اصطلاح اسلامی و در باطن مدرنیستی هستند.

* طبقه متوسط مدرن ایران نوعاً طبقه ای است که مدل زندگی لوکس مصرفی را به عنوان ایدآل خود دنبال کرده و به تبلیغ آن نیز می پردازد. لایه مرفه این طبقه و بخش هایی از لایه متوسط آن در زندگی خود در شهرهای بزرگ تا حدودی به این ایدآل جامعه عمل پوشانده اند و این امر متأسفانه موجب ترویج فرهنگ تجمل گرایی در سطوحی از حیات اجتماع می گردد.

* طبقه متوسط مدرن ایران، طعمه و شکار مناسبی برای تبلیغات عوام فریبانه دولت های امپریالیستی است و این امر به ویژه در لایه های مرفه و متوسط این طبقه در مواردی عینیت یافته است. اینان در کنار سرمایه داری سکولاریست ایران اصلی ترین حاملان و مروجان آشکار و پنهان نئولیبرالیسم وابسته ایرانی هستند. به طور جدی باید کوشید تا طبقه متوسط مدرن ایران را هوشیار و بیدا کرده و از این غفلت و توهم زیان آور تاریخی نجات داد.

* طبقه متوسط مدرن ایران را می توان یکی از قربانیان اصلی جنگ نرم دشمن مستکبر علیه انقلاب و نظام اسلامی دانست. با کمال تأسف طبقه متوسط مدرن ایران نوعاً و لایه های مرفه و متوسط آن به طور خاص قابلیت ویژه ای برای درافتادن در دام توهم افکنی ها و تبلیغات طراحان نئولیبرالیست جنگ نرم دارند و بعضاً ممکن است به مبلغان و مروجان و بسترسازان نادانسته تهاجم فرهنگی دشمن بدل گردند.

* طبقه متوسط مدرن ایران در کلیت خود، ظرفیت لازم برای در پیش گرفتن حرکت ها و رویکردهای رادیکال را ندارد.

* گسترش کمی و نیز افزایش حضور و نقش آفرینی کیفی طبقه متوسط مدرن ایران [با توجه به خصوصیات ذاتی این طبقه که برشمردیم] می تواند برای آینده نظام ولایی و هویت اسلامی کشور ایران، نگران کننده و حتی خطرآفرین باشد که باید برای آن تدابیری اندیشید.

* علوم انسانی مدرن و مشهورات مدرنیستی ای که ردپای حضور آنها را در بسیاری از کتب درسی دانشگاهی و نیز کلیت نظام آموزش دانشگاهی (و حتی در مواردی در برخی متون درسی دبیرستانی) شاهد هستیم نقش بسیار مهمی

در شکل دهی به طبقه متوسط مـدرن ایران به عنوان یک طبقه برای خود دارنـد و فراتر از آن این خطر وجود دارد که تدریجاً سخن (گفتمان) این طبقه را به سـخن مسـلط و هژمونیک در اجتماع بدل نمایند. برای این معضل مهم باید چاره اندیشی جدی کرد.

باید در نظر داشت که اگر (خدای ناکرده) فرهنگ طبقه متوسط مدرن ایران به فرهنگ مسلط در کشور بدل شود بی گمان در پی خود موجبات سیطره ایدئولوژی نئولیبرالیسم و تسلط سیاسی سرمایه داری را فراهم خواهد ساخت.

* طبقه متوسـط مـدرن ایران [به ویژه در لایه های فوقانی و میانی آن] با اعماق اجتماع ما و فرهنگ آنان بسـیار غریبه و ناآشـنا است و به نظر می رسد که بیشتر ایدآل های ذهنی و سبک زندگی Life style خود را در الگوهای مدرنیستی غربی جستجو می کند.

* اگرچه طبقه متوسط ایران در کلیت خود یک طبقه واحد است اما در برخی موارد تفاوت های آشـکاری در رفتار سیاسـی و بعضـاً اجتماعی لایه فوقانی و تاحـدودی میانی این طبقه با لایه تحتانی آن دیـده می شود که در تحلیل ها و محاسـبات سیاسـی باید مورد محاسبه قرار گیرد.

* در کودتـای رنگی فتنه سبز بخش فوقـانی طبقه متوسط مـدرن ایران (غالباً) به عنوان پیاده نظام غافل و جاهل و فریب خورده کودتـاگران از جهـاتی نقش آفرینی کرد، امـا بخش زیـادی از لاـیه میـانی و اکـثریت لاـیه تحتـانی این طبقه در این فتنه به نفع دشـمن فعال نشدند. دربرخی موضوعات دیگر مثل شبهه آفرینی ها درخصوص رابطه با آمریکا، ترویج رفتارهای هنجارشکنی غیردینی، مسـئله حجاب الگوهای مربوط به مناسـبات خانوادگی و اجتماعی، نوع جهت گیری در انتخابات نهم و دهم ریاسـت جمهوری و برخی موضوعـات دیگر تفـاوت آشـکار رفتـاری میـان لایه فوقانی طبقه متوسط مـدرن ایران با اکثریت اعضاء لایه تحتانی و بخشـی از لایه میانی وجود دارد که این تفاوت در سیاسـتگزاری ها و برنامه ریزی های فرهنگی و سیاسـی بایـد مورد دقت و توجه قرار گیرد.

در تعامل با طبقه متوسط مدرن ایران و به منظور خنثی سازی حرکت های مغرضانه و سوءاسـتفاده گرانه نظام سـلطه اسـتکباری در پیش گرفتن تدابیر ذیل می تواند مفید باشد:

۱- بـا تکیه بر یـک برنـامه ریزی دقیق استراتژیـک جلوی رشـد بی رویه و کنـترل نشـده این طبقه [به ویژه لاـیه فوقـانی آن] را گرفت.

۱- در نظام آموزش عالی و دانشگاهی در قلمرو علوم انسانی تحول جدی ایجاد کرد [درخصوص چند و چون و مختصات و امکانات این تحول باید در مجالی جداگانه سخن گفت] به نحوی که زمینه را برای شکل گیری نحوی خودآگاهی دینی در ساحت امت به جای ترویج مشهورات مدرنیستی فراهم نماید و یا حداقل از میزان تخریب ناشی از تدریس و ترویج جهان بینی علوم انسانی بکاهد. این امر می تواند پروسه شکل گیری نحوی آگاهی طبقاتی سکولاریستی را خدشه دار کرده و در مواردی زمینه را برای عبور مشخص از ساحت طبقه به ساحت امت مهیا سازد. صرف ترویج رویکردهای انتقادی برخاسته از نگرش اسلامی درباره علوم انسانی مدرن، از شدت و گستره و عمق تأثیرگذاری مخرب جهان بینی علوم انسانی می کاهد و طبعاً روند گسترش طبقه متوسط مدرن را نیز دچار اختلال و یا حداقل دچار نحوی کندی موثر می سازد.

۲- برنامه ریزی گسترده به منظور هوشیارسازی و آگاه سازی اعضا و اقشار و لایه های مستعد این طبقه نسبت به ماهیت، اغراض و نتایج جنگ نرم.

۳- مقابله تئوریک و ایدئولوژیک گسترده با سکولاریسم، نئولیبرالیسم، انواع و اقسام تفسیرهای تحریف گرایانه مدرنیستی از دین، عرفان ها و معنویت های سکولاریستی و به ویژه اجرای طرح های گسترده نقد ادبیات معاصر مدرنیست ایران در مقیاس بسیار گسترده در قلمروهایی چون بازار کتاب، مطبوعات، رادیو و تلویزیون و...

۴- برنامه ریزی استراتژیک برای در انفعال سیاسی قرار دادن اقشار و لایه های فریب خورده طبقه متوسط مدرن ایران و جلوگیری از تبدیل شدن آن به طبقه برای خود

۵- در پیشگیری برنامه های کنترل و بازداری به منظور جلوگیری از سازماندهی سیاسی برپایه سخن سکولار در صنوف این طبقه

۶- مقابله جدی اقتصادی با نظام سرمایه داری وابسته- پیرامونی که رکن اصلی اقتصادی فراماسیون غرب زدگی مدرن ایران را تشکیل می دهد و تضعیف آن قطعاً موجب کاهش نقش کیفی همه نیروهای اجتماعی سکولاریست می گردد.

۷- اجرای یک برنامه گسترده اقتصادی- اجتماعی عدالت مدارانه که در پی خود موجب پیدایی تغییرات ساختاری در آرایش طبقاتی ایران و تضعیف پایگاه های اجتماعی سکولاریسم می گردد.

ص: ۷۱

چرا و چگونه امپریالیزم لیبرال کودتا می کند؟

ص: ۷۲

وقایعی که پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ در ایران رخ داد و به حق، فتنه نام گرفت، یک کودتای تمام عیار بود که ریشه در یک تهاجم فرهنگی سازمان یافته و با برنامه بیست ساله [و حتی کمی بیش از بیست سال، زیرا نخستین نمودهای این تهاجم فرهنگی هدفمند و با اغراض سیاسی را می شود از اواخر سال ۱۳۶۶ مشاهده کرد] داشت. تهاجم فرهنگی بسیار گسترده و ویرانگرانی که امروز در صوتی فوق العاده گسترده تر دارد دنبال می شود و هدف اصلی و نهایی آن، حذف ستون خیمه نظامی اسلامی و جوهر انقلاب اسلامی یعنی اصل ولایت فقیه و در پی آن، مسخ هویت جمهوری اسلامی و تبدیل آن به یک جمهوری ظاهراً اسلامی و باطناً سکولاریست و البته اندکی پس از آن، تأسیس یک جمهوری در ظاهر و باطن سکولار [همان جمهوری ایرانی معروف فریب خوردگان خیابان و معلمان توطئه گر وابسته به امپریالیسم شان در بیرون مرزها] تمام عیار است که مدل کلی آن، مدل یک رژیم نئولیبرالیست مستعمراتی- وابسته دست نشانده آمریکا است و از دهه ۱۹۸۰ م تأسیس چنین حکومت هایی در کشورهای موسوم به جهان سوم در دستور کار دولت های امپریالیستی لیبرال- سرمایه داری قرار گرفته است. اینجا مجال آن نیست که به بررسی این نکته بپردازیم که چرا امپریالیزم سرمایه داری لیبرال در اواخر سال های دهه ۱۹۷۰ م تصمیم به تغییر استراتژی خود در جهان تحت سلطه خود و جوامعی که چند دهه است جهان سومی نامیده می شوند، گرفت. تا پیش از این تغییر استراتژی، امپراطوری شیطانی آمریکا و تا حدود زیادی دنباله های لیبرال- امپریالیستش در اروپا از حکومت هایی که به صریح ترین شکلی، شدیدترین استبداد آشکار جنابتکارانه را اعمال می کردند [مثل رژیم محمدرضا شاه در ایران، رژیم مارکوس در فیلیپین، حکومت پینوشه در شیلی، رژیم سوموزا در نیکاراگوئه، دولت سوهارتو در اندونزی و لیست پرطول و دراز دیگری از اسامی از رژیم های دارای رویه های استبدادی نظامی و آشکار و سراپا وابسته به آمریکا در جای جای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین] حمایت می کردند، اما بنا به دلایل متعددی که فرصت بحث مبسوط آن در این مقاله وجود ندارد [و به صورت بسیار مختصر فقط به ۲ دلیل مهم آن می توان اشاره کرد: اول اینکه سیستم استبداد نظامی آشکار رژیم های دست نشانده آمریکا در طول سه دهه پس از آغاز جنگ سرد نشان دادند که در مهار جنبش های انقلابی ناتوان بوده و عملاً موجب پیدایی حرکت ها و خیزش های رادیکال در کشورهای تحت سلطه این دیکتاتوری ها گردیده است؛ دوم اینکه خشونت وحشیانه استبداد آشکار این حکومت ها در عمل موجب گسترش موج نفرت فراگیر در میان اکثریت مردم جهان نسبت به آمریکا گردید و شعارها و ادعاهای حقوق بشری فراماسون های کلان سرمایه دار حاکم بر آن کشور را رسوا و بی اعتبار کرده است.

یکی از مواردی که ناکارآمدی استراتژی استبداد نظامی آشکار را به آمریکایی ها به عیان نشان داد، ظهور انقلاب بی نظیر اسلامی در ایران بود که عملاً استراتژیست های امپریالیزم. لیبرال را به این جمع بندی رساند که سیاست استبداد آشکار در مهار حرکت های اعتراض مردمی در به اصطلاح جهان سوم و تحمیق آنها برای تن دادن به بردگی برای نظام استکبار مدرن فاقد کارائی است و باید تغییر کند] تصمیم به تغییر استراتژی خود گرفته و بنابراین قرار دادند که مدل رژیم های وابسته و مستعمراتی نئولیبرالیست مبتنی بر استبداد غیرنظامی پنهان و عوام فریبانه [که بسیار خطرناک تر و در مواردی خشن تر از استبداد آشکار هستند] و پشت شعارهایی چون پلورالیزم سیاسی، جامعه چندصدایی، رعایت حقوق بشر، دموکراسی، مخالفت بااستبداد، خشونت ستیزی، جامعه مدنی، حکومت قانون و ده ها و ده ها شعار دهان پرکن اما کاملاً توخالی دیگر پنهان شده اند [و یک استبداد پیچیده مزورانه نئولیبرالی وابسته به آمریکای مختص کشورهای تحت سلطه به منظور تحمیق اکثریت مردم کشورهای به اصطلاح جهان سوم و در بردگی نظام سرمایه داری لیبرال با محوریت آمریکا نگاه داشتن آنها] را جایگزین مدل استبداد آشکار نمایند.

حقیقت این است که رژیم های نئولیبرالیست آمریکا ساخته جهان سومی سراپا وابسته به آمریکا که رویه استبداد غیرنظامی پنهان و عوام فریبانه را در پیش گرفته و می گیرند، هم استبدادی و سرکوبگر و خشن [و در مواردی خشن تر از طیف رژیم های مارکوس و پینوشه و محمدرضا و...] هستند و هم کاملاً وابسته به آمریکا و خائن به ملت های خود و ماهیتاً تباینی مابین آنها وجود ندارد، آنچه که تفاوت کرده است روش بسیار پیچیده تر سرکوب در استبداد پنهان و عوام فریبانه [استبداد لیبرال- دموکراتیک جهان سومی] نسبت به استبداد نظامی آشکار است که آمریکایی ها گمان می کنند حداقل تا چند دهه ای برای تداوم اسارت ملت های تحت سیطره غرب زدگی مدرن پیرامونی- وابسته و استثمار و استعمار آنها کارایی دارد. این مدل رژیم های نئولیبرالیست مستعمراتی- وابسته جهان سومی در بسیاری از نقاط جهان توسط امپریالیزم لیبرال آمریکا به اجرا درآمده است [به نمونه هایی چون کره جنوبی، فیلیپین، مکزیک و خیلی جاهای دیگر می توان اشاره کرد] اما چون موضوع این مقاله، مطلب دیگری است، فعلاً از طرح بحث کالبدشکافی رژیم های مستعمراتی- پیرامونی وابسته آمریکا ساخته نئولیبرالی مبتنی بر استبداد پنهان و عوام فریبانه [یا به عبارتی استبداد لیبرال- دموکراتیک به اصطلاح جهان سومی] درمی گذریم.

استکبار جهانی و در رأس آن امپریالیزم لیبرالیست آمریکا در پی پیروزی انقلاب اسلامی ایران، عملاً تسلط بر جامعه ایران و منافع غارتگرانه خود در استثمار و استعمار مردم و سرزمین ایران را از دست داد و فراتر از آن، در روزگار

سیطره سکولاریسم و بحران خود ویرانگر مدرنیته با مدل حکومت دینی ای روبرو شد که خود را خود را نه فقط به عنوان یک آلترناتیوسیاسی در برابر استبداد لیبرال- دموکراتیک غرب و استبداد لیبرال- دموکراتیک مستعمراتی- پیرامونی وابسته به اصطلاح جهان سومی، که به عنوان یک آلترناتیو تمدنی و تاریخی- فرهنگی در برابر ؟؟؟ تمدن غرب مدرن مطرح می کرد و این امر البته همزمان بود با تعمیق بحران های اخلاقی و روحی و اجتماعی در غرب مدرن و گسترش توجه به معنویت و مذهب در جوامع مدرن غربی و به موازات آن رشد جنبش های اسلام گرایی در خاورمیانه و ظهور تفکر اصیل اسلامی با محوریت تشیع [اسلام فقاهتی] به عنوان جدی ترین مدعی مبارز با استکبار مدرن و امپریالیزم لیبرال در مقیاس جهانی. این وضعیت، کلیت استکبار مدرن و در رأس آن امپریالیزم لیبرال- سرمایه داری آمریکا و شرکا را به تکاپو انداخت تا به هر نحوی که شده به مقابله با انقلاب اسلامی و نظام ولایت فقیه برخیزند و البته به نظر می آید که پس از شکست پروژه های تجاوز نظامی و کودتا و نظایر آنها، از جنگ سخت افزاری تاحدودی دست کشیده و کانون فعالیت های خود را بر جنگ نرم و به عبارتی یک جنگ فرهنگی- سیاسی تمام عیار، سنگین، همه جانبه، چندوجهی، مزورانه و با بهره گیری از همه امکانات بالقوه و بالفعل رسانه ای و نیروهای نفوذی فرهنگی و سیاسی و نیروگیری از میان چهره های سست عنصر، جاه طلب، رفاه زده، مذبذب، فاقد بصیرت، قدرت طلب و استحاله شده درون جبهه انقلاب و همه امکانات قابل تصور دیگر متمرکز نمایند.

هدف استکبار مدرن از جنگ نرم چیست؟

استکبار غرب مدرن و صورت غالب آن. [امپریالیزم سرمایه داری لیبرال] از اواسط دهه ۱۳۶۰ رویکرد براندازانه خود را عمدتاً بر محور جنگ نرم [تهاجم فرهنگی- سیاسی] قرار دارد، البته در ابتدا تهاجم فرهنگی به صورت بسیار نهان روشانه آغاز گردید و تدریجاً گسترش و تداوم یافت. اگر به سال های دور اوایل پیروزی انقلاب برگردیم، جریان خزنده ای در ترویج آثار لیبرالی [به ویژه آثار ترجمه] در قلمرو اندیشه سیاسی و فلسفه غرب و ادبیات داستانی و روانشناسی را شاهد هستیم که همگی آنهایم هدف مهم را دنبال می کردند: ۱- ترویج نحوی پشیمانی از انقلاب و انقلابی گری ۲- القاء این باور غلط که انقلاب ها به خشونت و سرکوب گری و توتالیتاریزم می انجامند ۳- تخطئه شخصیت یک انقلابی به عنوان یک شخص بیمار، متوهم و فریب خورده که عقده های روانی، محرک حقیقی او در سلوک انقلابی است و نه آرمان های بلند معنوی یا احساسات انسان دوستانه ۴- تخطئه هر نوع آرمان گرایی ذیل عنوان ایدئولوژی زدگی و سعی در القاء این باور غلط که هر نوع آرمان گرایی یا ثبات و صلابت عقیده به منعنای

خشک اندیشی و تعصب منفی است و بایـد با آن مقابله کرد- جریان تهاجم فرهنگی در مقطع سال های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۶ بنا به دلایـل مختلف برای پیشبرد اغراض خود و القـاء سـموم بی پـایه سـابق الـذکر عمـدتاً از مجرای ترجمه آثار نویسـندگان لیبرال نئولیبرال غربی اسـتفاده می کنـد. بـدینسان و بـدین سـبب بود که ناگهـان طوفـانی از ترجمه آثـاری چون: «انقلاب، خشونت، توتالیتاریسم، جباریت، جامعه بازو دشـمنانش، کالبدشـکافی چهار انقلاب» و نمونه های بسـیار دیگر از نویسندگان لیبرالیست، اغلب یهودی و بعضـاً صـهیونیستی چون: هانـا آرنت، مانس اشبربر، کارل پوپر، کرین برینتون، روانه بازار گردیـد و به موازات آن از نویسـندگان همکار CIA در جنـگ سـرد فرهنگی که مروج نئولیـبرالیزم بودنـد، اشخاصـی چون: جورج اورول، آرتور کوئیسـتلر، مانس اشپربر [و غیر از اینها از نویسندگان دارای گرایش لیبرال روس چون: بولگاکنت] آثاری چون: قلعه حیوانات، ۱۹۸۴، درود بر کاتولونیـا، ظلمت در نیمروز، قطره اشـکی در اقیانوس، مرشـد و مارگریتا و نمونه های بسـیار دیگر، روانه بازار نشـر کتاب شد و به موازات آنها، آثار بسیاری از اریک فروم روانشناس یهودی طرفدار لیبرالیزم سوسیال دموکراتیک [مثل دل آدمی و گرایش به خیر و شـر، گریز از آزادی، آنـاتومی ویران سـازی انسـان، جـامعه سـالم، روانکاوی و دین، چونان خـدایان خواهیـد شـد و...] به صورت گسترده ترجمه و چاپ شـد که محتوای آنها عمدتاً ترویج صـریح و شدید اومانیسم، تبلیغ مفهوم لیبرالی آزادی، ترویج فردگرایی لیبرالی، بیمار روانی جلوه دادن یک شخصیت انقلابی، نفی شهادت طلبی به عنوان نشانه یک جاه طلبی بیمارگونه، توهین به دین مبین اسلام از منظر معیارهای اومانیستیک، نفی انقلابی گری و نظایر اینها بود. به موازات و در امتـداد همین فضـا بود که آثـار کارلوس کاسـتاندا و کتاب هایی درباره ذن بودیسم و آیین بودا [به عنوان اولین نمونه های ترویـج پنهـان کـارانه عرفـان های مسـخ شـده و سـکولار] ترجمه و تألیف شـد و رونـد ترجمه و چاپ انبوه آثار روان شناسـی اومانیستی بازاری و عامیانه به صورت فله ای آغاز گردید و اندکی بعد با ترجمه موج سوم اثر آلوین تافلر و تدریجاً دیگر آثار او نحوی نگاه ماتریالیستی تکنوکراتیک مرعوب غرب که اساساً با ذات و ماهیت انقلاب اسـلامی و رسالت های بزرگ معنوی و تاریخی آن سازگاری نداشت، ترجمه و منتشـر گردید و نکته جالب اینکه عمده این آثار را چند ناشر مشخص و ثابت منتشر کرده بودند که البته از حدود سال ۱۳۶۶ و جدی تر شدن جریان تهاجم فرهنگی و ورود آشـکار جریان روشنفکران سکولار- لیـبرال بـه اصـطلاح دینی وطنی نظیر عبـدالکریم سـروش و اعـوان و انصـار اقمـاری اش، جریـان این تهـاجم فرهنگی وارد فـاز جدیـدی شـد و به ویژه در دهه ۱۳۷۰ [تا مقطع ۱۳۷۶] این جریـان تهـاجم فرهنگی علاـوه بر ترجمه، به انبوه آثار تألیفی داخل کشور [از داستان های امثال شهرنوش

پارسی پور و جواد مجابی و هوشنگ گلشیری و عباس معروفی گرفته تا کتب تئوریک حسین بشیریه و همایون کاتوزیان و مقالات آرش نراقی و اکبر گنجی و محسن کدیور و نظایر اینها] نیز مجهز گردید. از سال ۱۳۷۶ نیز این تهاجم فرهنگی، صبغه سیاسی بسیار پررنگ تری به خود گرفت و به موازات استفاده از بازوی فرهنگی، استفاده فعال و گسترده از بازوی نیروها و حرکت های آشکارا سیاسی را نیز همراه خود کرد و به صورت یک جنگ نرم کامل ظاهر گردید.

برگردیم به پرسش ماده، هدف استکبار مدرن به سرکردگی امپریالیزم سرمایه داری لیبرال از تهاجم فرهنگی و سپس تبدیل آن به صورت بسیار پیچیده تر و فراگیرتر جنگ نرم چیست؟ در پاسخ به این پرسش، فقط یک جواب روشن و صحیح وجود دارد و آن هم اینکه: هدف از تهاجم گسترده فرهنگی و در پی آن جنگ تمام عیار فرهنگی- سیاسی [جنگ نرم] علیه انقلاب اسلامی، انجام یک کودتا به منظور حذف جوهر وجودی و رکن رکین انقلاب و کانون معرفت و هدایت و صیانت از آرمان های انقلاب و نظام که یگانه عنصر وحدت بخش مردم و یگانه حافظ اصالت اسلام فقاهتی و عزت مردمی و وحدت ملی و طی طریق در مسیر سعادت برای همه مسلمانان ایران و جهان است [یعنی اصل ولایت فقیه] می باشد. سازمان دهندگان کودتا علیه نظام اسلامی [که یک چشمه آن در فتنه سیاه ۱۳۸۸ ظاهر شد] می دانند که تا ولایت فقیه در ایران حاکم است، جایی و امکانی برای سلطه گری و منفعت طلبی استثمارگرانه کاست حاکمان پنهان جهانی در این کشور برایشان وجود ندارد. آلترناتیو کودتاگران در برابر نظام اسلامی انقلابی مبتنی بر ولایت فقیه، یک رژیم نئولیبرال استعمار ساخته وابسته به آمریکا و مبتنی بر استبداد پنهان و عوام فریب لیبرالیسم به اصطلاح جهان سومی است چرا از اصطلاح کودتا استفاده می کنیم و در آغاز این مقال نیز، فتنه سیاه سال ۱۳۸۸ را کودتا نامیدیم؟ زیرا کودتا در سیاست به معنای کوشش سازمان یافته جمعی توطئه گر که وابستگی ها و پیوندهای زیادی با نظام حاکم دارند و به عبارتی بخشی از آن محسوب می شوند، علیه هسته مرکزی آن حکومت به منظور براندازی و تغییر ماهیت یا حداقل تغییر اساسی ساختار و موجودیت آن حکومت می باشد. البته کودتاگران در حرکت های خود گاه از امکانات ارتش استفاده می کنند و در برخی موارد نیز با سازماندهی اوباش و بهره گیری از همراهی اقلیت معدودی از فریب خوردگان متوهم [و در مواردی نیز با بهره گیری از هر دو اهرم] دست به عملیات می زنند.

ص: ۷۷

در فتنه سیاه ۱۳۸۸ نیز دقیقاً شاهد توطئه سازمان یافته طیفی از نیروهای حاضر در نظام اسلامی بودیم [که با در پیش گرفتن رویکرد منافقانه و با سوءاستفاده از سعه صدر نظام] که از سال ها پیش حرکت های گسترده ای در مسیر تهاجم فرهنگی و از سال ۱۳۷۶ فعالیت آشکار و با برنامه ای در قلمرو جنگ نرم را تدارک دیده بودند و با تکیه بر سازماندهی اوباش و نیز بهره گیری از تحریک احساسات بخشی از فریب خوردگان وابسته به طبقه متوسط مدرن ایران و نیز بهره مندی از حمایت بی دریغ سرمایه داری سکولار متأسفانه، متنفذ ایران [که حامیان بسیار توانمندی در بخش هایی از مجموعه نظام داشته است] و نیز استفاده از حمایت گسترده و بی سابقه و همه جانبه و جهانی و پرفشار رسانه های وابسته به نظام سرمایه داری لیبرال جهانی و با توجه به فضای نسبتاً مهیایی که بیش از دو دهه تهاجم فرهنگی و بیش از یک دهه جنگ همه جانبه فرهنگی- سیاسی [جنگ نرم] در لایه ی مرّفه طبقه متوسط ایران ایجاد کرده بود و نیز با سوار شدن بر موج بی بصیرتی برخی خواص و دنیاخواهی و قدرت طلبی جاه طلبانه جمعی دیگر و نیز استفاده از چند مؤلفه دیگر کودتایی را سازماندهی و اجرا نمایند که به دلیل درایت ویژه مقام عظمای ولایت و حضور فعال مردم در حمایت از نظام خوشبختانه شکست خورد. کودتای نهفته در درون فتنه سیاه ۱۳۸۸ شکست خورد اما خطر کودتاها و فتنه های دیگر وجود دارد و خطری جدی نیز هست، چرا چنین نظری داریم؟ زیرا عوامل و ابزارها و امکانات کودتاگران بعضاً به صورت بالقوه و بعضاً به صورت بالفعل موجود است و در قصد و نیست و انگیزه طراحان برون مرزی و داخلی فتنه نیز تغییری پدید نیامده است، پس عقلاً می توان مدعی شد که امکان و فراتر از آن احتمال وقوع کودتاهای دیگری علیه نظام اسلامی در امتداد حرکت جنگ نرم وجود دارد.

بررسی بسترها و امکانات کودتاگران برای طراحی فتنه ای دیگر

اساساً جریان کودتاگر [کودتای مخملی] که فتنه سیاه ۱۳۸۸ را پدید آورد، از چهار دسته اصلی عوامل و شرایط بهره می برد که تمامی ارکان و اجزاء و امکانات و نیروی انسانی و مالی کودتاگران محصول برانید این چهار دسته عامل کلان بود که هر یک از این عوامل کلان، خود از مؤلفه های متعددی تشکیل شده اند. این چهار دسته کلان را می توان این گونه برشمرد [هرچند که مجال چندانی برای پرداختن به مؤلفه های هر عامل در این گفتار وجود ندارد]:

عوامل کلان سیاسی: این عوامل به ترکیب خاص اجتماعی نظام اسلامی برمی گردد و به ویژه این نکته مهم که یک تیم فشرده و سازمان یافته بوروکرات- تکنوکرات در مقطعی [اوایل دهه ۱۳۶۰] در حاکمیت حضور می یابد و تدریجاً هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ ایدئولوژیک دارای توان و انسجامی می گردد.

۱- این حلقه بوروکراتیک- تکنوکراتیک پس از چند سال و با استفاده از رانت های ناشی از برخی نارسایی ها در فرایند خصوصی سازی، هسته مرکزی یک طبقه سرمایه دار نوظهور را تشکیل می دهد.

۲- عوامل کلان اقتصادی: این حلقه بوروکراتیک در پیوند با بخش مهمی از کلان سرمایه داران خصوصی یک طبقه کلان سرمایه داری ای را پدید آورد که چنان که در عوامل کلان ایدئولوژیک خواهیم دید، به دلیل تمایلات مدرنیستی آن، صبغه سکولاریستی پیدا کرده و نهایتاً در هیأت یک طبقه سرمایه داری بزرگ سکولاریست تکنوکراتیک- بوروکراتیک در فتنه سیاه ۱۳۸۸ و در جریان کودتا به دنبال سهم خواهی و فراتر از آن در دست گرفتن کامل قدرت سیاسی، حذف ولایت فقیه و اگر نشد، تضعیف شدید آن بوده است. سیاست های اقتصادی برخاسته از آراء نئولیرالی این تیم بوروکرات- تکنوکرات، به موازات ایجاد یک طبقه سرمایه دار نوظهر سکولاریست به تقویت و گسترش فوق العاده کمی و کیفی یک طبقه متوسط مدرن در شهرهای بزرگ کشور انجامید که لایه مرفه این طبقه متوسط مدرن در کودتای نافرجام فتنه سیاه همچون پیاده نظام فتنه گران عمل کرد.

۳- عوامل کلان ایدئولوژیک: به لحاظ ایدئولوژیک، چهره هایی چون: عبدالکریم سروش، حسین بشیریه، محسن کدیور و برخی دیگر، چتر ایدئولوژیکی ای با مرکزیت سکولاریسم و مقابله با ولایت فقیه و نظام دینی پدید آوردند که حلقه تکنوکرات- بوروکرات های سیاسی و طبقه سرمایه داری سکولار [که در پیوند ارگانیک با یکدیگر قرار دارند] را به طبقه متوسط مدرن ایران وصل می کند و همگی آنها را در یک صف بندی سیاسی [و البته در سلسله مراتبی متفاوت با یکدیگر] در مقابل نظام اسلامی قرار می دهد.

عوامل کلان فرهنگی وجه غالب حرکت فرهنگی کشور تا قبل از روی کار آمدن دولت اصولگرا چه در قلمرو فرهنگ عمومی و مرتبط با بازار نشر کتاب و مطبوعات [البته با اعوجاجات و پس و پیش ها و کم و زیادهایی در مقاطع مختلف] و آنچه که مربوط به وزارت ارشاد می شده است]به ویژه در دوره به اصطلاح اصلاحات] و چه در قلمرو نظام آموزش دانشگاهی کشور و آنچه که مربوط به وزارت آموزش عالی می شده است، در مجموع به نفع بسترسازی برای تقویت جهان بینی و فرهنگ مدرن بوده است و در این خصوص به ویژه در بحث از نظام دانشگاهی کشور، خطر سیطره مشهورات علوم انسانی سکولاریستی در تقویت و تحکیم چتر ایدئولوژیک جریان سکولاریست فتنه گر و تهیج و بسیج و تجهیز تئوریک طبقه

۱- متوسط مدرن کشور برای تبدیل شدن به کارگزار و پیاده نظام امپریالیزم لیبرال به منظور حاکم کردن یک رژیم نئولیبرال- مستعمراتی وابسته به آمریکای مبتنی بر استبداد پنهان و عوامفریبانه ی تماماً سکولاریست در ایران بسیار جدی بوده و هست.

در یک ارزیابی و در کل می توان گفت که مجموعه عوامل ذیل به عنوان مخاطرات بسیار جدی پیش روی انقلاب اسلامی در شرایط کنونی کشور مطرح است که باید به طور جدی برای آنها چاره اندیشی کرد:

۱- یکی از مخاطرات، وجود شبکه ها و باندها و همچنین عناصر نهان روش [و بعضاً نسبتاً صریح] همسو و یا دل بسته به جریان فتنه سیاه کودتاگر و نیز وجود عناصر و شبکه هایی که اگرچه علی الظاهر دلداده و همسو با فتنه گران نیستند اما پیرو نحوی مستی مماشات با کودتاگران می باشند، در ساختار سیاسی نظام است که برایند حضور آنها می تواند هم چتر امنی برای ادامه تحرکات نسبی کودتاگران پدید آورد و هم انسجام و اراده نظام در برخورد با جریان فتنه را تاحدودی تضعیف نماید.

۲- وجود یک طبقه کلان سرمایه دار سکولار متنفذ در کشو که پیوندهایی نیز با برخی سطوح، لایه ها و اشخاص در فضای قدرت سیاسی کشور دارد و به دلیل توان اقتصادی بسیار زیاد و سرمایه هنگفت آن و نیز به دلیل انگیزه های جدی سیاسی آن برای قبضه کردن قدرت، به عنوان یک خطر جدی برای صلاح و سلامت و ثبات انقلاب و نظام مطرح است؛ هرچند که سیاست های بسیار هوشمندانه دولت اصولگرا در روند واگذاری های سال های اخیر در برنامه خصوصی سازی و ایجاد شرایط مناسب برای حضور فعال تر اقتصادی سپاه پاسداران در مجموعه اتمسفر اقتصادی کشور، تضعیف این سرمایه داری ها نئولیبرال سکولاریست گردیده است. اما به هر حال این طبقه سرمایه داری بزرگ سکولار هنوز به عنوان یک خطر جدی برای انقلاب مطرح است.

خطر بسیار بسیار جدی سیطره مشهورات علوم انسانی مدرن در فضای دانشگاه ها و کل نظام آموزش عالی کشور و اساساً غلبه اتمسفر رخوت آلود، بوروکراتیک و به شدت الهام گرفته از مدل های آموزش دانشگاهی سکولار- مدرنیستی و کمبود اساتید مجرب زمان آگاه مسلط به غرب شناسی انتقادی و نیز محتوای مدرنیستی غالب کتب درسی در رشته های مهمی چون علوم سیاسی، اقتصاد، روانشناسی، جامعه شناسی و حتی تاریخ و نیز وزن کمی زیاد دانشجویان مشغول به تحصیل در رشته های علوم انسانی

۱- اومانیستی که بخشی از آنها را خواه ناخواه گرفتار نحوی انفعال در برابر جریان مکار و مزور و توطئه گر مبلغ استبداد پنهان و فریبکارانه نئولیبرالی استعمار ساخته وابسته به آمریکا می کند، نیز از عواملی است که می تواند بسترساز فعالیت های مجدد فتنه گران باشد.

البته وضع فرهنگی کشور از جهات مرتبط با جریان غالب در بازار نشر کتاب و مطبوعات و امر مهم توزیع و وظیفه مهم تولید فکر نیز جای بحث و بررسی بسیار دارد که فعلاً از آن می گذریم.

رئوس مختصر و فهرست وار راه حل های سه گانه

اجمالاً می توان گفت در شرایط کنونی و برای دور کردن و حتی محو خطر فتنه گری های دیگر کودتاگران باید به سه اقدام جدی و بنیادین دست زد.

۱- انجام اصلاحات و دگرگونی های بنیادین اقتصادی در مسیر امحاء سرمایه داری بزرگ سکولار و یا حداقل منزوی و منفعل کردن و تضعیف آن.

۲- تقویت انسجام نظام در مسیر بسط اراده ولایی در همه سطوح و وجوه و لایه ها و شئون نظام حول محور فرامین رهبر حکیم انقلاب اسلامی و حذف میکرب های نفوذی سکولار از پیکره نظام اسلامی و منزوی و منفعل کردن چهره های مذبذب، متزلزل و فاقد بصیر و قاطعیت در امر مبارزه با کودتاگران که بی تردید موجب ارتقاء و کارایی و صلابت نظام می گردد.

۳- برنامه ریزی بسیار گسترده، جدی و فراگیر با بهره گیری از اندیشمندان و نویسندگان و نخبگان فرهنگی از همه علائق و سلائق متعهد به انقلاب اسلامی و ولایت فقیه و تابع رهبر معظم انقلاب اسلامی در جهت ایجاد یک همفکری گسترده به منظور بررسی راه ها و امکانات و برنامه ریزی به منظور ایجاد تحول بنیادین در علوم انسانی مدرن و نقد مبانی و ارکان و بنیادهای آن، حداقل به منظور کاستن از آسیب ها و آفات آن در انتقال جهان نگری فاسد عصر به اصطلاح روشنگری به دانشجویان.

روز ۹ دی سال ۱۳۸۸، زمان مبارک شکست کودتای رنگینی بود که در متن و بطن یک فتنه بسیار پیچیده قرار داشت. آنچه در ایران سال ۱۳۸۸ از چند ماهی قبل از انتخابات ریاست جمهوری دهم رقم خورد، تدارک گسترده و برنامه ریزی شده برای انجام یک کودتای مخملی [یا به تعبیر بعضی ها یک انقلاب مخملی یا آن گونه که مشهور است، انقلاب رنگی] بود که در قلب یک فتنه بسیار پیچیده نهاده شده بود.

در توصیف رخدادهای خرداد تا ۹ دی سال ۱۳۸۸ریال ترجیح می دهیم از تعبیر کودتای رنگی یا مخملی به جای انقلاب رنگی استفاده نماییم، به این دلیل که انقلاب، آن گونه که در ادبیات سیاسی قرن بستم رواج یافته بود بیشتر معطوف به یک حرکت فراگیر مردمی و از پایین به منظور دگرگونی و تحول بنیادین اوضاع مملکت آن هم در مسیر کمال و رشد می باشد، حال آنکه آنچه به نام انقلاب رنگی معروف گردیده است، فارغ از این که فاقد جهت گیری های کمال گرایانه و رشد مدار می باشد عمدتاً به تحرکات بخشی از یک نظام حکومتی علیه بخش دیگر [غالباً بخشی از حکومت که در نظام سیاسی کشور محل نزاع، وجه غیرغالب را دارد و دارای گرایش ها و تمایلات استعمارپسند و نئولیبرالی می باشد و با تکیه بر حمایت های دولت های استکباری سرمایه داری لیبرال می کوشد-قدرت را به دست گیرد] برمی گردد و از این منظر می توان آن را بیشتر یک کودتا نامید. زیرا کودتا در سیاست به معنای کوشش سازمان یافته جمعی توطئه گر که وابستگی ها و پیوندهای زیادی با نظام حاکم دارند و به عبارتی بخشی از آن محسوب می شوند، علیه هسته مرکزی آن حکومت به منظور براندازی و تغییر ماهیت یا حداقل تغییر اساسی ساختار و موجودیت آن حکومت می باشد. آنچه در ایران سال ۱۳۸۸ رخ داد با تعریف کودتای مخملی یا رنگی تطبیق دارد و نه تعریف مشهور انقلاب هرچند که بیشتر، ماهیت آنچه روی داد برای ما مهم است و نه نامی که می شود بر آن نهاد. آنچه که قطعی است این است که وقایع پس از انتخابات ۱۳۸۸ در ایران، یک حرکت ارتجاعی ضدانقلابی بود که اگر اصراری بر انقلاب نامیدن آن وجود دارد باید توجه داشت که یک انقلاب مخملی دست ساز استعمار پسامدرن سرمایه داری نئولیبرال بود که کمترین حمایت و همراهی مردمی نداشت و اساساً با حضور فعال مردمی بود که مهار شد. این حرکت، جوشیده از متن و بطن جامعه ایران نبود بلکه طراحی شده و سازمان یافته توسط دستگاه های اطلاعاتی و جاسوسی استکباری بود که توسط جمعی نفوذی منافق نهان روش داخل نظام عملی و اجرا شد و تنها نقطه اتصال آن با بخشی از مردم، بهره گیری از دروغ و توهم بزرگ تقلب بود که خیلی زود این توهم تقلب در اذهان آن تعداد اندکی که این دروغ را باور کرده بودند، از بین رفت و توطئه گران، همان حمایت گروه قلیل را نیز از دست

دادند و بدینسان بود که پیاده نظام فریب خورده شان [که عمدتاً گروه هایی از لایه مرفه طبقه متوسط مدرن ایران و نیز جوانان و گروه های متعلق به طبقه سرمایه دار سکولار کشور بودند] خیلی زود تحلیل رفت و فتنه گران کودتاگر بدل شدند به سرلشگر های بی لشگر.

روز ۹ دی، روز شکست کودتای مخملی (رنگی) استکبار لیبرالیستی در کشور ما است. این روز به راستی روزی تأثیرگذار و تعیین کننده است و آنچه در این روز اتفاق افتاد از مصادیق وقایع رحمانی است. اینک به بهانه گرامیداشت یاد و خاطره قیام مردمی روز ۹ دی شکست کودتای ضدانقلابی نئولیبرالیست های منافق نفوذی قصد داریم تا به اختصار و در بیانی فشرده به کالبدشکافی مفهوم کودتای مخملی (رنگی) بپردازیم.

کودتای مخملی (رنگی) چه ویژگی هایی دارد؟

۱- کودتای مخملی، حرکتی است ارتجاعی و طراحی شده توسط کانون های قدرت نظام استکباری لیبرالیستی علیه دولت های مخالف نظام جهانی سلطه لیبرالی سرمایه داری و یا دولت هایی که تاحدودی وجه نافرمانی و استقلال از نظام سلطه لیبرالی دارند.

۲- کودتاهای رنگی (مخملی) را می توان مدل مبارزاتی مطلوب و ارائه شده از طرف نظام جهانی سرمایه داری نئولیبرال [کاست ضدانقلابی یهودی- ماسونی حاکمان پنهان جهانی] در روزگار غلبه آرمان گریزی و ایدئولوژی ستیزی تبلیغاتی لیبرال ها و غلبه سوفسطایی گری و شکاکیت پسامدرن در عرصه های معرفت شناختی و اخلاقی و بیش از پیش غریزی- حیوانی شدن سبک مطلوب زندگی بشر غربی و غربزده معاصر و انحلال کامل روشنفکران در تکنوکراتیسم؛ علیه حکومت ها و دولت های آرمان گرای دینی و یا دارای ایدئولوژی های مخالف لیبرالیسم و نیز علیه طیف حکومت های مستقل و یا از منظر استکبار آمریکا، نافرمان کشورهای مدرن درجه دو و سه دانست.

کودتاهای رنگی اغلب محصول یک پروسه تهاجم فرهنگی و جنگ نرم [به ویژه این دومی] هستند و این امر علی الخصوص در مقابله استکبار لیبرالیستی با حکومت های آرمان گرا و یا دارای ایدئولوژی های سکولار غیرلیبرالیستی صدق می کند. کودتاهای رنگی را می توان صورت جدید کوشش نظام جهانی استعمار نئولیبرال پست مدرن به منظور اعمال سلطه بر اندک جوامع و دولت های مخالف لیبرالیسم در کشورهای

۱- درجه دو و سه مدرن دانست. کودتاهای رنگی یکی از مدل های اصلی بسط و ترویج نئولیبرالیسم وابسته در کشورهایی است که به هر دلیل فعلاً رژیم های حکومتی آنها تحت سلطه آمریکا قرار ندارند.

۲- کودتاهای رنگی، نحوی بدیل لیبرالیستی در مقابل انقلاب های ضدامپریالیستی محرومان و مستضعفان جهان در قرون نوزده و بیست میلادی هستند، بدیل های ضدانقلابی و استعمارساخته ای که متناظر معکوس انقلاب های رادیکال ضدسرمایه داری لیبرال دو قرن گذشته می باشند و هدف نهایی آنها بسط دامنه و ابعاد نفوذ کاست حاکمان پنهان جوانی به کشورها و جوامعی است که کمتر تحت سلطه این کاست قرار دارند و یا رژیم های سیاسی حاکم بر آنها مثل نظام جمهوری اسلامی ایران، اساساً مستقل از هر نوع نفوذ استعماری این کاست قرار داشته و حتی با آن درافتاده اند.

۳- کودتاهای رنگی از یک منظر پاتک نظام سلطه استکبارلیبرالیستی علیه مردمان و جوامعی است که در پی انقلاب های ضدلیبرالی و ضداستعماری از بند سلطه نظام جهانی لیبرال سرمایه داری رسته اند و هدف این کودتاها بازگرداندن این ملت ها و کشورها به تور اسارت استعماری است.

۴- کودتای رنگی به یک اعتبار محصول پیدایی ظرفیت فوق العاده زیاد برای استکبارلیبرالیستی در استفاده از تاکتیک بمباران اطلاعاتی جامعه هدف به منظور گیج و منفعل کردن اکثر مخاطبین و از بین بردن قدرت قضاوت عاقلانه و عادلانه و مستقل از سیطره و نفوذ ادبیات رسانه ای در آنها و نهایتاً تحمیق و فریب و تهیج و سرانجام مطیع ساختن آنها در مسیر اغراض کودتای امپریالیستی می باشد. در حقیقت کودتاگران با استفاده از تاکتیک بمباران اطلاعاتی و تحت عناوینی چون انفجار اطلاعات و جریان آزاد اطلاعات و با بهره گیری از امکانات گسترده تکنولوژی رسانه ای نظیر اینترنت و شبکه های ماهواره ای و به اصطلاح شبکه های اجتماعی مجازی، در حقیقت به مدیریت افکار و احساسات مخاطبان خود به منظور ناتوان کردن آنها از فهم ماهیت حوادث و گیج و منفعل کردن آنهایی که کمتر تحت تأثیر فرهنگ سکولار-لیبرال قرار دارند از یک سو، و تحریک و تهیج اقشار آماده پذیرش القائات کودتاگران و فعال کردن آنها به منظور همراهی با کودتاگران از سوی دیگر می پردازند.

کودتاهای رنگی در حقیقت، حرکت ائتلافی- اعتراضی اقشار به لحاظ معرفتی و بینشی و معنوی فرومایه و میان مایه جوامع غربی و غرب زده مدرن به رهبری امپریالیسم نئولیبرال و مشارکت جناحی از نئولیبرال های

۱- نفوذی در حاکمیت و یا مرتبط با آن هستند. این اقشار به لحاظ معرفتی و بینشی و معنوی فرومایه و میان مایه غالباً همان تکنوکرات- بوروکرات ها و طیف رنگارنگ اعضای طبقه متوسط مدرن و نیز اقشار تحت اسارت فرهنگ و مشهورات سکولاریستی مدرن می باشند که اسیر چرخه زندگی در عیش، مردن در خوشی و فارغ از هر نوع دغدغه آرمان گرایانه و عدالت خواهانه بوده و معطوف به عقل معاش سوداگر و مدل زندگی مبتنی بر مصرف هرچه بیشتر و منفعت طلبی خودخواهانه و مداوم هرچه بیشتر و گرفتار چرخه پوچ گرایی دم غنیمتی توأم با شکاکیت مأیوس و لاقید اباجه پیشه آبسورد زندگی می کنند و تفسیری شدیداً مادی و سوداگرانه از زندگی دارند. اینها [جریان غالب طبقه متوسط مدرن سکولار به ویژه لایه های مرفه تکنوکرات- بوروکرات و نیز سرمایه داران سکولاریست] بیشترین همدلی را با روح سرمایه سالارانه و تباهی آور و به لحاظ انسانی، مسخ کننده غرب معاصر و صورت مثالی انسان بورژوا دارند. خصومت امام راحل در بیانی زیبا و رسا و همه فهم، این جماعت فرومایه و میان مایه به لحاظ معرفتی و بینشی و معنوی شیفته صورت مثالی انسان بورژوا را مرفهین بی درد نامیدند و این تعبیر به راستی که بسیار گویا و رسا است. این اقشار در واقع اصلی ترین مخاطبان شعارهای توخالی و بی بنیاد و سراپا غلط استکبار مدرن درخصوص حقوق بشر، خرد ارتباطی، جامعه مدنی و قانون گرایی و تئوری های استثماری اقتصادی نئولیبرالی امثال فریدمن و فون هایک و اتو پیاهای وهم آلودی چون جامعه باز می باشند.

۲- در کودتاهای رنگی طراحی شده توسط استکبار لیبرالیستی، دولت های امپریالیستی لیبرال از طریق فشارها و دخالت های سیاسی و اقتصادی و تبلیغاتی و روانی نقش بسیار فعالی بازی می کنند و نئولیبرال های داخل کشورهای هدف کودتا به صورت دست نشاندگان این دول استکباری لیبرال- سرمایه داری ایفای نقش می کنند. هزینه مالی کودتا غالباً از طریق طبقه سرمایه دار سکولار داخلی و بعضاً با مشارکت نهادهای توطئه گر امپریالیستی نظیر بنیاد جامعه باز سورس یا صندوق اعانه ملی برای دموکراسی و نظایر اینها تأمین می شود و طبقه متوسط مدرن جامعه هدف [به ویژه لایه های مرفه و تاحدودی متوسط آن] نیز به همراه اراذل و اوباش و لمپن های اجیر شده نقش پیاده نظام اردوکشی های خیابانی کودتاگران را بر عهده دارند.

اگر در انقلاب های ضداستعماری و آزادیبخش ملل تحت سلطه آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین در اواخر قرن نوزدهم و به ویژه قرن بیستم میلادی، اکثریت توده های محروم به لحاظ اقتصادی و رادیکال به لحاظ سیاسی- اجتماعی با تکیه

بر شعارها و شور آرمان خواهانه و عدالت طلبانه به مبارزه رهایی بخش می پرداختند، در کودتاهای ضدانقلابی مخمل توده های کار و رنج و انسان های عدالت خواه و آرمانگرا و شریف کمترین نقش را بر عهده داشته و یا اصلاً نقشی ندارند و به جای آنها، معدود مرفهین بی درد هستند که میدان دار و پیش قراول کودتاهای نئولیبرالیستی رنگی هستند.

۱- چون هدف اصلی کودتاهای مخملی، احیاء، استقرار و یا بسط سلطه دولت های استعمارگر سرمایه داری لیبرال در جوامع دیگر استف نیروهای داخلی پیش برنده این کودتاها را می توان ستون پنجم استکبار لیبرالیستی در آن جوامع دانست.

۲- کودتاهای رنگی به لحاظ شعارها، گرفتاری در چرخه بسته زندگی مصرفی و عقل معاش نیست انگار آبسورد، ترکیب اجتماعی نیروهای شرکت کننده در آن و نیز به دلیل استفاده فوق العاده ای که از ابزارهای رسانه های مجازی می نماید جز در فضای نوسوفسطایی و لبریز از شکاکیت و یقین ستیز و پوچ گرا و لاقید نئولیبرالیسم پسامدرن غرق شدن در غرق شده در غریزه گرایی محض امکان بروز و ظهور نداشته و ندارد.

۳- نظام های آکادمیک و ژورنالیسم تقلیدی از غرب و فضای رسانه ای غرب زده مدرنیستی در جوامع هدف کودتاهای رنگی، نقش بسیار مهمی در بسترسازی برای جنگ نرم و کودتای مخملی ایفا می نمایند و در این میانه مشهورات سکولاریستی و اغلب لیبرالیستی علوم انسانی مدرن و آموزه های روشنفکران مدرنیست، مکمل نقش استراتژیکی است که طبقه سرمایه دار سکولار و طبقه متوسط مدرن به لحاظ اقتصادی- اجتماعی در بسترسازی برای کودتای نئولیبرالی فراهم می کنند. در واقع کودتاهای رنگی، حرکت های ضدانقلابی و سهم خواهانه سرمایه داری سکولار وابسته به استکبار لیبرالی برای در دست گرفتن مطلق العنان قدرت سیاسی در خدمت مطامع و منافع ضدمردمی خود و کلان سرمایه داری بین المللی می باشد.

۴- هدف نهایی کودتاهای رنگی، به روی کار آوردن رژیم های نئولیبرالیست وابسته به سرمایه داری لیبرال جهانی و خائن نسبت به ملت های خود می باشد.

فتنه سبز سال ۱۳۸۸ نمونه ای از یک کودتای رنگی (مخملی) به منظور برقراری یک رژیم استبداد نئولیبرال- سرمایه داری وابسته به استعمار جهانی در ایران بود که پس از هشت ماه پرفراز و فرود توسط قیام و ده ها میلیون نفر از ملت مسلمان ایران در روز ۹ دی سال ۱۳۸۸ شکست خورد. در این گفتار مجال بحث تفصیلی جهت کالبدشکافی وجوه مختلف این کودتا و علل شکست آن را نداریم، اما به صورت

۱- فشرده و فهرست وار به ذکر دلایل شکست فتنه سبز یا همان کودتای رنگی نئولیبرالیست ها اشاره می کنیم. با این امید که خداوند لطفی نماید و فرصتی برای بررسی بیشتر درخصوص علل شکست کودتای رنگی فتنه گران در اختیارمان قرار دهد. ان شاءالله

بیان فهرست وار و مختصر علل شکست فتنه سبز:

۱- مدیریت بسیار هوشمندانه و توأم با صبر و صبوری و درایت و خویشتنداری و در عین حال قاطعیت و صلابت مقام عظمای ولایت امر حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای که موجب رسوایی فتنه گران و بر افتادن نقاب نفاق از چهره و رسوایی شان در میان مردم گردید و در عین حال در مقابل ضای غیرقابل تصور فشار جهانی و داخلی از یک سو و تذنذب و تردید و بی بصیرتی و دنیاطلبی و سکوت و بی دتبیری و بدعهدی برخی خواص از سوی دیگر، از مواضع اصولی و بر حق انقلاب حتی یک قدم عقب ننهادند و با کمترین هزینه، پیچیده ترین فتنه و کودتای نرم استکبار جهانی را خنثی نمودند.

۲- عدم همراهی اکثریت قاطع مردم با کودتاگران و به موازات آن حضور فعال و روزافزون مردم در سرکوب کودتای رنگی فتنه گران و حمایت از نظام

۳- افشاء تدریجی ماهیت کودتای رنگی و عیان شدن باطن طراحان و سران و مجریان فتنه سبز در بستر زمان

۴- پتانسیل نیرومند اعتقادی و ایدئولوژیک نظام اسلامی که ریشه در جواهر الهی آن دارد.

۵- ساختار قدرت مبتنی بر اصل ولایت مطلقه فقیه که علیرغم وجود برخی انعطاف ها در ساختار سیاسی در کلیت راه را بر هر نوع حرکت کودتایی از درون نظام می بندد.

۶- برخورد مقتدرانه، منصفانه، عادلانه و قانونی شورای نگهبان در دفاع از رأی مردم و تأکید بر رعایت مسیر قانونی در بازبینی ها و تسلیم فشارها نگردیدن

در تاریخ زندگی انسان ها رویدادهای زیادی رخ می نماید و می توان گفت که زندگی بشر اساساً در معرض تغییر مداوم قرار دارد، هر چند که همه رخدادها از یک جنس و سنخ نیستند و میزان تأثیرگذاری و منشأیت اثر آنان نیز یکسان نمی باشد. در عالم، همه امور حادث هستند جز ذات اقدس حضرت حق که قدیم ذاتی و زمانی است. در عرصه تاریخ و حیات اجتماعی بشر همه رویدادها از سنخ حادثه هستند اما می توان به طور اعم حوادث تاریخی ای که در عرصه های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و... رخ می دهند را از منظر تأثیرگذاری و میزان پایداری تأثیر و نقشی که در روند و جهت و عمق و سرعت سیر تاریخ بازی می کنند و نیز به لحاظ میزان تعیین کنندگی تأثیر به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱- رخدادهایی که تأثیرگذاری معمولی و نه چندان با دوام دارند و آنها را نمی توان از سنخ حوادث پایدار این تعبیر را از منظر فلسفی یا تسامح به کار می بریم دانست و می توان حوادث ناپایدار یا به اختصار حوادث نامیدشان.

۲- رخدادهایی که تأثیرگذاری فراعادی و پایدار دارند و به نحوی تعیین کننده در تغییر مسیر تاریخ نقش بازی می کنند و می توان آنها را چونان سرفصل هایی در کتاب تاریخ دانست که به طریقی تاریخ بشر را به قبل و بعد از خود تقسیم می کنند.

اینها، حوادث پایداری هستند که می توان واقعه و وقایع نامیدشان. واقعه ها نیز بر دو قسم اند: ۱- وقایعی که در مسیر تحول تاریخی نقشی تکاملی و سازنده و کمال آفرین بازی می کنند و آنها را واقعه های رحمانی می نامیم و در نقطه مقابلشان، وقایعی قرار دارند که بشر را در مسیر انحطاط و سقوط و قهقراء قرار داده و می دهند و می توان وقایع شیطانی نامیدشان.

از این منظر باید گفت که ظهور انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ ش و در آستانه آغاز قرن پانزدهم هجری قمری یک واقعه رحمانی است که در تغییر مسیر تاریخ آدمی در سیاره زمین تأثیری تعیین کننده و کمال بخش و تکاملی نهاده است. وقت انقلاب اسلامی نیز وقتی رحمانی است، زیرا هدف غایی انقلاب تغییر مسیر حرکت بشر از سیر در اهواء خودبنیادی به سمت بندگی الهی و قرار گرفتن در ساحت ولایت الهی است. وقت، باطن زمان است و حقیقت زمان از وقتی به وقتی دیگر متحول می گردد. وقت مدرنیته، وقتی شیطانی بود فلذا زمان و ادواراوکوار آن نیز شیطانی بود، زیرا مدرنیته دعوت به پذیرش ولایت طاغوت نفس اماره [سوژه مدرن] می کرده است. اما با انقلاب اسلامی،

وقت تاریخ بشر، رحمانی گردیده است، زیرا انقلاب اسلامی دعوت به پذیرش ولایت الهی می کند که در عصر غیبت در ولایت فقیه تجسم سیاسی یافته است.

انقلاب اسلامی ایران آمده است تا مسیر حرکت تاریخ بشر را به نحوی اساسی و ماهوی تغییر داده و متحول نماید. انقلاب اسلامی چه در ایران و چه در جهان به مبارزه با طاغوت مدرنیته برخاسته است. در ایران با به روی کار آوردن یک نظام حکومتی دینی کوششی دامنه دار و گسترده در جهت عبور از جهنم غرب زدگی مدرن پیرامونی- وابسته را آغاز کرده است و در مقیاس جهانی، ندای خودآگاهی معترض و منتقد دینی نسبت به عالم غرب مدرن و اساس و کلیت عهد مدرن را سر داده و جهانیان را به بازگشت به فطرت توحیدی اسلامی و عبور از نیست انگاری پسامدرن فراخوانده است. انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب طلیعه دار است که خبر از ظهور تاریخی دینی به جای تاریخ مدرن می دهد.

غرب مدرن که در زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران، نزدیک به یک قرن بود که متفکران جدی اش، انحطاط روزافزون عالم مدرن را دریافته و هر یکی به طریقی و با نگرانی و اضطراب از آن سخن می گفتند و نیز دنباله های غرب زده آنها در داخل کشور که کلیت کاست روشن فکری متجدد مآب و مدرنیست ایران را تشکیل می دادند، چشم انداز قریب الوقوع خشکیدن باتلاق فرماسیون غرب زدگی مدرن را درک می کردند در پی چاره جویی برآمدند تا به طریقی [به خیال باطل خودشان] انقلاب را از نفس اندازند و با تغییر وضع، بساط حکومت برده داران مدرنیست را در ایران احیاء نمایند و به گمان واهی خود، مانع طلوع تاریخ دینی بشر شوند. ازاین رو بود که انواع و انبوه توطئه ها علیه انقلاب اسلامی و نظام دینی و به ویژه علیه قلب نظام که ولایت فقیه است طراحی و تدارک و اجرا شد و هنوز نیز می شود.

در ابتدا استکبار لیبرالیستی به فکر کودتای نظامی و تجاوز مستقیم میلیتاریستی افتاد و پس از مدتی که ناموفق بودن روش هایی از این دست را تجربه کرد، رو به تهاجم فرهنگی و جنگ نرم آورد.

استکبار لیبرالیستی زمانی رویکرد جنگ نرم [جنگ پیچیده فرهنگی- سیاسی تمام عیار] را علیه حکومت و ملتی که با آن سر ستیز دارد برمی گزینند که به این نتیجه برسد که آن حکومت به پشتوانه حمایت مردمی و جاذبه های ایدئولوژیک و نیز توان استراتژیک دفاعی اش، از طرق نظامی سرنگون شدنی نیست. البته استکبار لیبرالیستی در دشمنی و مقابله با نظام و انقلاب اسلامی ایران یک دلیل دیگر هم برای برگزیدن راه جنگ نرم داشت و آن، فهم این

نکته بود که انقلاب اسلامی در حقیقت بسیار فراتر از یک انقلاب صرف سیاسی- اجتماعی- اقتصادی است و مأموریت اصلی آن، ارائه آلترناتیوی در برابر مدل زندگی سکولار- لیبرالیستی و بورژوایی غرب مدرن است. در واقع غرب مدرن به روشنی دریافته بود که انقلاب اسلامی اساساً افق تاریخی- فرهنگی متفاوتی را در مقابل کلیت و تمامیت عالم اومانیستی قرار داده و می نهد و بنابراین کوشید تا با استفاده از انبوه امکانات رنگارنگ و پیچیده رسانه ای و فرهنگی که دارد به مبارزه با آن برخیزد و بدینسان بود که از نخستین سال های دهه ۱۳۶۰ ش تهاجم خزنده و روافزون فرهنگی خود را آغاز کرد، تهاجمی که از حدود سال های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ دیگر تدریجاً صورت مشهود و سازمان یافته و بسیار فعالی پیدا می کند و مدتی بعد به یک تهاجم پیچیده فرهنگی- سیاسی بدل می گردد، همان که می توان جنگ نرم نامیدش. ابزار این جنگ نرم بسیار گسترده و پیچیده رسانه ای و فرهنگی ای که دارد به مبارزه با آن برخیزد و بدینسان بود که از نخستین سال های دهه ۱۳۶۰ ش تهاهم خزنده و روزافزون فرهنگی خود را آغاز کرد، تهاجمی که از حدود سال های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ دیگر تدریجاً صورت مشهود و سازمان یافته و بسیار فعالی پیدا می کند و مدتی بعد به یک تهاجم پیچیده فرهنگی- سیاسی بدل می گردد، همان که می توان جنگ نرم نامیدش. ابراز این جنگ بسیار گسترده و پیچیده؛ مقالات و کتب و نوارها و فیلم ها و CDها و رمان ها و تئورها و اقسام مختلف آراء و نظرات به ظاهر و به اصطلاح آکادمیکی ای است که تحت عنوان آموزه های علمی در رشته های مختلفی چون روانشناسی، جامعه شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد، تاریخ، هنر، حقوق، جامعه شناس و برخی دیگر متفرعات علوم انسانی مدرن ترویج و تدریس می گردد و یا در هیأت کتب و مجلات و فیلم های سینمایی و اقسام فرق شبه معنوی سکولار به صورت گسترده در میان جوانان و مردم کشور تبلیغ و توزیع می شود. محتوا و هدف این آثار مختلف به اصطلاح علمی و فرهنگی، تخریب بنیان های اعتقادی و مذهبی و هویت معنوی و هویت معنوی و باورها و ارزش های اخلاقی جامعه ایرانی از یک سو و ترویج سکولاریسم در همه اقسام و اشکالش [سکولاریسم در قلمروهایی چون: سیاست، ادبیات، فرهنگ عمومی، مباحث نظری و فلسفی، اخلاق، سبک زندگی، تفسیرهای دینی و...] می باشد و آنچه روح غالب و اصلی و هدف غایی و نهایی همه این کوشش های پیچیده و رنگارنگ فرهنگی- سیاسی است، همانا مبارزه با اسلام فقاهتی و تفکر اصیل دینی و حکومت دینی و اصل ولایت فقیه به عنوان جان و جوهر انقلاب اسلامی است.

ص: ۹۲

کارگزاران و سربازان و افسران این جنگ نرم گسترده، رنگارنگ و بسیار ماهرانه سازماندهی شده توسط استکبار [که پشت تابلوهای ظاهر اصلاحی چون: ترویج علم و فرهنگ بشری، خردگرایی، حقوق بشر، آزادی بیان و اندیشه، فعالیت صرف فرهنگی و علمی بدون ترویج هیچ ایدئولوژی ای، فعالیت ادبی و نگارش رمان و داستان، فعالیت اطلاع رسانی آزاد، ژورنالیسم حرفه ای، دفاع از حقوق زنان و مقابله با تبعیض های جنسیتی و بسیاری عناوین دیگر از این قسم پنهان شده اند]، کلیت کاست روشنفکری مدرن ایران در هیأت رمان نویسان و منتقدان ادبی و شاعران و کارگردانان و سینماگران و مترجمان و تئوریسین های مختلف فعال در علوم سیاسی و علوم اجتماعی و تاریخ و روانشناسی و اقتصاد و غیر غیره هستند که در پس پشت انبوه رنگارنگ و به ظاهر متنوع این فعالیت های بسیار گسترده و دامنه دارشان چند هدف عمده به هم پیوسته نهفته است و آنها ترویج سکولاریسم و براندازی نظام ولایت فقیه و به شکست کشاندن انقلاب اسلامی و دفاع از کلیت عالم غرب مدرن و کفر اومانیستی است. در حقیقت، استکبار مدرن به سرکردگی استعمار سرمایه داری لیبرال به منظور دفاع از هویت رو به زوال خودش از تمامی بسترها و امکاناتی که به طور بالقوه و بالفعل در ایران دارد [و عمدتاً محصول حضور فعال استعماری در دو قرن گذشته در کشور ما بوده و نیز از امکاناتی که سیطره قریب به صدساله فرماسیون غرب زدگی شبه مدرن در ایران برای استکبار مدرن پدید آورده است و وجود کاست روشنفکری مروج مدرنیته، وجود طیفی از بوروکرات- تکنوکرات های غرب زده، ساختار نظام آموزشی طعم از غرب مدرن که مروج آموزه های مدرنیستی هستند، وجود یک طبقه سرمایه دار سکولار متأسفانه نیرومند در کشور، وجود یک طبقه متوسط مدرن فعال در عرصه های فرهنگی و اجتماعی تنها نمونه هایی از آن هستند] در مسیر به راه انداختن و پیشبرد جنگ نرم علیه انقلاب اسلامی و نظام ولایت فقیه استفاده کرده و می کند.

در این پیکار بزرگ تاریخی که در هیأت جنگ نرم میان اردوی انقلاب اسلامی ایران و کلیت نیروها و جریان های مروج و مدافع استکبار لیبرالیستی در جریان است؛ پاره ای مخاطرات برای اردوگاه انقلاب اسلامی وجود دارد که جا دارد به بررسی آنها [البته به اختصار] بپردازیم.

مخاطرات پیش روی انقلاب اسلامی در آغاز دهه پیشرفت و عدالت

در تقابل میان انقلاب اسلامی به عنوان طلیعه دار ظهور عالم اسلامی و کلیت نظام استکبار مدرن به سرکردگی استکبار لیبرالیستی با محوریت سرمایه داری استعماری ماسونی ایالات متحده آمریکا، در جریان خودی نقطه قوت های بسیار و

نیز برخی نقطه ضعف ها وجود دارد. به منظور پیشبرد امر مبارزه با استکبار لیبرالیستی و پیروزی در این رویارویی سرنوشت ساز، باید تحلیلی واقع بینانه از امکانات و توانایی ها و همچنین نقطه ضعف ها و کمبودهای خودمان داشته باشیم. در این گفتار می خواهیم عمدتاً به بررسی برخی مخاطرات و نقطه ضعف های اردوگاه انقلاب بپردازیم. زیرا به لطف الهی نقطه قوت های اردوی انقلاب بسیار زیاد است و درباره آن سخن گفته شده است، اما به طور جدی جای آن است که درخصوص پاره ای مخاطرات مهم که نیروهای استکباری در جنگ نرم عمدتاً از آنها برای ضربه زدن به انقلاب استفاده می کنند [و یک نمونه آن را در کودتای فتنه سیاه ۱۳۸۸ شاهد بودیم] سخن بگوییم.

مخاطرات جدی و اصلی ای که نظام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران با آنها روبرو است را می توان در مقولات ذیل فهرست وار دسته بندی کرد: حضور و فعالیت طیفی از بوروکرات- تکنوکرات های لیبرال صنعت فرهنگی که ژست و ظاهر انقلابی داشته و یا دارند به عنوان عناصر نفوذی بسترساز جنگ نرم عمل می کنند.

وجود یک کاست روشنفکری مدرنیست سکولاریست بسیار فعال در عرصه های مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی

* حضور آشکار و پنهان یک جناح نئولیبرالیست در درون نظام که متأسفانه در موارد بسیاری موجب پیدایی شکاف های فعال سیاسی- اجتماعی در مجموعه نظام و کشور گردیده است.

* وجود طیفی از تکنوکرات- بوروکرات های سیاسی- اقتصادی که عملاً- بخشی از آنها به هسته مرکزی طبقه سرمایه دار سکولاریست ایران بدل گردیدند.

* حضور یک طبقه سرمایه دار سکولاریست متنفذ

سیطره تأسف بار سخن و جهان بینی علوم انسانی مدرن غربی در نظام دانشگاهی و آکادمیک کشور و وجه غالب بدنه کارشناسی کشور

* شکل گیری یک طبقه متوسط مدرن که اسیر جهان بینی علوم انسانی سکولار و سخن (به جای گفتمان از سخن استفاده می کنیم) لیبرالی حاکم بر کاست روشنفکری مدرن ایران است و بخشی از لایه مرفه آن در فتنه سیاه ۱۳۸۸ بعضاً به عنوان پیاده نظام فریب خورده کاست حاکمان [یهودی- ماسونی] پنهان جهانی عمل کرد.

البته این عوامل به صورت یک مجموعه عمل می کنند و ترتیبی که برای فهرست کردن آنها در نظر گرفتیم به هیچ روی بیانگر تقدم و یا تأخر در میزان خطر و یا اهمیت و نفوذ آنها نمی باشد.

بحث را از حضور و فعالیت طیفی از بوروکرات- تکنوکرات های لیبرال صنعت فرهنگی شروع کنیم. اینها که عمدتاً در سال های دهه های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ و حتی بخشی از سال های آغازین دهه ۱۳۸۰ [قبل از روی کار آمدن دولت اصولگرا] مسئولیت های مهم و تأثیرگذاری در بخش های سیاستگزاری و اجرا در حوزه های فرهنگی و مطبوعاتی و هنری داشتند، با در پیش گرفتن رویکردهای جهت دار مغرضانه عملاً- فضایی برای فعالیت گسترده باندهای روشنفکری آته ئیست [غیرمذهبی] و روشنفکران به اصطلاح دینی التقاطی پدید آوردند. طیف بوروکرات- تکنوکرات های فرهنگی لیبرال صنعت از اوایل دهه ۱۳۶۰ با سیاستگزاری های انحرافی، فضا را برای به راه افتادن طوفانی از ترجمه آثار فلسفی و ادبی و سیاسی و روان شناسی لیبرالی مهیا کردند. در این دوره است که آثاری چون: انقلاب، خشونت، توتالیتاریسم، امپریالیسم لیبرال از هانا آرنت [ایدئولوگ لیبرال صیهونیست آمریکایی آلمانی الاصل] و جباریت و قطره اشکی در اقیانوس و زندگی سیاسی از مانس اشپربر [نویسنده لیبرال و انقلابی پشیمان و پیوسته به اردوگاه مدافعان سرمایه داری لیبرال] و ۱۹۸۴ و قلعه حیوانات و درود بر کاتولونیا از جورج اورول [رمان نویس لیبرال مسلک همکار سیا در جنگ سرد فرهنگی که انقلابی ای پشیمان از انقلاب و پیوسته به اردوی ضدانقلابی لیبرال ها بود] و ظلمت در نیمروز و گفت وگو با مرگ از آرتور کوئیستلر [نویسنده یهودی همکار سیا که او نیز یک انقلابی پشیمان بود که به خدمت نظام جهانی استکبار لیبرالی درآمده بود] به منظور تخطئه و نفی هر نوع آرمان گرایی و انقلابی و ترویج آراء لیبرالی منتشر شد و همزمان آثاری از کارلوس کاستاندا و سوزوکی و آلن واتر که مروج عرفان های انحرافی سکولاریست و مذاهب جعلی ای چون ذن بودیسم و تائوئیسم و مروج نحوی معنویت سکولاریست غیردینی شدیداً فرودگرا و مؤید نظام- تمدن اومانیستی بودند به طور گسترده ترجمه و ترویج گردید. به موازات اینها برخی انتشاراتی های دولتی تحت سیطره بوروکرات- تکنوکرات های فرهنگی [که روز به روز بیشتر در باتلاق طرفداری از لیبرالیسم فرو می رفتند] اقدام به تجدید چاپ آثاری از دیمون آرون [جامعه شناس مدافع لیبرال- دموکراسی و جاسوسی سیا] و برخی کتب انتشارات فرانکلین سابق [که توسط آمریکایی ها به منظور ترویج مشهورات مدرنیستی تألیف شده بود] نمودند.

در عرصه سینما نیز با سیاستگزارهای انحرافی به چهره ساختن از کارگردانان سکولاریستی چون عباس کیارستمی و کمک به ساخت آثاری نظیر اجاره نشین های داریوش مهرجویی پرداختند. بوروکرات- تکنوکرات های لیبرال صنعت بانفوذ در روزنامه کیهان آن زمان و کیهان فرهنگی سال های دهه ۱۳۶۰ عملاً این رسانه های مطبوعاتی را به

ارگان های چهره سازی از عبدالکریم سروش و ترویج فضای روشنفکری مدرن بدل کردند. در همین دوره است که کتاب جامعه باز و دشمنانش اثر کارل پوپر [یهودی- فراماسونر همکار سیا و مدافع افراطی سرمایه داری لیبرال منتشر می شود و کیهان فرهنگی به صورت ارگان تبلیغی- ترویجی این کتاب عمل می نماید. در تداوم سیاستگزاری های غرض ورزانه همین طیف بوروکرات- تکنوکرات های لیبرال صنعت فرهنگی است که رمان هایی چون: زمستان ۶۲ اثر اسماعیل فصیح و رازهای سرزمین من نوش-ه رضا براهنی مجوز نشر می گیرند و به طور غیرمستقیم مورد حمایت واقع می شوند. همین جریان نوروکرات- تکنوکرات های لیبرال صنعت فرهنگی مجوز به نشریاتی چون: مفید، آدینه و دنیای سخن می دهند و زمینه های همکاری و همراهی دوشاخه آته ئیست [غیرمذهبی] و به اصطلاح دینی [در حقیقت التقاطی] روشنفکری ایران را فراهم می آورد. سه مؤلفه اساسی این دو شاخه روشنفکری ایران را به هم نزدیک می کرد:

۱- اعتقاد به مدرنیته و ترویج آن ۲- سکولاریسم ۳- ترویج لیبرالیسم

این جریان بوروکرات- تکنوکرات های لیبرال صنعت در فضای دانشگاهی نیز با محوریت عبدالکریم سروش عملاً به اخته کردن انقلاب فرهنگی و تغییر مسیر آن به سمت تثبیت نحوی نظام آموزشی غرب زده با رویکرد پوزیتویستی و مروج مشهورات علوم انسانی مدرن می پردازند و از دل این نظام دانشگاهی تحت سیطره مشهورات علوم انسانی است که نسل جدید طبقه متوسط ایران به صورت انبوه سازی تولید می گردد.

این طیف بوروکرات- تکنوکرات های فرهنگی که عملاً عرصه های اصلی سیاستگزاری و تصمیم گیری در وزارتخانه های مهم ارشاد و آموزش عالی و ارگان های اصلی مطبوعاتی را در اختیار داشتند و عبدالکریم سروش ایدئولوگ اصلی آنها بود، ضمن باز کردن پای طیفی از استادان رسماً سکولاریست نظیر حسین بشیریه و چنگیز پهلوان و سیدجواد طباطبایی به دانشگاه ها، با حلقه های سیاسی حول و حوش آقای منتظری و کتابخانه سیاسی قم نیز پیوند خوردند که محصول آن، ظهور نویسندگان سکولاریست منافقی چون محسن کدیور و محمدجواد اکبرین در لباس روحانی [روحانی نما] بود.

در همین دوره است که آثاری چون: موج سوم اثر آلوین تافلر [با یک درون مایه مروج سیطره غرب و ترویج شیفتگی و مجذوبیت نسبت به نظام تکنیک مدرن و به اصطلاح تحلیل آینده براساس برتری تمدن غرب اومانیستی] و رمان هایی نظیر بارهستی و شوخی نوشته میلان کوندرا ترجمه و ترویج می گردد. [هر دو رمان، مضامینی

سکولاریستی و در ترویج مدل زندگی مدرنیستی دارند و یکی از آنها مروج گریز از انقلابی گری و آرمان خواهی و محکوم کردن هر ایـدئولوژی خبر ایدئولوژی لیبرالی است] در همین دوران است که برپایه همین سیاسـتگزاری فرهنگی ضـمن ساختن فیلم کمـال الملـک در سـینما، موج گسترده ترجمه آثار اریک فروم [روانشـناس یهودی آلمانی الاصل آمریکایی مروج نحوی لیبرالیسم سوسـیال- دموکراتیـک] آغـاز می شود. اریـک فروم در آثاری چون: دل آدمی و گرایشـش به خیر و شـر و آناتومی ویران سازی انسان و آیا انسان پیروز خواهـد شـد؟ و روانکاوی و دین و جامعه سالم به ترویـج این دیدگاه می پردازد که یک شخصـیت انقلابـی در حقیقت انسان عقـده ای و بیماری است که خشم فروخورده ناخودآگاه خود را در هیأت انقلابی گری و آرمان خواهی بروز می دهـد. او همچنین برپایه اصالت دادن به مشـهورات اومانیستی، ادیان مختلف [از جمله اسـلام] را (العیاذ بالله] به عنوان ادیان پدرسالار نامیده و خواهان تطبیق آموزه های ادیان الهی با مشـهورات سـکولار- اومانیستی غرب مدرن می گردد.

در سال ۱۳۶۷ با آغاز انتشار سلسله مقالات عبدالکریم سـروش در کیهان فرهنگی تحت عنوان قبض و بسط تئوریک شریعت، مـانیفیست التقاطی اندیشـی لیبرالی روشـنفکری به اصـطلاح دینی ایران تـدوین می گردد، هرچنـد که این جریان در این مقطع همچنان می کوشد تا نقاب نفاق را به منظور تداوم حضور و فعالیت نفوذی خود در درون نظام بر چهره داشته باشد.

در این گفتـار بیش از این فرصت پرداختن به طیف تکنوکرات- بوروركرات هـای فرهنگی لیـبرال صـنفت نیست، فقـط به این نکته اشـاره کنیم که حرکت مخرب این جریـان در سـال های دهه ۱۳۷۰ و نیز نخستین سـال های دهه ۱۳۸۰ [قبل از روی کار آمدن دولت اصولگرا] به انحاء و اشـکال مختلف و با فراز و فرودهایی تداوم یافت. در شـرایط کنونی اگرچه چهره های اصلی و مؤسس جریان بوروکرات- تکنوکرات های لیبرال صنعت فرهنگی، افشاء شده و برخی از آنها دیگر، منزوی و منفعل هستند، امـا برخی شواهـد و قرائن گویـای آن است که نسـل تـازه ای از تکنوکرات هـای فرهنگی لیـبرال صـنعت شـکل گرفته انـد که اگرچه امروزه به لطـف دولت اصـولگرا، فاقـد محـوریت و نقش تعیین کننـده اجرایی و سیاسـتگزاری هسـتند، امـا این احتمـال خطرناک به طور جـدی وجود دارد که در پی وقوع برخی فعل و انفعال های سیاسـی، امکان عرض انـدام و تأثیرگـذاری پیـدا نمایند و باید به عنوان یک خطر بالقوه و جدی به آنها نگریست.

نکته مخاطره آمیز بعدی وجود یک کاست روشنفکری مدرنیست بسیار فعال در عرصه های مختلف فرهنگی و اجتماعی است که وجه غالب آن را تمایلات لیبرالی تشکیل می دهد و دیگر رگه های فکری نیز فعلاً ذیل هژمونی لیبرالیسم جمع شده اند، نقطه کانونی وحدت همه این رگه ها و تمایلات ایدئولوژیک روشنفکری [که موجب پیوند و همسویی و حتی وحدت آنها گردیده است] اعتقاد به سکولاریسم و مخالفت با حکومت دینی است.

این کاست روشنفکری در عرصه های مختلف بازار نشر کتاب، مطبوعات، تولیدات سینمایی و هنرهای نمایشی بسیار فعال است و به انحاء و اشکال و اقسام مختلف به ترویج آراء مدرنیستی و عمدتاً لیبرالیستی خود می پردازد. کاست روشنفکری ایران از اواسطه دهه ۱۳۶۰ با حمایت های تکنوکرات- بوروکرات های لیبرال صنعت نفوذی در پیکره نظام تدریجاً فعال شد و نهایتاً دو شاخه آته ئیست و التقاطی آن زیر چتر هژمونی لیبرالیسم و ترویج مشهورات مدرنیستی و ترویج سکولاریسم و مخالفت فعال اما نهان روشانه با حکومت اسلامی به وحدت رسیدند. خطر این جریان هنوز هم بسیار جدی است هرچند که پس از روی کار آمدن دولت اصولگرا به واسطه قطع کامل حمایت های پنهان و آشکار دولتی از این جریان، عملاً از قدرت نفوذ و تأثیرگذاری آنها علی الخصوص در بازار کتاب و مطبوعات کشور کاسته شده است. هرچند که فارغ از دولت با کمال تأسف برخی سازمان ها و نهادهای حکومتی که در کلیت امر به نظام تعلق دارند اما از دولت تبعیت مستقیم و موظف قانونی ندارند، به نحو عجیب و گسترده و حیرت انگیزی به فعال سازی کاست روشنفکری ایران به ویژه در عرصه های مطبوعات و نشر کتاب پرداخته و می پردازند و این امر عجیب و تأسف بار حکایت از دامنه نفوذ گسترده اما پنهان کاست روشنفکری مدرنیست ایران و ظرفیت بالقوه خطرسازی آن دارد.

اگر در آغاز دهه ۱۳۶۰ عمده فعالیت کاست روشنفکری ایران در قلمرو ترجمه متمرکز بود، از دهه ۱۳۷۰ تدریجاً چهره های نسل های مختلف این جریان قدم به حوزه تألیف نیز گذاردند و بمباران فکری مخاطبان به ویژه جوانان در جبهه جنگ نرم را در این عرصه نیز پی گرفته و می گیرند.

در عرصه ترجمه نیز چهره های مختلف کاست روشنفکری ایران با ترجمه آثار و چهره سازی از لیبرال های مدافع نظام استکبار سرمایه داری مدرن در قلمروها و موضوعات مختلف اشخاصی مصل: هرتامولر، ماریو بارگاس یوسا، کارلوس فوئنتس، آنتونی گیدنز، جان راولز، ریچارد رورتی، فردریک فون هایک، کارل پوپر، جان استوارت میل، ماکس

وبر، هابرماس و بسیاری دیگر] مأموریت ترویج سکولاریسم و مشهورات مدرنیستی و غیردینی را به صورتی فعال انجام می دهند.

کاست روشنفکری غرب زده مدرنیست ایران در عرصه مباحث اقتصادی نیز با دفاع جانانه از نئولیبرالیسم [توسط کسانی چون: موسی غنی نژاد و منوچهر تفضلی و برخی دیگر] به طور فعال حضور دارد.

متأسفانه بیش از این مجال پرداختن به مخاطرات ناشی از حضور و فعالیت گسترده کاست روشنفکری مدرن ایران وجود ندارد و بحث تفصیلی درباره آن را باید به فرصتی دیگر موکول کرد. فقط به این نکته مهم باید توجه کرد که کاست روشنفکری مدرنیست ایران عملاً بخشی از وظیفه تجهیز فکری و ایدئولوژیک طبقه متوسط مدرن ایران و آلترناتیوسازی فکری و فرهنگی به نفع سرمایه داری سکولار نئولیبرالیست ایران را بر عهده دارد.

حضور آشکار و پنهان یک جناح نئولیبرالیست در درون نظام که بعضاً و در مواردی موجب پیدایی شکاف ها و گسل های فعال سیاسی- اجتماعی می گردد از مؤلفه های مخاطره آمیزی است که به نظر می رسد به منظور حفظ سلامت و صلابت و اقتدار نظام باید آن را به نحوی ترمیم کرد و ساختار سیاسی کشور را به سمت یک دستی و انسجام کامل حول محور فرامین رهبری و مقام عظمای ولایت امر پیش برد. البته از فردای پس از پیروزی انقلاب در کل وجه غالب ساختار سیاسی کشور وجه ولایی و اسلامی بوده است، اما به هر حال وجود و حضور یک جناح فکری- سیاسی که به ویژه از سال های پس از پذیرش قطعنامه در ژست نئولیبرالی فرو رفت و از اواخر دهه ۱۳۷۰ رسماً با مجامع امپریالیستی خارج از کشور پیوند خورد [که دو نمونه آن را می توان در دیدارهای خاتمی با جورج سوروس و رئیس وقت پیمان دفاعی ناتو مشاهده کرد و ظاهراً این ارتباط های پنهان توسط برخی چهره های دیگر جریان نئولیبرالیست نیز تکرار شده است] و بعضاً موجب ایجاد شکاف های ناهنجاری در درون نظام در مقاطعی گردیده است، به هر حال به عنوان یک امر بالقوه و گاه بالفعل مخاطره آمیز مطرح است.

فراموش نکنیم که وقایعی نظیر ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و پس از آن فتنه سیاه ۱۳۸۸ تا حدود زیادی در بستر شکاف هایی که فعالیت جناح نئولیبرالیست پنهانکار و منافق پدید آورده بود، رقم خورد و این باید عبرتی باشد تا به سمت یک ساختار سیاسی منسجم تر با محوریت ولایت فقیه و مقام عظمای ولایت امر حرکت کنیم و ساختار سیاسی نظام در مجمع و به طور تام و تمام و بیش از آنچه تا به حال بوده است، صورتی از بسط اراده ولایی باشد. البته شکست کودتای فتنه گران سال ۱۳۸۸ و برداشته شدن نقاب از چهره های منافق برخی نئولیبرالیست های متصل به نظام، موهبتی

الهی بود و فرصتی مغتنم برای ایجاد همگنی و یکدستی بیشتر در ساختار سایسی کشور و حذف منافقین نئولیبرال نفوذی پدید آورده است که باید از آن به نفع بسط تام و تمام حاکمیت اراده ولایی در کشور بهره می برد.

نکاتی درباره تطور جناح نئولیبرالیست در ایران

جناح فکری- سیاسی نئولیبرالیست به صورت علنی و منسجم و رسمی از اواخر دهه ۱۳۶۰ شمسی اعلام موجودیت کرد و در قلمروهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به عرض اندام پرداخت، هرچند که ریشه های شکل گیری آن به سال های نخستین و میانی دهه ۱۳۶۰ بازمی گشت، یعنی آن زمانی که میرحسین موسوی و طیف روشنفکران بوروکرات- تکنوکرات اقماری اش پشت ژست عدالتخواهی و چپ گرایی پنهان شده بودند. اما در سال های پایانی این دهه، نقش ها و ژست ها تاحدودی عوض شد و اکثر همان تکنوکرات- بوروکرات های مدرنیست دور و بر موسوی، این بار تابلوی نئولیبرالیسم را بالاـ بردند [تابلویی که بیانگر ماهیت راستین آنها بود] و در صف بندی ای جدید به صورت تیم عملیاتی و اجرایی جناح نئولیبرالیست به پیشبرد اغراض مورد نظر آن جناح پرداختند، هرچند که این بار در هیأت تکنوکرات- بوروکرات های دولت توسعه گرا، به عنوان اقمار موسوی مطرح نبودند و خود میرحسین موسوی نیز برای ایفای نقش در شرایط مورد نیاز احتمالی در آب و نمک فرو رفته بود.

این جناح نئنولیبرالیست [که همین امروز هم به عنوان یکی از مخاطرات جدی پیش روی انقلاب مطرح است] از سال ۱۳۶۸ تا زمان فعلی در چهار موقعیت position مختلف ظاهر شده است:

۱- موقعیت ترویج بنیان های اقتصاد نئولیبرالی با محوریت مدل توسعه نئولیبرال جهان سومی که حاصل آن بازسازی، نحوی تعادل نسبی با خط انقلاب برقرار کرد و اگرچه در قلمرو اقتصادی به دنبال اجرای سیاست های خود [تا جایی که جامعه کشش و ظرفیت تحمل آن را داشته است] بود، اما در قلمرو مباحث فرهنگی ناگزیر گردید بر اثر فشارهای وارده از طرف حزب الله اندکی و تا حدودی و به نحوی محافظه کارانه و قطره ای به خواست های خط انقلاب در برخی موارد تن دهد. هرچند که براینـد حرکت فرهنگی جناح نئولیبرال در این مقطع در نهایت همانا به نفع بسط مشهورات مدرنیستی و لیبرالی در کشور بوده است. در همین مقطع و موقعیت است که کاست روشنفکری سکولار عمدتاً لیبرال ایران به شدت فعال می شود و با حمایت امثال عطاءالله مهاجرانی، مجله گردون و انتشارات گردون با مواضع لیبرال- مدرنیستی منتظر و تأسیس می گردد و باز با حمایت های آشکار و پنهان دولتی، نشریات کیان و زنان

منتشر می گردند و کلا و نگاه نو و ارغوان و اندکی بعد ارغنون و نامه فرهنگ [تا قبل از اینکه استاد دکتر داوری سردبیری آن را بر عهده گیرند] و رسانه و ده ها نشریه نظایر آن روانه بازار می شوند.

در دوران وزارت ارشاد محمد خاتمی و حتی پس از آن با اعمال نفوذها و سیاست های معاونت فرهنگی وقت آن وزارتخانه، طوفانی از آثار ضدانقلابی و سکولاریستی و مستهجن از شب ملخ و زنان بدون مردان گرفته تا طوبا و معنای شب و دوشنبه ها خدایان می خندند و آثار پائولوکوئیلو و انبوه کتاب های مروج عرفان های سکولار انحرافی نظیر نوشته های پال توئیچلی و لوبسانگ رامپا و اکنکار و نوشته های داستان نویس دست پرورده مجله و انتشارات گردون [که عطاءالله مهاجرانی به تأسیس و حمایت از آن افتخار می کرد] نظیر داستان ها و آثار فرشته ساری و امیرحسین چهل تن و عباس معروفی روانه بازار می گردد و همه این آثار در مجموع یک هدف را دنبال می کردند و آن، ترویج سکولاریسم و نئولیبرالیسم به صورت آشکار و پنهان بودو

در همین مقطع است که به عنوان مکمل سیاست های اقتصادی نئولیبرالیستی؛ عبدالکریم سروش نیز تدریجاً نقاب از چهره برمی دارد و به عنوان ایدئولوگ نئولیبرالیسم روشنفکری به اصطلاح دینی ایران می کوشد تا تمامی کاست روشنفکری مدرنیست را در ذیل سخن نئولیبرالی جمع نماید. به موازات آن، در عرصه سینما نیز، معاونت سینمایی وقت وزارت ارشاد به همراه مدیریت وقت بنیاد فارابی در ترویج آثار نئولیبرالی با یکدیگر کورس می گذارند و از سال ۱۳۶۹ به بعد از دل سیاستگزاری های آنها، محسن مخملباف به عنوان بلندگوی ضدانقلاب نئولیبرالی ظاهر می گردد و سینمای روشنفکرزده نیست انگار ابسورد هامون و لیلا- و پری داریوش مهرجویی و اناربازی های پاراجانف و عرفان سکولار منفعل فردگرایانه تارکوفسکی سکه بازار می شود.

در مقطع مورد بررسی، سیاست های اقتصادی جناح نئولیبرال [که عملاً مدیریت اجرایی اصلی کشور را بر عهده دارد] در دوسو به سمت ایجاد یک طبقه سرمایه دار نوظهور [که هسته مرکزی آن را طیف بوروکرات- تکنوکرات های باقیمانده از دوران موسوی تشکیل می دهند] از قبل عملکرد نامناسب در پروژه خصوصی سازی و انحراف از مسیر آن از یک سو، و گسترش شگفت انگیز طبقه متوسط مدرن ذاتاً سکولار در ایران [بر پایه بسط مناسبات سرمایه داری وابسته- پیرامونی و ترویج سخن (Discourse) علوم انسانی از طریق دانشگاه آزاد و گسترش کمی نظام آموزش دانشگاهی در علوم انسانی] از سوی دیگر حرکت می کند.

ص: ۱۰۱

رویکرد سیاسی جناح نئولیبرالیست در مقطع و موقعیت مورد بحث [۱۳۶۸-۱۳۷۶] به ویژه تا اواخر سال ۱۳۷۴ عمدتاً عملگرایانه باز pragmatist است و برپایه حفظ ائتلاف با بخش هایی از سرمایه داری سنتی ایران قرار دارد.

البته این رویکرد از اواخر سال ۱۳۷۴ تدریجاً تغییر می کند و جناح نئولیبرالیست به سمت سهم خواهی فزون طلبانه به منظور به دست گرفتن انحصاری قدرت در قلمروهای سیاسی و فرهنگی پیش می رود. نئولیبرالیست ها در این مقطع موفق می گردند که با اجرای سیاست های اقتصادی مورد نظرشان، ضمن بازسازی نحوی نظام سرمایه داری پیرامونی- وابسته نئولیبرال در ایران، با ایجاد تغییرات ساختاری در نظام اقتصادی کشور، بر وزن طبقه سرمایه دار سکولار و نیز طبقه متوسط سکولار کشور به شدت بیفزایند و بدینسان بسترهای اقتصادی مناسب برای تحرکات سیاسی- اجتماعی بعدی خود را فراهم آورند. ضمن این که فعالیت فشرده فرهنگی هدایت شده از طرف بوروکرات- تکنوکرات های لیبرال صنعت فرهنگی وابسته به این جناح در برخی مواضع کلیدی اجرایی و سیاستگزاری، عملاً راه را برای بسیج ایدئولوژیک ائتلاف طبقه سرمایه دار سکولار و طبقه متوسط مدرن ایران در ذیل ایدئولوچی نئولیبرالی ای که از طرف امثال عبدالکریم سروش و مجله کیان بازتولید می شد فراهم آورد.

در این مقطع اگرچه از جامعه مدنی به طور پراکنده سخن گفته می شود، اما شعارهایی نظیر قانون گرایی، عقلانیت، خردگرایی، توسعه، دشمن تراشی نکردن، تنش زدایی و نظایر آنها ورد زبان است و نئولیبرال ها به گونه ای از آرمان های انقلاب سخن می گویند گویا که هدف اصلی انقلاب اسلامی برقراری توسعه پایدار آن هم در چارچوب مدل های رایج نئولیبرالیستی توسعه!؟ بوده است. در این مقطع بعضاً در مدح تجمل گرایی سخن گفته می شود و عطاءالله مهاجرانی و بخری دیگر برای مذاکره مستقیم رابطه با آمریکا سر و دست می شکنند و انتشاراتی هایی چون طرح نو [به عنوان نور چشمی معاونت فرهنگی وقت وزارت ارشاد] انبوهی از آثار در ترویج آراء لیبرال هایی چون دیدرو و تامس پین و توکویل منتشر می کنند و با چاپ رساله هایی به ترویج نحوی عقل انگاری منقطع از وحی از طریق انتشار کتبی در تفسیر آراء ابوجیان توحیدی و خیام و تعریف آراء ابوریحان بیرونی و چاپ رساله هایی در ترویج نسبی انگاری و پوزیتیویسم می پردازند.

موقعیتی با محوریت هجوم فرهنگی- سیاسی [جنگ نرم]

ص: ۱۰۲

۲- موقعیت تهاجم گسترده فرهنگی- سیاسی جناح نئولیبرالیست به موازات تداوم سیاست های اقتصادی تحکیم کننده پایه های سرمایه داری نئولیبرال پیرامونی- وابسته [۱۳۷۶-۱۳۸۴] اگر در مقطع قبل حزب کارگزاران سازندگی نمایندگی وجه غالب جناح ساسی- فکری نئولیبرال در ایران را بر عهده داشت، در موقعیت پس از خرداد ۱۳۷۶، به موازات حزب کارگزاران، جبهه مشارکت ایران اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز به عنوان نمایندگی بخشی از نئولیبرالیسم ایرانی ظاهر می شوند و در مقطع مورد بررسی، تاحدودی و از جهاتی نقش مشارکت و سازمان مجاهدین در پیشبرد سیاست های نئولیبرالی صریح تر و شفاف تر است.

در موقعیت پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، جناح نئولیبرال ایران به چند شاخه تقسیم می گردد، این شاخه ها در مواضع اصلی فکری یعنی اعتقاد به روشنفکری التقاطی به اصطلاح دینی به عنوان زیربنای ایدئولوژیک و اعتقاد به اقتصاد سرمایه داری نئولیبرال پیرامونی- وابسته و نیز باور داشتن به سکولاریسم و جستجوی نحوی مدل سیاسی سکولار- نئولیبرال به جای نظام ولایت فقیه برای ایران به عنوان جایگزین، کاملاً همراه و همسو بودند اما در تاکتیک ها و نحوه حرکت و میزان سرعت در مواردی با یکدیگر اختلاف داشتند.

سه شاخه موجود در جناح نئولیبرالیست ایران در مقطع ۱۳۷۶- ۱۳۸۴ را می توان این گونه فهرست کرد:

الف) طیف مشارکتی ها

ب) طیف مجاهدین انقلاب

ج) طیف کارگزاران سازندگی

در مقطع مورد بررسی وزارتخانه های اصلی اقتصادی و فرهنگی به طور مطلق العنان در دست کارگزاران بود، اما دو طیف دیگر در وزارتخانه های سیاس و قوه مقننه از نفوذ زیادی برخوردار بودند. در مقطعی از این دوران برخی عناصر افراطی و افسارگسیخته مشارکتی و یا نزدیک به مشارکتی ها به یک درگیری با بخشی از کارگزاران پرداختند که زمینه ایجاد پاره ای تنش های داخلی را در میان این جناح پدید آورد. نقطه اوج این واقعه، مقاله نویسی های اکبر گنجی و عمادالدین باقی بود.

بخش تندرو جناح فکری- سیاسی نئولیبرال معتقد به شدت عمل و کودتای سریع بود، اما اشخاصی در کارگزاران معتقد به حرکت بطئی تری بودند. استراتژی مشترک وجه غالب جناح نئولیبرالیست در این دوره در چند محور دنبال می شد:

* تداوم حرکت اقتصادی در مسیر تحکیم سرمایه داری نئولیبرال وابسته- پیرامونی و قدرت دادن به طبقه سرمایه داری نوظهور سکولاریست با محوریت طیف سرمایه داری ویژه خوار نئولیبرال با بهره گیری از فرصت ناشی از انحراف در مسیر خصوصی سازی و در انحصار خویش درآوردن مدیریت و سیاستگزاری در وزارتخانه های کلیدی اقتصادی نظیر وزارت نفت

* تقویت اقتصادی و سیاسی طبقه متوسط مدرن به عنوان بدنه اجتماعی اصلی مدافع جناح نئولیبرال که باید بار هزینه دهی و تحرکات خیابانی در مسیر اهداف نئولیبرال ها را بر عهده گیرد

* کوشش گسترده، منسجم و بسیار فعال و همه جانبه فرهنگی به منظور ترویج ایدئولوژی نئولیبرالیسم و مشهورات مدرنیستی از طریق فعال سازی شبکه ای از مطبوعات و انتشاراتی ها و نیز تولید انبوه فیلم های هنجارشکن و سکولاریستی و ترویج جهان بینی مدرنیستی ای طریق تدریس رشته های مختلف علوم انسانی سکولار در نظام آموزش دانشگاهی به عنوان حقایق علمی و گسترش بیش از پیش دامنه عمل و نفوذ این نظام آموزشی و تأسیس رشته های دانشگاهی ای چون: مطالعات زنان و حقوق بشر با هدف ترویج فمنیسم و مشهورات لیبرالی

شعارهای اصلی مورد نظر جناح نئولیبرال در این مقطع، تأکید بر جامعه مدنی، خردگرایی، گفتگوی تمدن ها، تقدم آزادی بر دین، ایدئولوژی گریزی [در حالی که خود این جناح به ترویج ایدئولوژی نئولیبرالیسم می پرداخت]ریال خشونت سنتزی [در حالی که ایدئولوگ اصلی آنها عبدالکریم سروش، شخصی خشن، متکبر، فحاش و مستبد بود و برخی چهره های دیگر این جریان مروج انواع خشونت به ویژه خشونت مطبوعاتی و خیابانی بودند]، خردارتباطی و نظایر اینها بود.

جناح فکری- سیاسی نئولیبرال پس از شکست خوردن در کودتای کوچک ۱۸ تیر و نیز برملا شدن بی پایگی و دروغ بودن شعارها و مدعاهای مردم فریبانه آن، تدریجاً تضعیف گردید و در مسیر سراشیبی قرار گرفت.

در این دوران سینمای ایران [با انبوه فیلم هایی چون بیمه پنهان، آواز قو، زندان زنان، دنیا و بسیاری دیگر] به موازات بازار نشر کتاب کشور [با فعالیت گسترده ناشر نور چشمی ای چون طرح نو که رسالت تطهیر علی اصغر حکمت و پرویز ناتل خانلری و چهره سازی از سعید حجاریان و انتشار اوهام ذهن بیمار اکبر گنجی را بر عهده گرفته بود و همراه با ناشرانی چون: نشر مرکز، انتشارات کهکشان، نشرنی، انتشارت صراط و بسیاری دیگر مأموریت ترویج مشهورات نئولیبرالی و آراء نسبی انگارانه و ادبیات مدرن را با حمایت وزارت ارشاد وقت دوره وزارت مهاجرانی و

جانشین او بر عهده داشت] و نیز بازار مطبوعات [با روزنامه هایی چون: خرداد، آریا، جامعه، نشاط، طوس، صبح امروز و انبوهی دیگر که به صورت شبکه مطبوعاتی ستون پنجم دشمن عمل می کردند] و برخی نهادها و سازمان های دیگر نظیر مرکز گفت وگوی تمدن ها و نیز وزارتخانه های مربوط به آموزش عالی و تاحدودی آموزش و پرورش، وظیفه ترویج فراگیر ایدئولوژی نئولیبرالیسم را بر عهده داشتند.

جناح نئولیبرالیست در این مقطع، ضمن تحکیم بسترهای اقتصادی خود، یک جنگ نرم بسیار گسترده و سازماندهی شده و مخرب را علیه آرمان های انقلاب در پیش گرفته بود و هدف اصلی آن از یک سو، ایجاد شکاف در نهاد حکومتی کشور [به عنوان یک نهاد از مجموعه سیستم اجتماع] و از سوی دیگر تشدید تضاد درون سیستمی از طریق تشدید تزاحم میان نهادهای اقتصادی و فرهنگی جامعه با نهادهای ایدئولوژیک و اعتقادی و سیاسی آن بود.

نکته قابل تأمل این است که اساساً در فرماسیون شکل گرفته پس از انقلاب اسلامی ایران، اگرچه نهاد حکومت تاحدود زیادی تحت هدایت ولی فقیه قرار گرفته بود و ماهیت اسلامی پیدا کرده بود، اما از همان فردای پیروزی انقلاب، یک جریان لیبرال آشکار [مهندس بازرگان و برخی اعضاء جبهه ملی و اندکی بعد ابوالحسن بنی صدر] و پس از آن یک جریان تکنوکرات- بوروکرات سیاسی- فرهنگی که سریعاً در هیأت یک جناح نئولیبرال درآمد [از سال های نخست دولت میرحسین موسوی به بعد] به نحوی به عنوان شریک و مدعی سهم خواهی و چه بسا کسب کامل قدرت در نهاد حکومت حضور داشت و در تقابل با اراده ولایی نظام تنش آفرینی می کرد.

به ویژه با ایجاد تحولات ساختاری در اقتصاد اجتماعی ایران در سال های توسعه مداری، طبقه سرمایه داری سکولار که تکنوکرات- بوروکرات های نئولیبرال را به عنوان سخنگو و نمایندگان سیاسی خود برگزیده بود، به این ذهنیت رسیده بود که شرایط برای حضور تعیین کننده تر وی در نهاد حکومت فراهم آمده است و به منظور رسیدن به اغراض خود که نهایتاً و باطناً با براندازی نظام ولایت فقیه محقق می گردید، تئوری حاکمیت دوگانه را مطرح کرد و عملاً با استفاده از تمامی اهرم هایی که در اختیار داشت به ایجاد شکاف در نهاد حکومت و دوپاره کردن آن اقدام کرد. زیرا این دوپارگی در نهاد حکومت، فضا را برای تحرک اجتماعی- سیاسی بدنه حمایتی جناح نئولیبرال [طبقه متوسط مدرن و به ویژه باندهای سازمان یافته و اغتشاشگر] فراهم می ساخت.

به موازات این کشمکش ها در نهاد حکومت، میان نهاد حکومت [که رنگ و بوی پررنگ اسلامی و ولایی داشت] و دیگر نهادهای فرماسیون پدید آمده در پس از انقلاب [مثل نهاد و تعلیم و تربیت رستمی به ویژه شاخه آموزش عالی،

نهـاد فرهنگ عمومی و تخصصـی، نهـاد اقتصاد و بسـیاری نهادهای دیگر که کم و بیش تحت سـیطره سـخن مـدرن و به ویژه مشـهورات نئولیبرالی و منطقه سـرمایه داری قرار داشـتند] نیز کشاکش ها و تضادهای فرساینده ای وجود داشت که می شد آن را نحوی تضاد درون سیسـتمی نامید و جناح نئولیبرالیست با جدیت می کوشـید تا با تحت فشار قرار دادن جناح انقلاب که در اراده ولایی تبلور می یافت، آن را به نفع سازش با نظام جهانی سلطه استکباری و دست کشیدن نسبی از آرمان های انقلاب و هویت اسـلامی و نهایتاً اسـتحاله نظام به یک رژیم ظاهراً اسلامی و باطناً سکولار [که پس از مدتی آن ظاهر را نیز تغییر داده و در ظاهر و باطن سـکولاریست می شـد] وادار به عقب نشـینی نماید. کودتای کوچک ۱۸ تیر اولین گام علنی و ضـربتی جناح نئولیبرال بود که بر اثر مقاومت مردمی با شکست روبرو شد. در این مقطع در نوک هرم جناح نئولیبرال میان دو گرایش اصلی [یکی تندروتر و معتقد به پیروزی سـریع و بیان صریح خواست های خود و دیگری معتقد به حرکت اندکی آرام و تحت ظاهر قـانونی و پنهـان در پشت نقـاب نفـاق و عـدم بیان صـریح خواست های خود] در اتخاذ تاکتیک ها اختلافاتی پدیـد آمـده بود هرچنـد که هر دو گرایش در هـدف و غایت [که همانا اسـتحاله نظام از هویت انقلابی و اسـلامی اصـیل و مجاهـدت پیشه آن [اسلام نام محمدی(ص)] به نحوی اسلام مدرنیستی سازگار با نظام جهانی استکباری و مشهورات لیبرالی و به تعبیر عبدالکریم سروش، دین عصـری بود] کاملاً مشترک بوده و وفاق نظر داشتند و هر دو گرایش تمنای تحقق نحوی مدرنیته غرب زده درجه سه نئولیبرال با رعایت برخی ظواهر اسلامی و فارغ از روح عدالت طلبی و استکبارستیزی و مجاهده با کفر و ظلم را داشتند.

در این مقطع است که ناشـرانی چون طرح نو [بـا انتشـار آثـار مختلف در زمینه ترویـج آراء فون هایـک، جـان اسـتوارت میـل، آنیزایابرلین، کارل پوپر، علی میرسپای، آرش نراقی و نیز ناشـران دیگری چون نشـرنی و نگاه معاصر به صورتی بسیار گسترده به ترویج آراء سـکولاریستی و نئولبرالیستی نویسندگانی چون: رامین جهانبگلو، حسین بشیریه و مصطفی ملکیان می پردازند و به منظور تکمیل کردن این سـمفونی لیبرالیسم و سـکولاریسم و نسبی انگاری، نشـر مرکز به انتشار گسترده آثار بابک احمدی می پردازد، هرچند که در این میان ناشرانی چون: انتشارات روشنگران و فرزان روز نیز می کوشند تا از غافله عقب نمانند.

علی ای حال، آشکار شدن ماهیت عوام فریب و قدرت طلب و لیبرال- سـرمایه دار و تمایل به غرب جناح نئولیبرالیست که در این مقطع خود را دوم خردادی می نامید، موجب شد که نه فقط توده های فرودست و طبقه متوسط سنتی [که به

دلیل هیاهوی تبلیغاتی ای که طراحان تبلیغاتی خاتمی در خرداد ۱۳۷۶ به راه انداخته بودند، در شناخت حقیقت مواضع و آراء خاتمی دچار اشتباه و فریب خوردگی شده بودند] بلکه لایه های میانی و تحتانی طبقه متوسط مدرن ایران نیز از جناح نئولیبرال روی برگرداننـد و بدینسان از اواخر سال ۱۳۸۱ زنجیره شکست های مداوم نئولیبرال ها آغاز شد تا به شکست سنگین آنها در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴ رسید.

موقعیت انفعالی جناح نئولیبرال به همراه نبرد سنگین رسانه ای- روانی با دولت اصولگرا

۳- موقعیت کند شدن و در مواردی توقف نسبی روند حرکت پرشتاب سرمایه داری سکولار ایران به سمت تسخیر همه مواضع کلیـدی اقتصاد و عقب نشینی سیاسـی موقت جناح نئولیبرال و سـنگر گرفتن پشت جنگ سـنگین رسانه ای- روانی علیه دولت اصولگرا جنـاح نئولیـبرالیست در فـاهمه خود حـتی تصور وقوع چنین شـکست سـنگین سیاسـی، آن هم پس از بیش از دو دهه حاکم تمام عیار قوه اجرایی بودن را نمی کرد و بسیار شوک گردید و پس از مدتی بهت و وادادگی سعی کرد سوار بر توسن توانـایی هـای رسـانه ای و هنر هوچی گرایی عوام فریبـانه اش [که به ویژه در طبقه متوسـط مـدرن ایران و نیز وجه غـالب طبقه سرمـایه دار ایران بسـیار مؤثر و متنفـذ است] دولت اصولگرا و شـخص رئیس جمهور را مورد گسـترده ترین تهـاجم تبلیغـاتی- روانی آمیخته با هتاکی و توهین و فحاشی و انواع دروغ پردازی ها قرار دهد تا میوه آن را در انتخابات سال ۱۳۸۸ بچیند.

نئولیبرالیسم ایران به هیـچ روی نمی توانست کوتاه شدن دسـتش از بسـیاری مناصب اجرایی و مدیریتی و برخی مواضع نفت و پتروشیمی و نیز تغییر مسیر خصوصی سازی ها و اصلاح آن به نفع اسلامی و بسط بیشتر اراده ولایی در پیکره نظام را برتابد. به ویژه آنکه به روشـنی می دیـد، رویکرد سـاده زیسـتانه و برخورد صـمیمانه رئیس جمهور با مردم و کوشـش صادقانه اش برای خدمت به مردم را به چهره ای بسـیار محبوب در میان اکثر مردم به خصوص در شهرهای کوچک و روستاها و جنوب و حاشیه شهرهای بزرگ بدل کرده است. جناح نئولیبرالیست ایران، تداوم روند حرکت انقلابی- اصولگرایانه دولت نهم را به معنای در حاشیه رفتن بیش از پیش خود می دید و از این رو بود که کوشید با برداشتن گامی بزرگ در انتخابات دهم ریاست جمهوری ضمن جبران مافـات، توازن قوا را به هم زده و حرکت در مسـیر اغراض خود را این بـار با تکیه بر بسـیج گسترده طبقه متوسـط مدرن در خیابان و حمایت تمام عیار تمامیت طبقه سـرمایه دار ایران [جز بخشـی از سرمایه داری سنتی ایران] و استکبار جهانی پیش برد. باقی ماجرا را تقریباً همگان

می داننـد و در کتـب و مقالاـت مختلـف بـه تفصـیل نقـل شـده اسـت و از تکرار آن خـودداری می ورزیـم. بنـابراین بـه بحث درخصوص موقعیت پس از شکست فتنه سبز و کودتای نئولیبرالیست ها می پردازیم.

موقعیت مبنی بر استراتژی دومحوری جناح نئولیبرال: به تحرک درآوردن پیاده نظام فریب خورده و کوشـش برای ایجاد نحوی حاکمیت دوگانه

۴- جناح نئولیبرالیست که پس از شـکست فتنه سـیاه ۱۳۸۸، ضـربه سـهمگینی خورده است، می کوشد تا ضمن حفظ مواضع و موقعیت هـای کنونی اش در درون نظـام هر از گاهی به امتحان شانس خود در عرصه آشوب آفرینی خیابانی بپردازد و در عین حال با جذب بخشـی از نخبگان سیاسـی مؤثر [بر پایه ایجاد ترس های وهمی و بی پایه نسبت به دولت اصولگرا] به دور خود، مانع انسجام نظام در نهاد حکومت و بسط کامل اراده ولایی گردد.

جناح نئولیبرالیست به خوبی می داند که پاشـنه آشـیل نظام مقدس اسلامی در مقابله با فتنه ها و کودتاهای احتمالی آتی، همانا عـدم انسـجام و بروز شـکاف در پیکره آن می باشـد که می توانـد به صورت فضـایی برای تخم ریزی شـیطان نفـاق و فعـالیت ویروس هـا و میکروب هـای سیاسـی درآیـد. در حـالی که اگر نهاد حکومت حول محور مقام منیع ولایت امر و در ذیل بسـط اراده ولایی دارای انسـجام و همگنی باشـد، هیـچ دشـمن و فتنه گر و هیچ کودتای فرهنگی- سیاسـی ای قادر به براندازی نظام الهی ولایت فقیه نمی باشـد، دقیقاً از همین رو است که جناح نئولیبرال می کوشد تا به هر نحو که شده است مانع انسـجام نهاد حکومت حول محور اراده ولایت مطلقه فقیه و بسط تمام عیار آن در همه عرصه های نظام گردد. هرچنـد که در این خصوص به لطف الهی تاکنون ناکام بوده است.

یکی از مخـاطرات پیش روی انقلاـب اسـلامی [کـه در بحـث هـای پیش نیز بــدان اشـاره شــد] وجـود طیفی از تکنـوکرات- بوروکرات هـای سیاسـی- اقتصـادی است که عملاً بخشـی از آنها به هسـته مرکزی طبقه سـرمایه دار سـکولاریست ایران بـدل گردیـده انـد و اگرچه در مقطع پس از روی کار آمـدن دولت اصولگرا و به ویژه پس از شـکست کودتای رنگی نئولیبرال ها، تاحدودی به حاشیه رانده شده اند اما متأسفانه قدرت زیاد اقتصادی شان موجب شده است که روزنه هایی برای اعمال نفوذ در عرصه های فرهنگی و اجرایی و حتی سیاسی به دست آورند.

تبارشناسـی این طیف تکنوکرات- بوروکرات نشان می دهد که اکثر آنها ریشه در دولت میرحسـین موسوی دارند که از اواخر دهه شـصت شمسـی در یک پروسه اسـتحاله به سیاسـتمداران مروج نئولیبرالیسم بدل گردیدند و در دولت های توسـعه مدار و دوم خردادی نیز صاحب مناصب حکومتی بودند و نقش تعیین کننده ای نیز در تغییر روند

خصوصی سازی ها به نفع یک طبقه سرمایه دار سکولاریست بازی کردند. به عبارت دقیق تر می توان گفت اکثر چهره های این طیف [که عملاً در دولت موسوی و شانزده سال پس از آن به یک حلقه بسته قدرت و یک کاست سیاسی نئولیبرال تبدیل شده بودند] خود، نقش هسته مرکزی یک طبقه سرمایه دار ویژه خوار سکولاریست را بازی کردند و به صورتی نهان روشانه؛ به دنبال اجرا و تحقق سلطه سرمایه داری نئولیبرال قدم برداشتند.

چهره های مهم طیف تکنوکرات- بوروکرات های سیاسی- اقتصادی سال های طولانی بر مناصب مهم حکومتی از شهرداری و وزارتخانه های اقتصادی گرفته تا بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه و وزارتخانه های سیاسی سیطره داشتند و به پی ریزی زیرساخت های مورد نیاز جهت تحقق سلطه نئولیبرالیسم و احیاء حاکمیت نظام سرمایه داری پیرامونی- وابسته در ایران پرداختند. هرچند که تعداد اندکی از چهره های این طیف تکنوکرات- بوروکرات های سیاسی- اقتصادی خود به سرمایه دار تبدیل نشدند [البته فقط تعداد اندکی از آنها] اما همه آنها در مسیر بسترسازی جهت برقراری سیطره اقتصادی- سیاسی سرمایه داری نئولیبرال و پیشبرد اغراض آن کوشیدند و به این دلیل است که هر یک در مناصب و مسئولیت های مختلفی که داشتند، دانسته یا نادانسته از جهاتی از مسیر اصیل انقلاب و آرمان های نظام ولایت فقیه انحراف پیدا کردند. این طیف تکنوکرات- بوروکرات های سیاسی- اقتصادی در ایدئولوژی سکولار- سرمایه دارانه نئولیبرالیستی ای که عبدالکریم سروش ترویج می کرد، بیان تئوریک و فراتر از آن ایدئولوژیک خواست های خود را پیدا می کردند. یکی از چهره های معروف این طیف، عطاءالله مهاجرانی است که به عنوان یک تکنوکرات- بوروکرات نئولیبرال هم در صف تکنوکرات- بوروکرات های لیبرال صنعت فرهنگی و هم در صف تکنوکرات- بوروکرات های لیبرال صفت سیاسی- اقتصادی حضور فعالانه داشته و از مدیران عبدالکریم سروش بوده و است. یکی دیگر از این چهره ها، محسن سازگارا است که البته بیشتر در صف تکنوکرات- بوروکرات های سیاسی- اقتصادی حضور داشته اما به صورت یک لیبرال فرهنگی نیز عمل کرده است. البته تعداد چهره های معروف این طیف، بیشتر از این دو نفری است که نام بردیم و فعلاً از بیان اسامی آنها خودداری می ورزیم.

طیف تکنوکرات- بوروکرات های سیاسی- اقتصادی- فرهنگی در پی روی کار آمدن دولت اصولگرا تاحدود زیادی از عرصه تصمیم گیری و اجرایی تصفیه شدند، هرچند که لایه های درجه دو و درجه سه آنها به دلیل حضور در بدنه برخی وزارتخانه ها تحت عناوین مختلف از قبیل کارشناس، مدیران بخش های کوچک و کارمندان رده پایین، به صورت پنهانی و در مواردی که بتوانند و دور از چشم مسئولان درجه یک وزارتخانه دست به تحرکاتی می زنند. اما

نکته بسیار مهم و تاحدی نگران کننده این است که نسلی جدید از تکنوکرات- بوروکرات های سیاسی- اقتصادی ظهور کرده اند که ماهیت نئولیبرالیست آنان چندان شناخته شده نیست و بعضاً ممکن است دارای سوابق انقلابی ای هم باشند، اما امروزه کاملاً استحاله شده و در مقام تصمیم گیری و اجرا در هیأت یک تکنوکرات- بوروکرات نئولیبرال رفتار می کنند و اینک بر مصدر ریاست برخی سازمان های فرهنگی- هنری و نهادهای اجرایی حکومتی غیردولتی قرار داشته و با کمال تأسف به ویژه در قلمرو فعالیت های فرهنگی و مطبوعاتی و برخی موضع گیری های سیاسی کاملاً- نئولیبرالیستی عمل می کنند. ماهیت نئولیبرال آراء و اغراض اینها برای خیلی ها ناشناخته است و این امر خطر حضور و نفوذشان در جایگاه های مختلف مدیریتی در نظام را بسیار خطرناک می کند. به ویژه در فعل و انفعالات سیاسی آینده و مقاطع برگزاری انتخابات مختلف ممکن است نقش برخی چهره های این نسل جدید و تقریباً ناشناخته نئولیبرال بسیار خطرساز باشد.

در شرایط کنونی کشور که به لطف خداوند، دولت اصولگرا جلوی برخی مجراهای حمایتی از ناشران نئولیبرال مختلف [از نشر ماهی و نگاه معاصر گرفته تا طرح نو و نشرنی] در پیکره قوه مجریه را گرفته است، یکی از مجاری اصلی حمایت مالی از ناشران نئولیبرال و نیز ترویج و انتشار مطبوعات دارای نگرش سکولاریستی معاند با انقلاب و مدافع نئولیبرالیسم همانا نهادهای حکومتی و سازمان های فرهنگی- هنری ای است که به طور مستقیم زیر نظر و تحت کنترل قوه مجریه اصولگرا قرار ندارند و توسط نسل جدید و تقریباً ناشناخته تکنوکرات- بوروکرات های نئولیبرال مدیریت و اداره می شوند. این نسل جدید تکنوکرات- بوروکرات های سیاسی- اقتصادی که فعالیت های گسترده فرهنگی در مسیر ترویج نئولیبرالیسم هم دارد، تدریجاً دارد وارد معادلات اقتصادی با چهره های برجسته سرمایه داری سکولار ایران می گردد و اگر خدای ناکرده این نسل جدید بتواند در آینده بر قوه مجریه مستولی شود با کمال تأسف باید شاهد تقویت طیف تکنوکرات- بوروکرات های هسته مرکزی سرمایه داری سکولار ایران باشیم و در پیامد آن خدای ناکرده شاهد حضور صریح تر و دریده و تهاجمی جبهه معاند انقلاب اسلامی [جبهه نئولیبرالیسم که بدنه اصلی جنگ نرم علیه انقلاب می باشد] در فضای سیاسی- فرهنگی کشور باشیم.

وجود یک طبقه سرمایه دار سکولاریست به لحاظ اقتصادی نیرومند و به لحاظ سیاسی متنفذ یک مخاطره بزرگ دیگر برای نظام اسلامی و جبهه انقلاب است. این طبقه سرمایه دار سکولاریست دارای دو بخش اصلی است: الف) طیف سرمایه دار سکولار ویژه خوار که در نزدیک به دو دهه از رانت های مختلف ناشی از حضور در قوه مجریه و نفوذ در

برخی قوا و مجاری دیگر بهره مند بوده است و مقام ضیع ولایت در سال ۱۳۷۶ ضمن هشدار درخصوص آن، از این پدیدار تحت عنوان طبقه سرمایه دار نوظهور نام بردند و تکنوکرات- بوروکرات های نئولیبرال هسته مرکزی شکل گیری آن بوده اند. اینها را بدین دلیل ویژه خوار نامیده ایم که عمده توان اقتصادی و اساساً شکل گیری خود را مدیون حضورشان در قوه مجریه و برخی ارکان دیگر حکومت در سال های متمادی بوده اند و با استفاده از این حضور و آشنایی شان با مکانیسم های قانونی جهت دور زدن قانون و نیز با استفاده از امکانات و موقعیت هایی که حضور در مدیریت های اصلی وزارتخانه ها و برخی مراکز دیگر برایشان ایجاد می کرد، عملاً به چهره های هسته مرکزی طبقه سرمایه دار سکولار ویژه خوار ایران بدل گردیده اند. در پیشینه و عملکرد هسته مرکزی این سرمایه داران سکولار ویژه خوار [آن زمان که در رأس مدیریت های مختلف اجرایی اقتصادی و سیاسی قرار داشته اند] نمونه های عدیده ای از تخلفات گسترده از قانون وجود دارد که آنچه در دادگاه بررسی عملکرد یکی از شهرداران تهران عنوان شد، فقط یکی از ده ها [و بلکه بیشتر] مورد بوده است.

تکنوکرات- بوروکرات های سیاسی- اقتصادی نئولیبرال به عنوان هسته اصلی، مجموعه ای از سرمایه داران همراه و شریک و وام دار خود را نیز همراه و همسو کرده اند و مجموعه آنها طیف سرمایه دار سکولار ویژه خوار ایران را پدید آورده است. در کلیت طبقه سرمایه دار سکولار ایران، طیف سرمایه دار سکولار ویژه خوار نقش اصلی و غالب را دارد.

ب) طیف سرمایه دار سکولار غیرویژه خوار که در پیوست به طیف سرمایه داران سکولار ویژه خوار به عنوان بخش غیرغالب ظاهر می شود و اگرچه جزو مجموعه طبقه سرمایه دار سکولار ایران محسوب می شود، اما فاقد امکانات جدی به منظور ویژه خواری است و در مجموع جهت ادامه حیات خود تاحدی حالت طفیلی بخش ویژه خوار و غالب سرمایه داری سکولاری را بر عهده دارد.

طبقه سرمایه دار سکولار ایران [با دو بخش اصلی و غالب: ویژه خوار و غیراصلی و تاحدودی طفیلی بخش اول: غیرویژه خوار]اگرچه به لحاظ کمی از گستردگی زیادی برخوردار نیست اما به دلیل نفوذ زیادش در برخی قلمروهای سیاسی و نیز برخی نهادها و مجموعه های نظام و نیز چون در رأس آن، چند چهره بعضاً بسیار متنفذ و تأثیرگذار حضور دارند، از قدرت مانور بسیار زیادی در عرصه های سیاسی و اقتصادی برخوردار است و اغراق نیست اگر طبقه سرمایه دار سکولار ایران [در مجموع و به عنوان یک کلیت] را اصلی ترین بخش سرمایه داری ایران بدانیم.

ص: ۱۱۱

طبقه سرمایه دار سکولار ایران در کلیت خود به طور مشخص از سال های میان دهه هفتاد شمسی و پس از دوم خرداد سال ۱۳۷۶ درصدد کسب تدریجی دست بالا و وجه غالب در نهاد حکومت اسلامی برآمد و اگرچه اختلافات درونی سران سیاسی این طبقه [که جناح نئولیبرال نمایندگی سیاسی آن را بر عهده دارد] و نیز مقاومت دلیرانه مردم و نیروهای حزب اللهی پروژه سرمایه داری سکولار ایران برای فتح سنگر به سنگر از طریق فشار از پایین و چانه زنی در بالا را ناکام ساخت، اما با تحرک گسترده سیاسی در انتخابات نهم و به ویژه دهم ریاست جمهوری به طور جدی کوشید تا به سوی حذف و یا حداقل تضعیف حذف و یا حداقل تضعیف وجه اسلامی نظام از طریق حذف و یا حداقل تضعیف جایگاه ولایت فقیه گام بردارد. کودتای رنگی فتنه گران در سال ۱۳۸۸، یک حرکت کاملاً- سازمان یافته از طریق همه گرایش های جناح نئولیبرال [به نمایندگی از سرمایه داری سکولار نئولیبرالیست ایران بود که طبقه متوسط مدرن عمدتاً نقش پیاده نظام عملیاتی آن را بر عهده داشت. در واقع در تحلیل کودتای رنگی فتنه گران در سال ۱۳۸۸ و ادامه تحرکات گاه و بیگاه آنها در مقاطعی چون ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ باید به این نکته بسیار مهم توجه کرد که انگیزه و نیت جمع چند صد نفره فریب خوردگان و شعارها و ادعاهای سران فتنه هرچه باشد، در پس پشت و باطن این کودتا و پس لرزه های آن؛ کوشش جدی سرمایه داری سکولار ایران و جناح نئولیبرال به عنوان نماینده سیاسی آن و نیز کوشش تمام عیار استکبار نئولیبرال جهانی به عنوان طراح و مدیر و برنامه ریز و حامی اصلی فتنه گران، در جهت حذف نظام اسلامی و تأسیس یک رژیم نئولیبرال وابسته به سرمایه داری جهانی [به رهبری آمریکا] و مدافع منافع مرفهین بی درد و سرمایه داران سکولار زالوصفت داخل کشور که می خواهد خون متدینین و مستضعفین را در شیشه کرده و بنیان های تفکر و فرهنگ تشیع و نهادهای مبلغ آن [با محوریت روحانیت شیعه و حوزه های علمیه] را از بیخ براندازد، قرار دارد.

طبقه سرمایه دار سکولار ایران که به نظر می رسد جریان اصلی کلیت سرمایه داری ایران را تشکیل می دهد با فعال کردن لایه های مرفه طبقه متوسط مدرن ایران و نیز بهره گیری از حمایت های مالی و تبلیغاتی و رسانه ای گسترده دولتمردان امپریالیست آمریکایی- اروپایی و نیز استفاده از تاکتیک شانتاژهای تبلیغاتی- سیاسی و روانی در داخل کشور و با ایجاد فضای غبارآلود و زدن ماسک نفاق بر چهره و پنهان کردن اغراض راستین خود به دنبال آن است که پس از دست یافتن به قدرت زیاد در عرصه اقتصاد [در سال های قبل از دولت اصولگرا] اینک به افزایش مداوم نفوذ سیاسی خود به منظور در دست گرفتن قدرت سیاسی در دست گرفتن قدرت سیاسی بپردازد و این امر [اگر

خدای ناکرده محقق گردد] بی تردید به معنای کنار گذاشتن آموزه ها و میراث سیاسی امام خمینی (ره) و نفی ولایت فقیه و تضعیف بسیار شدید و ایزوله کردن کامل روحانیت شیعه [البته خواست اصلی و نهایی این قداره بندان مدرنیست انهدام کامل نهاد روحانیت است، زیرا که اینها با اساس دیانت و به ویژه تشیع سرجنگ دارند] به نحوی به مراتب ده ها بار بدتر از دوره پس از مشروطه و استبداد رضاشاهی می باشد.

هرچند که بی گمانت با اقتدا به مقام عظمای ولایت امر و حضور آگاهانه و فعال امت حزب الله این خواست و توطئه سرمایه داری سکولار و سخنگویان نئولبرال آن یقیناً با شکست روبرو خواهد شد و نظام ولایت فقیه از نبردی دیگر سربلند بیرون خواهد آمد. انشاءالله

البته سیاست های سال های اخیر دولت اصولگرا در خصوص جهت صحیح دادن به روند خصوصی سازی و تقویت بنیه اقتصادی نهادهای مهم نظام و نیز مبارزه ای که این دولت با باندهای فساد و مدیریت های بی کفایت نشأت گرفته از اقتدار فامیلی و نه شایستگی های فردی، انجام داده است تاحدودی و از جهاتی موجب تضعیف کلیت سرمایه داری سکولار ایران گردیده است.

علی ای حال وجود یک طبقه سرمایه دار سکولار نیرومند و متنفذ با مرکزیت بخش ویژه خوار آن اگر تضعیف و یا حتی امحاء نگردد، بی تردید به صورت یک خطر جدی برای امروز و فردای نظام و انقلاب مطرح است و باید که مقابله با آن و یا حداقل کنترل و منزوی ساختنش در کوتاه مدت و میان مدت به صورت یک برنامه استراتژیک نظام اسلامی دنبال شود.

جناح نئولیبرال، نمایندگی سیاسی سرمایهداری سکولار ایران را بر عهده دارد و کاست روشنفکری مدرنیست ایران، سخنگوی فرهنگی آن است و اقتباس از آراء کسانی چون: ریچارد رورتی، یورگن هابرماس، کارل پوپر، فردریش فون هایک، آیزایابرلین و برخی دیگر در خارج از کشور منابع زرادخانه استراتژیک فکری آن را تشکیل می دهد و نئولیبرالیست های وطنی (ساکن داخل و خارج کشور) از عبدالکریم سروش و محسن کدیور و عطاءالله مهاجرانی گرفته تا محسن سازگارا و مهرزاد بروجردی و احسان نراقی و م.غ و داریوش آشوری و داریوش شایگان و آرش نراقی و عبدی کلانتری و بسیاری دیگر هر یک به طریقی تیغ شیطانی ایدئولوژی نئولیبرالیسم ایرانی را [با تقلید از آراء غربی ها] صیقل می دهند و در این میان مطبوعاتی چون: مهرنامه، بخارا، روزنامه شرق و بعضی دیگر در مسیر ترویج آراء نئولیبرالی می کوشند.

ص: ۱۱۳

علوم انسانی سکولاریست و خطر استحاله فرهنگی- سیاسی برآمده از آموزش و تعلم آن در نظام دانشگاهی کشور یکی دیگر از مخاطرات جدی ای است که نظام اسلامی با آن روبرو است. سیطره تأسف بار علوم انسانی مدرن غربی در نظام دانشگاهی کشور، سخن [Discourse] و جهان بینی این علوم را به سخن و جهان بینی غالب و حاکم بر بخش مهمی از اقشار جامعه [قریب ۲۰ میلیون نفر دارای آموزش ها و مدارک دانشگاهی] و نیز بخش اصلی بدنه کارشناسی کشور بدل می نماید و بدینسان عملاً طیف گسترده ای از اقشار تأثیرگذار اجتماع [که بخشی از آنها می تنوانند مدیران امروز و فردای مملکت باشند] را تحت نفوذ و حتی سلطه سکولاریسم قرار میدهد فلذا آنها را از مسیر آرمان های انقلاب اسلامی و مأموریت مهم نظام جهت استکبارستزی و عبور از سیطره مدرنیته دور می نماید.

کارکرد علوم انسانی به عنوان یکی از محصولات جهان بینی ظلمانی عصر به اصطلاح روشنگری که در جهت دفاع از اصول و مبانی و بنیان های تفکر مدرن و بسط و ترویج آن شکل گرفته و خود از اواسط قرن بیستم گرفتار یک بحران جدی شده است، چیزی جز تربیت کارگزار به منظور اداره امور در اجتماع منحط مدرن و نیز استحمار فکری و فرهنگی اجتماعات درجه دو و سه مدرن [به منظور تداوم بهره کشی از آنها توسط استکبار نئولیبرال مدرن] نمی باشد.

مبادی و غایات علوم انسانی مدرن به طور ماهوی با مبادی و غایات تفکر اسلامی و انقلاب و نظام برآمده از آن تقابل دارد و ترویج آن به عنوان سخن حاکم در نظام آموزشی کشور به مثابه تیشه زدن به ریشه خود است.

سخن علوم انسانی سکولار، مکمل، آراء کاست روشنفکری مدرنیست ایران است و هر دو اینها در کلیت و در نهایت خود مروج ایدئولوژی نئولیبرالیسم می باشند و کاملاً- همسو با منافع سرمایه داری سکولار ایران و نظام جهانی سلطه استکباری هستند و به صورت مجموعه ای از تمایلات همسو در وجوه مختلف، در مسیر مبارزه با نظام اسلامی و سوق دادن اجتماع به سمت یک استبداد نئولیبرالیستی سکولاریست وابسته به آمریکا عمل می نمایند. شاکله مشهورات کاست روشنفکری مدرنیست ایران بر پایه آموزه های علوم انسانی مدرن [فلذا سکولاریست] قرار دارد و آنها که مشهورات اومانیستی علوم انسانی مدرن را باور کرده اند، اصلی ترین مخاطبان ادبیات و آراء و تئوری های مختلف روشنفکری هستند. در حقیقت هم جهان بینی علوم انسانی و هم مشهورات کاست روشنفکری، مبلغ مدرنیته و اصول و مفروضات آن [نظیر اومانیسم، ینهیلیسم، سکولاریسم و هم مدرن (که به غلط عقل مدرن نامیده می شود)، انسان شناسی مدرن، سرمایه سالاری و ...] هستند و وجوه مختلف یک حقیقت محسوب می شوند.

ص: ۱۱۴

مفروضات علوم انسانی مـدرن به موازات مشـهورات ارائه شـده از طرف کاست روشـنفکری، اصـلی ترین منابع تغذیه فکری و عـاطفی و روانی طبقه متوسـط مـدرن ایران می باشـند و وظیفه تحمیق فکری و تهیـج عـاطفی این طبقه را در مسـیر ایفای نقش پیاده نظام کودتاهای رنگی و فتنه های مختلف بر عهده دارند.

عـولم انسـانی مـدرن بـه ویژه از سـه دهـه واپسـین قرن بیسـتم بـه بعـد در همه رشـتته هـای خـود بیش از پیش در مسـیر ترویج ایدئولوژی نئولیبرالیسم قرار گرفته است.

عـالم مـدرن در هر سـرزمینی که تحقق می یابـد، هویت مردم آن سـرزمین و ساختار اقتصادی- اجتماعی آنان را دگرگون می سـازد. یکی از ویژگی هـای تمـدن مـدرن که در جوامع غربی و غربزده درجه یک و دو و سه به انحاء مختلف ظاهر می شود، پیـدایی تـدریجی طبقه ای از تکنـوکرات- بـوروکرات هـای به لحـاظ اجتمـاعی میـانی است که به طبقه متوس مـدرن معروف گردیده اند. اینها به ویژه در جوامع درجه دو و سه مدرن [که اغلب تحت سلطه مستقیم استکبار لیبرال- امپریالیستی قرار دارند] تـدریجاً به صورت اصـلی ترین حاملاـن و مبلغـان فرهنگ و جهان بینی سـکولار- مـدرنیستی درمی آینـد. سـیاست رژیم های استعمارگر سـرمایه داری در کشورهای تحت سلطه شان غالباً کمک به گسترش کمی و افزایش نفوذ کیفی این طبقه است، به ویژه در نظـام سیاسـتگزاری حکومـت هـای اسـتکباری لیبرال- سـرمایه داری از دهه ۱۹۸۰ میلاـدی به بعـد که جایگزین کردن رژیم های استبدادی نئولیبرالیست دست نشانده در به اصطلاح جهان سوم به جای رژیم های استبدادی کلاسیک به عنوان یک استراتژی محوری مورد توجه قرار گرفت، بر نقش و میزان اهمیت طبقه متوسـط مـدرن [که طبعاً تمایلات سـکولار- لیبرالیستی دارد] برای کاست حاکم پنهان جهانی [یعنی گردانندگان اصلی دولتهای سرمایه داری امپریالیست] بسیار افزوده شد.

البته در جوامع به اصـطلاح جهان سوم بسته به بافت های فرهنگی و ویژگی های اقتصادی- اجتماعی آنها و نیز بسته به میزان و کیفیت سیطره سخن مدرن در آنها، مولفه های طبقه متوسط مدرن این کشورها تاحدودی و از جهاتی متفاوت می می گردد و نقش این طبقه در پیشبرد اغراض رژیم هـای مـدرنیست و اربابـان مسـتکبرشان نیز تفاوت هایی پیـدا می کنـد. اما اساسً جوهر وجودی و ذات طبقه متوسـط مـدرن به ویژه در کشورهـای غرب زده مـدرن درجه دو و سه همانـا ترویـج فرهنـگ و اقتصـاد و سیاست مدرن [و به تبع آن پیشبرد سـیاست های رژیم های اسـتکباری] است. البته این سـخن به معنای این نیست که تک تک افراد و اشـخاص این طبقه وابسـته به اسـتکبار و یا به طور آگاهانه در خدمت منافع کاست حاکمان پنهان جهانی هسـتند، آنچه می گوییم تأکید بر وجه حرکت فراگیر و کلی این طبقه است که

دقیقاً از موقعیت و اقتضائات وجودی آن در عالم مدرن برخاسته است..

طبقه متوسط مدرن به ویژه در اجتماعات درجه دو و سه مدرن، تکیه گاه اصلی حکومت های استکباری لیبرالیستی به منظور پیشبرد پروژه مدرنیته و نیز در مواقع لزوم انجام انقلاب ها یا کودتاهای رنگی هستند. در فتنه سیاه ۱۳۸۸ و کودتای رنگی نئولیبرالیسم وابسته در ایران نیز، تکیه گاه اصلی کودتاگران و سران داخلی فتنه و مدیران خارجی فتنه به لحاظ بدنه اجتماعی بر طبقه متوسط مدرن قرار داشت که باید در نقش پیاده نظام اردوکشی های خیابانی فتنه گران ظاهر می شد.

البته در ایران، هوشیاری و نیز حرکت های آگاه سازانه و اقناعی ای که توسط نظام انجام شدموجب گردید جز طیف محدودی از لایه مرفه بالایی طبقه متوسط، کسی به خواست کودتاگران برای آشوب خیابانی تن ندهد و همین امر یکی از علل [البته فقط یکی از علل] شکست کودتای رنگی فتنه گران در ایران بود.

در ایران سال ۱۳۵۷ و در پی پروژه بسط مدرنیته توسط رژیم پهلوی به ویژه پ س از فاجعه به اصطلاح انقلاب سفید تدریجاً بر وزن کمی و کیفی طبقه متوسط مدرن ایران افزوده گردیده بود و عملاً یک طبقه متوسط سکولار پدیدار شده بود که به لحاظ سیاسی و اجتماعی پایگاه اصلی سازمان ها و جریان هایی نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی و کانون مدافعان حقوق بشر و نظایر اینها بود و در سال های نخست پس از انقلاب نیز سازمان ها و تشکل هایی نظیر جبهه دموکراتیک ملی (به رهبری متین دفتری) و برخی سازمان های چپ مارکسیستی [از حزب توده و فدائیان خلق تا پیکار و رنجبران] و نیز جریان بنی صدر و حتی سازمان منافقین مارکسیست (مجاهدین خلق) از میان ان برای خود هوادار دست و پا کرده بودند. البته در حدفاصل سال های ۱۳۵۷–۱۳۶۱ هنوز طبقه متوسط مدرن ایران در مقایسه با دیگر گروه ها و طبقات اجتماعی از نفوذ و گستردگی چندانی برخوردار نبود و به ویژه فاقد یک هویت فرهنگی مدون و سخن ایدئولوژیک منسجم بود.

با کوشش گسترده ای که تکنوکرات- بوروکرات های سیاسی- اقتصادی و نیز تکنوکرات- بوروکرات های لیبرال صفت فرهنگی در دوره کابینه میرحسین موسوی و دوره های پس از آن انجام دادند، دو اتفاق مهم و تأثیرگذار پدیدار گردید.

۱- بـا انجـام تغییرات ساختـاری در اقتصـاد ایران بـه ویژه در سـال هـای موسـوم به سازنـدگی بر وزن و گسـتردگی کمی طبقه متوسط مـدرن ایران و بالطبع نفوذ کیفی آن بسـیار افزوده شد، به نحوی که اکنون در آرایش اجتماع- اقتصادی ایران،، حضور و وزن کمی کلیت طبقه متوسط مدرن کاملاً پررنگ و غیرقابل اغماض است.

۲- بـا اجرای سـیاست های فرهنگی- هنری کاملاً جهت دار و سازمان یافته توسط نفوذی های موثر در وزارتخانه ها و سازمان های مهم فرهنگی نظام و حتی شـهرداری ها تا قبل از روی کار آمدن دولت اصولگرا و در یک عبارت کوتاه در جریان پروژه کاملاًـ سازمـان یـافته پیشبرد، بسط و بسترسازی برای تهاجم فرهنگی و جنگ نرم، از اوایل سال های دهه ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۸۴، فرهنگ و جهان بینی مدرنیسـتتی به شدت ترویج گردیده و به منظور تشکل و تجهیز فکری و ایدئولوژیک طبقه متوسط مدرن ایران، نحوی ایدئولوژی نئولیبرال سکولاریستتی با دو شاخه به ظاهر مذهبی و نیز غیرمذهبی توسط طیفی از کاست روشنفکری مدرنیست ایران [از به عنوان مثال حسـین بشـیریه و چنگیز پهلوان و همایون کاتوزیان و سیدجواد طباطبایی گرفته تا عبدالکریم سروش و محسن کـدیور و اکبر گنیجی و مجتهد شـبستری و مصـطفی ملکیان و...] تدوین گردید و بدینسان کوشـیده شد تا به موازات افزوده شـدن بر وزن کمی و نفوذ کیفی طبقه متوسـط مـدرن در ایران، نحوی سـخن و به طور مشـخص تر ایـدئولوژی نئولیبرالیستی فراگیر برای آن تـدوین گردد تا بر این اساس بتوانند کلیت و یا حداقلبخش مهمی از این طبقه را در مقابل نظام و انقلاب فعال سازند. هیاهوها و کوشش های گسترده ای که تحت عناوین مختلفی چون تأسیس کانون های به اصطلاح دفاع از حقوق بشـر، تأسـیس کـانون هـای به ظـاهر صـنفی معلمـان، کمپین هـای به اصـطلاح دفـاع از حقوق زنـان، انبوه تشـکل هـا و تحرکاتی که تحت عناوین فعالیت های به اصطلاح حقوق وکلا و بسیار و بسیار دیگر نظیر اینها انجام می گیرد همگی حرکت هـایی به منظور تحریک و متشـکل و فعال کردن صـنوف مختلف طبقه متوسط مـدرن در ذیل یک سـخن معترض لیبرالی و به صورت یک طبقه در مقابل نظام و انقلاب است.

به هر حال وجود یک طبقه متوسط مـدرن گسترده جزئی لاینفک و از واقعیت اجتماعی- اقتصادی جامعه امروز ما است، آنچه که مهم است و باید به آن توجه کرد این است که اولاً باید به هر نحو که شده مانع تشکل و سازماندهی صنوف مختلف آن به صـورت یـک طبقه گردیـد، ثانیـاً بایـد بـا سـخن نئولیـبرالی ای که این طبقه از طریق آموزه هـای علوم انسـانی مـدرن و ترویج مشهورات روشنفکری مدرنیست به آن باوریافته است شدیداً مقابله ایدئولوژیک کرد، ثالثاً

حتی الامکـان طبقه متوسـط مـدرن ایران به عنوان یـک طبقه را به لحـاظ سیاسـی منفعل و غیرفعال نگاه داشت تا قربانی مطامع کودتاگران نئولیبرالیست و اربابان مستکبر آنها نگردد.

در شـرایط کنونی و با توجه به مخاطراتی که به آنها اشاره شـد و برای انجام مقابله پیروزمندانه با اسـتکبار لیبرالی و موفقیت در جنـگ نرم و پیشبرد آرمـان هـای انقلاب و تقویت و تحکیم ارکـان نظـام اسـلامی به نظر می رسـد انجـام برخی اصـلاحات و رعایت برخی تدابیر و امور ضروری است:

۱- انسـجام مقتدرانه بنیاد حکومت حول محور ولایت فقیه و بسط کامل اراده ولایی در تمام پیکره نظام و فاصـله گرفتن از هر نوعت شرایط ایجاد شکا در نهاد حکومت

۲- حـذف کامل و یا حـداقل ایزوله کردن کامل جناح نئولیبرال در عرصه حکومت و تضـعیف شدیـد حضور و فعالیت آن در عرصه های اجتماعی و سیاسی

۳- تأکیـد بر حفـظ خلوص و اصالت اعقتصادی و ایـدئولوپیک نظام که مبتنی بر اسـلام ناب محمـدی(ص) و محوریت ولایت مطلقه فقیه می باشد.

۴- تأکیـد بر حفـظ انسـجام ایـدئولوژیک- سیاسـی سپاه پاسـداران، بسـیج و امت حزب الله [به عنوان بـازوان رهـبری نظـام] و گسـترش دامنـه فعـالیت هـای تبلیغی- ترویجی و روشــنگرانه در مســیر تجچهیز فکری و سیاســی ایـن نیروهـا در جهـت حفظ هوشیاری و آمادگی جهت مقابله با توطئه های مداوم به ویژه در قلمرو جنگ نرم

۵- انجـام یـک سلسـله اصـلاحات اقتصـادی در مسیر بسـط عـدالت اجتمـاعی و حمایت از اقشار محروم و امحاء [و یا حـداقل تضعیف] سرمایه داری سکولار ایران

۶- انجـام هرچه سـریع تر یـک سلسـله اصـلاحات بنیـادین در نظـام آموزشـی کشـور [در سـطوح آمـوزش و پرورش و به ویژه آموززش عالی] در جهت در هم شکسـتن و یا حداقل تضـعیف سیطره سـخن و جهان بینی علوم انسانی به نفع تقویت و ترویج اصول و مبانی حکمت ایمانی شیعی و آرمان های انقلاب اسلامی

۷- در پیش گرفتن یک مبارزه جدی، قاطع، پیگیرانه، بنیادین و مسـتمر تئوریک علیه مشهورات مدرنیستی و آراء و ایدئولوژی ها و ادبیات روشنفکری سکولار به صورت سلبی [نقد] و ایجابی [ترویج حکمت اسلامی و اندیشه های متفکران و نویسندگان مسلمان معاصر انقلابی به عنوان جایگزین] به انحاء و طرق و شیوه ها و اشکال مختلف

۸- قطع کامل تمامی روزنه های احتمالی حمایتی از آراء و ایـدئولوژی ها و ادبیات سـکولاریستی در پیکره کلیت نظام [اعم از ادارات دولتی و مؤسـسات حکومتی و شـهرداری ها و...] و معطوف کردن این مجاری حمایتی به سمت جریان فرهنگی متعهد به انقلاب و نظام اسلامی

۹- حـذف کامـل و تمـام عیـار نفوذی هـای سیاسـی- فرهنگی حـامی و یا مروج آراء و فرهنگ و ایـدئولوژی نئولیبرال از همه سطوح نهاد حکومت و دیگر نهادها

۱۰- مبارزه جدی و بنیادین قضایی با مفاسد اقتصادی باندهای وابسـته به سـرمایه داری سکولار [و هر نوع فساد اقتصادی دیگر مرتبط با دیگر اقشار سـرمایه داری ایران] به منظور تضـعیف کلیت سـرمایه داری سـکولار ایران و کاسـتن از توان تأثیرگـذاری سیاسی و فرهنگی آن

۱۱-

افشارگری پیوسـته و همه جانبه درباره نسل جدید تکنوکرات- بوروکرات های سیاسـی- اقتصادی کمتر شناخته شده که اینک به حامیان تمام عیار جریان فرهنگی مروج آراء و ادبیات و فرهنگ نئولیبرالی و روشنفکری مدرنیست بدل گردیده اند

۱۲- اتخاذ تدابیری که درخصوص مقابله با مخاطره آفرینی بالقوه طبقه متوسط مدرن ایران در متن این مقال بیان شد.

بیان اجمالی و فهرست وار رئوس اصلی یک الگوی اقتصادی پیشنهادی

آیا ایران آینده ای در ساحت مدرنیته دارد؟

از ابتدای سـلطنت فتحعلی شاه قاجار و حضور روزافزون و گسترش نفوذ دولت های اسـتعماری انگلسـتان و روسیه و فرانسه در دربـار قاجارها و نیز در دیگر سـطوح مختلف حیات تمـدنی مردم ما،، تـدریجاً وضـعیتی پدیـد آمـد که مـدرنیته به عنوان یک امکان تاریخی برای جامعه ایران آن زمان [به نحوی تحمیلی] مطرح گردید. از اوایل دوره سلطنت

ناصرالدین شاه دیگر می شد به جرأت از مدرنیته به عنوان یک امکان تاریخی محتمل برای چشم انداز ایران آن زمان نام برد. امکانی که سیطره دم افزون استعمار غرب مدرن و البته بحران تاریخی [و تاحدودی استیصالی] که بدان گرفتار آمده بودیم بر ما تحمیل کرده بود. به عبارت دیگر، ظهور مدرنیته به عنوان یک امکان تاریخی غالب برای کشور ما نتیجه مستقیم حضور و نفوذ و سیطره قدرت های استعماری سرمایه داری غرب مدرن در ایران بود. امکانی که عملا از فردای پیروزی فراماسونری های لژ بیداری تحت لوای مشروطه خواهی [۱۳۲۷ ق برابر با ۱۲۸۸ ش] و تسلط آنها بر کشور به یک فعلیت بدل گردید.

فعلیت یافتن مدرنیته در ایران البته امری دفعی نبود اما با به قدرت رسیدن رضاخان قلدر پهلوی دیگر فعلیت یافتن مدرنیته در مسیر بسط تاریخی خود به طور کامل آغاز گردید و مراتبی از یک مدرنیته مقلد وابسته تحت سلطه و پیرامونی [نسبت به کلیت نظام اقتصاد و سیاسیت مدرن در جهان و کانون های اصلی قدرت در آن نظام] در ایران عینیت و بسط و تفصیل یافت.

مدرنیته وقتی به یک فعلیت بدل گردید [فعلیتی که ممکن است در مراتب نازل و یا بالای مدرنتیه باشد، اما به هر حال در ساحت فعلیتی به نام مدرنیته است] دیگر امکان بودن خودش را برای تاریخ و به تبع آن جامعه ما از دست داد. بنابراین به جرأت می توان گفت که امروز در حدود یک قرن است که مدرنیته دیگر یک امکان تاریخی برای امروز و فردای ما نیست بلکه صرفاً یک فعلیت تحقق یافته و به تمامیت رسیده است.

این سخن درستی است که مدرنیته در مقام تحقق امری ذومراتب است، اما در پله اول یا آخر تحقق تاریخی مدرنیته بودن چیزی از حقیقت خروج مدرنیته به عنوان یک امکان در تاریخ ما نمی کاهد البته مدرنیته ای که در ایران محقق شد و گاه از آن تحت عنوان شبه مدرنیته نام برده می شود، یک مدرنیته غرب زده سطحی بود که وابستگی به قطب های اصلی نظام سلطه غرب مدرن و تحت سلطه استکباری قرار داشتن و بحران زدگی دائم و بی عدالتی و استبداد رأی نفوس در ذات آن قرار داشته و دارد. اساساً مدرنیته در قرن نوزدهم [زمانی که به عنوان امکان غالب و محتمل در تاریخ ما حاکم شد] برای جهان و ملل غرب زده و غیرغربی، چشم اندازی جز نحوی مدرنیته درجه سه نگشوده بود و امروز نیز وضع به همین گونه است. این امر محتمل است که یک اجتماع غرب زده مدرنیست در مراتب نظام جهانی سلطه، چند پله بالا برود اما در اوج قله نظام سلطه اقتصادی مدرن قرار داشتن و یا در پله های پایینی آن ایستاده بودن چیزی از ماهیت مدرن و غرب زده بودن آن اجتماع کم نمی کند و یا به آن نمی افزاید. البته در دهه آغازین

قرن بیستم آن هنگام که مدرنیته در ایران [به اجبار و تحمیل] فعلیت یافت، هیچ چشم انداز تاریخی ای جز گرفتار یک مدرنیته تحت سلطه درجه سه و سراپا وابسته بودن برای فعلیت اجتماع مدرن در ایران متصور نبود و امروز نیز همین گونه است.

مدرنیته برای تاریخ غرب یک منجلاب تباهی و ویرانی تمام عیار بود، چه رسد به تاریخ ما ه اگر به حال خود رها می شد و تحت سلطه استعمار مدرن قرار نمی گرفت هرگز مسیر مدرنیته را انتخاب نمی کرد و مدرنیته ای که در آن فعلیت یافت، مطلقاً تحمیلی و از منظر مردم این سرزمین ناخواسته بود.

علی ای حال در وضع کنونی جهان، عالم غرب مدرن و نیز غرب زده های مدرن [در هر درجه و رده ای که قرار دارند اعم از ممالک مدرن مرکزی و کانون های اصلی قدرت سلطهگرانه و یا ممالک درجه دو و سه مدرن که گرفتار اقتصادهای پیرامونی و حاشیه ای هستند و بعضاً در شرایط دشوارتری نسبت به قدرت های مدرن مرکزی به سر می برند] همگی گرفتار بحران انحطاطی [با تقاوت هایی در مرتبه و شئون و حدود و درجات بحران] بوده و در مسیر زوال به سر می برند. در جهان و نیز در ایران، مدرنیته دیگر به عنوان یک امکان تاریخی وجود ندارد و فعلیت آن نیز [در عالم غرب مدرن و در ممالک در غرب زده مدرن هر یک به نحوی از انحاء و به طریقی]] به تمامیت رسیده است.

نظام سلطه استکباری و ساختار اقتصاد بین الملل و وضع تقسیم کار آن نیز به نحوی است که برای اکثریت مطلق کشورهای مدرن دارای اقتصادهای پیرامونی هیچ امکانی جهت ارتقاء رتبه و درجه [در همان محدوده بسته و بحران زده و به تمامیت رسیده عالم مدرن] نیز حتی وجود ندارد. قرار داشتن در ساحت مدرنیته برای کشورهای پیرامونی درجه دو و درجه سه [به ویژه این یکی] توأم است. با تشدید و تعمیق وابستگی همه جانبه به قدرت های مرکزی نظام جهانی سلطه و نفی کامل هر نوع استقلال، از جمله استقلال فرهنگی و سیاسی و در پیش گفتیم که بحران انحطاطی و به بن رسیدن عالم مدرن، امری است که آن دسته از کشورهای غرب مدرن و غرب زده مدرن [که نقش مرکزی را در نظام سلطه اقتصادی بر عهده دارند] و نیز کشورهای دارای اقتصاد پیرامونی [که شامل ممالک غربی مدرن و غرب زده مدرن می گردد] را توأمان در بر می گیرد و صرفاً شامل یکی از دسته ها نمی شود.

در یک تقسیم بندی اجمالی [که شدیداً اعتباری و نسبی و متغیر است و عمدتاً به منظور یک طبقه بندی از وضعیت نظام جهانی به کار می آید] می توان کشورهای گرفتار در عالم مدرن را از منظر اقتصادی به سه دسته تقسیم کرد:

ص: ۱۲۱

۱- کشورهایی که در مرکز نظام اقتصاد سرمایه داری جهانی قرار دارند و آنها را می توان قطب های اصلی نظام سرمایه داری استعماری جهانی دانست، شامل کشورهای آمریکا و آلمان و کانادا و تاحدودی سوئیس و فرانسه و انگلستان [که همگی آنها را مسامحتاً می توان در زمره کشورهای غرب مدرن دانست] و ژاپن [که در زمره ممالک غرب زده مدرن است، اما نقش محوری و مرکزی در نظام اقتصاد سرمایه داری جهانی دارد]، این کشورها را می توان ممالک مدرن درجه اول نامید. قطب های اصلی غارتگری و استعمار و استثمار در مقیاس جهانی در این دسته کشورها قرار دارند. این کشورها را می توان اسکلت اصلی نظام جهانی سلطه اقتصاد استکباری دانست و سرکردگی آنها با شیطان بزرگ (آمریکا) است.

۲- کشورهایی که در لایه بعد از قطب های مرکزی اقتصاد غارتگر جهانی قرار دارند و خود نیز دارای تمایلات استعماری هستند، هرچند که در مجموعه نظام اقتصاد سرمایه داری بین الملل دارای توان و قدرت کشورهای دسته اول نیستند، اینها را می توان ممالک مدرن درجه دو دانست. در میان این کشورها نیز هم جوامع غربی مدرن و هم جوامع غرب زده مدرن وجود دارد. ایتالیا، اسپانیا، استرالیا و شاید تاحدوی روسیه [که همگی را تقریبا و مسامحتا می توان در زمره جوامع غربی مدرن دانست، هرچند فی المثل غرب مدرن نامیدن ایتالیا و روسیه به یکسان، بی تردید امر دشواری است و روسیه به لحاظ تاریخ و پیشینه و خصوصیات فرهنگی شباهت هایی با ممالک غرب زده مدرن دارد] و نیز چین [به عنوان کشوری که مصداق غرب زدگی مدرن است] را می توان در این گروه قرار داد. البته تعداد کشورهای مدرن درجه دو بسیار بیش از اینها است و اسامی سابق الذکر صرفاً به عنوان مثال عنوان گردیده است.

اما کشورهای مدرن درجه سوم نسبت به دو دسته اول در وضعیت حاشیه ای تری در ساختار اقتصاد بین الملل و شرایط بدتری به لحاظ تقسیم کار جهانی قرار دارند. در این طیف کشورها نیز می توان هم ممالک غربی و هم غرب زدده را یافت. اکثریت مطلق کشورهای جهان کنونی به طیف کشورهای مدرن درجه سه تعلق دارند. البته باید تفاوت داشت که ذات نظام اقتصاد جهانی مدرن، استکباری است که تفاوت های میان سه دسته کشور که نام بردیم، عمدتاً در مرتبه وجودی و شئون هر مرتبه در ساخت عالم مدرن است و نه در ذات و ماهیت. اگرچه کشورهای دسته اول، مردمان و منابع طبیعی کشورهای دو دسته دیگر را غارت می کنند و جریان گردش سرمایه عمدتاً و اساساً به نفع کشورهای دسته اول و پس از آن تاحدودی به نفع کشورهای ذدرجه دو و مدرن است؛ اما در کلیت امر همه مردمان این سه دسته اجتماعات در نکبت و پلیدی لجنزار مدرنیته گرفتار و اسیر هستند و در بحران از خودبیگانگی و استبداد رأی

نفوس فردی و جمعی در عالم مدرن و سیطره حیوانیت و انبوه بحران های اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به یکسان گرفتارند و در بن بست انحطاط و ویرانی به سر می برند.

باید توجه داشت که جایگاه کشورها در این دسته بندی سه درجه ای به ویؤه درخصوص اقتصادهای درجه اول و درجه دوم بسیار متغیر است، هرچند که تغییر رتبه کشوری از ممالک درجه سوم به رتبه اول، کاملاً غیرممکن و به رتبه دوم نیز نزدیک به غیرممکن می باشد.

یک نکته مهم دیگر در این دسته بندی سه درجه ای که باید به آن توجه داشت این است که مبنای این درجه بندی، عمدتاً جایگاه کشورها به لحاظ تولید ناخالص ملی و مقیاس های رایجع اقتصاد سرمایه داری بوده است و بالا بودن تولید ناخالص ملی در یک کشور لزوماً به معنای رفاه و آبادانی مردمان و سرزمین آن کشور نیست، زیرا در اکثریت مطلق موارد، سود و درآمد حاصل از این تولید ناخالص ملی و به اصطلاح رشد اقتصادی به جیب طبقه سرمایه دار آن کشور می رود و اکثریت مردم از آن بی بهره هستند. بنابراین قرار داشتن ردیف کشورهای مدرن درجه دو برای مردم آن کشور لزوماً به معنای رفاه بیشتر نسبت به مردم کشوری که در ردیف کشورهای درجه سه مدرن قرار دارد، نمی باشد. به عنوان یک مثال واضح به جایگاه هندوستان و یا تایلند با نرخ رشد بالای اقتصادی و میزان رفاه مردم آنها در مقایسه با مثلاً کشور خودمان [که اگرچه با پیروزی انقلاب اسلامی، عبور تاریخی از غرب زدگی مدرن را آغاز کرده است اما هنوز در وجه اقتصادی در کشمکش با اقتصاد مدرن سرمایه سالار قرار دارد و عبور نهایی از سرمایه داری مدرن درجه سه غرب زده صورت نگرفته است] توجه کنید. تولید ناخالص بالای هند و یا نرخ رشد اقتصادی تایلند و فیلیپین به هیچ روی به معنای رفاه اقتصادی مردم آن کشورها در مقایسه با کشور ما نبوده و نیست و کاملاً به عکس، درصد رفاه اقتصادی مردم در ایران بالاتر از هندوستان یا تایلند و فیلیپین قرار دارد و این امر برمی گردد به نحوه توزیع درآمدهای ناشی از رشد تولید ناخالص ملی و برخی پارامترهای دیگر اقتصادی که فعلاً مجال بحث آنها وجود ندارد.

بن بست مدرنیته در ایران و گشایش امکان تاریخی با ظهور انقلاب اسلامی

با ظهور انقلاب اسلامی در ایران، بن بست تاریخی ای که جامعه ما به جهت اسارت در ساحت مدرنیته در آن گرفتار آمده بود، به پایان رسید و یک امکان تاریخی در برابر ما گشوده شد: برگزیدن سلوک به سمت چشم انداز ایدآل های

اسلامی از طریق تأسیس یک نظام حکومتی دینی و پی افکندن جامعه ولایی دوران گذار که گام مقدماتی در افق ظهور و پیدایی عالم اسلامی است. ظهور عالم اسلامی در ساحت دوران گذار به معنای آغاز نسخ عالم مدرن در ایران و جهان می باشد. اگرچه این پروسه انحطاط و نهایتاً زوال و انقراض مدرنیته و به موازات آن طلوع آغازین عالم اسلامی در ساحت دوران گذار و پس از آن تحکیم و نهایتاً شکوفایی آن، امری است که شاید دهه ها و چه بسا سده ها به طول انجامد و این سنت تاریخ است و در ادوار تاریخی ماقبل مدرن در شرق و غرب تاریخی- فرهنگی این سنت حرکت تدریجی و عبور از مراحل و فازهای مختلف وجود داشته است. به عنوان یک نمونه می توان به مراحل ظهور و بسط عالم غرب مدرن توجه کرد که اولین طلیعه ظهور آن در حدود ۱۳۵۰ میلادی آغاز گردید و تا حدود ۱۶۰۰ میلادی، فاز اول ظهور و تأسیس عالم مدرن در ساحت دوران گذار تداوم یافت و در مرحله بعدی، از حدود قرن هفدهم عبور از دوران گذار با قدم گذاشتن غرب مدرن به فاز تحکیم آغاز شد و در مراحل بعدی بسط و امتداد یافت.

با انقلاب اسلامی ایران نیز دوران گذار از عالم غرب مدرن و غرب زدگی مدرن در جهان و ایران آغاز گردیده است. هرچند که این دوران گذار احتمال دارد که مدت زیادی به طول انجامد. اما به هر حال با ورود سیاره زمین به مرحله گذار تاریخی از مدرنیته، طلیعه تأسیس یک عالم دینی در افق ظاهر گردیده است. هرچند که تا سپری شدن دوران گذار و تحکیم عالم اسلامی زمان احتمالاً طولانی ای را باید با کشمکش با طرفداران و مدافعان غرب و غرب زدگی مدرن در ایران و جهان به سر برد.

اما به هر حال با ظهور انقلاب اسلامی ایران، امکان تاریخی رهایی از بن بست مدرنیته دارد تدریجاً فعلیت می یابد. در ایران پس از انقلاب اسلامی و در این دوران گذار، تأسیس حکومت اسلامی گام نخست از مجموعه حرکت ها به منظور تأسیس مدینه ولایی دوران گذار است، بی تردید ره آموز این مدینه ولایی دوران گذار همان مشهورات مدرنیستی و اومانیستی روشنفکرانه نمی باشند. تحولی که در پی انقلاب دینی در نسبت بشر با عالم و با خود رخ داده است، باید که به زبان خودآگاهی جمعی ترجمه گردد و در هیأت مجموعه ای از اندیشه ها و الگوها و مفاهیم راهنما در قلمروهای مختلف [از مفهوم علم و اقتصاد و نظام تکنیک گرفه تا سیاست و مدنیت و فرهنگ و تعلیم و تربیت و اخلاقیات و...] در خدمت تأسیس مدینه ولایی دوران گذار و بسط عالم دینی و نهایتاً فرا رفتن از ساحت دوران گذار

به ساحت تحکیم عالم دینی [در یک پروسه طولانی مدت زمانی و در پی یک حرکت تدریجی و گسترده یابنده توأم با فراز و فرودها] به کار آید.

یکی از مفاهیمی که در تکوین مدینه ولایی دوران گذار نقش به سزایی در مقام راهنما و ره آموز دارد، تعریف اسلامی- ایرانی پیشرفت یا به عبارت دیگر الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت است که بحث ضرورت تدوین آن با عنایت مقام عظمای ولایت فعلیت یگرفته است. مفهوم پیشرفت در تفکر اسلامی و آن گونه که باید چونان الگو و نقشه جامعی راهنمای حرکت مردم ما باشد از وجوه مختلفی تشکیل شده و سطوح و شئون متعددی دارد. بحث مربوط به طراحی یک مدل اقتصادی متناسب با مدینه ولایی دوران گذار [که قطعاً باید الهام گرفته از آموزه های اسلامی و مبتنی بر تعالیم نجات بخش کتاب و سنت باشد] یکی از ارکان مفهوم جامعه الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت است [که البته آن گونه که رهبر حکیم انقلاب اسلامی فرمودند باید همراه پیشرفت در عرصه های معنوی و فکری و علمی مطرح گردد] که جای بحث مستوفایی برای آن وجود دارد.

آنچه در ادامه این جستار ارائه می شود، بیان رئوس اصلی یک مدل اقتصادی پیشنهادی برای جامعه ولایی دوران گذار است که می تواند در چارچوب الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت به عنوان یک رکن مطرح شود. نام این الگوی اقتصادی [که رئوس اصلی آن به صورت اجمالی و فهرست وار بیان می گردد] را می توان اقتصاد عدالت محور معنویت گرای دوران گذار یا به طول خلاصه اقتصاد دوران گذار نامید.

دو نکته مهم درخصوص این الگوی اقتصاد دوران گذار که باید به آن توجه کرد، این است که اولاً ـ این الگوی اقتصادی با توجه به شرایط خاص ایران امروز [که در آغاز راه کوشش برای عبور از غرب زدگی مدرن قرار داشته و در مجموع هنوز گرفتار شئون و وجوه مختلف سیطره سیستم جهنمی غرب زدگی مدرن است] و نیز شرایط بین المللی تدوین شده است و اگرچه منبع الهام آن، آموزه های اصیل اسلامی است، اما چون هنوز عالم اسلامی از فاز دوران گذار عبور نکرده و به تأسیس و تحکیم نرسیده است، این الگوی اقتصادی را نیز نمی توان مدل اقتصاد اسلامی دانست و صرفاً یک مدل پیشنهادی برای قرار گرفتن در ساختار مدینه ولایی دوران گذار و چارچوب الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت است و نه چیزی بیشتر.

ثانیاً، این الگوی اقتصادی دوران گذار معطوف به وضع کنونی عالم و موقعیت خاص تاریخی فعلی ایران است و این امکان و احتمال وجود دارد که با تغییر وضع در جهان و یا داخل کشور [و یا هر دو] برخی مؤلفه ها و عناصر این

الگو تغییر یابـد، هرچنـد که روح آن که همانـا، داشـتن صـبغه معنوی و عـدالت محورانه و بهره گیری از آموزه هـای اسـلامی جهت تدوین آن است، بلاتغییر باقی می ماند.

الگوی اقتصاد دوران گذار [که صـرفا به بیان فهرست وار و اجمالی رئوس اصـلی آن می پردازیـم] بدین منظور تدوین گردیده است تا به عنوان یک مدل پیشـنهادی در مقطع کنونی دوران گذار، راهنمایی جهت عبور از سـیطره سیسـتم سـرمایه سالاری و سرمایه داری استعمارساخته و پیرامونی، وابسته ایران در مسیر تحقق قسط و عدل دینی و یا حداقل نزدیک تر شدن بیشتر به آن باشـد و چنـان که در پیش گفـتیم، بـا تـوجه به حـف مبـانی آن، خصـیصه ای سـیال دارد و متعلـق به دوران گـذار بـا تـوجه به اقتضائات کنونی وضع ایران و جهان است و داعیه ای بی شاز یک الگوی پیشنهادی ندارد.

بیان فهرست وار و اجمالی اصولی الگوی اقتصاد دوران گذار برای ایران امروز

برای تدوین الگوی اقتصاد دوران گذار باید به چند نکته مهم توجه کرد:

اولاً، هر تئوری اقتصادی ای که ارائه می شود حتماً باید مبتنی بر آموزه های اسلامی و منطبق با چارچوب ها و حدود و ضوابط و تعالیم کتاب و عترت باشـد و به هیچ روی منبع و مبنایی جز آموزه ها اسـلامی نداشـته باشد. البته پ س از رجوع به کتاب و سنت و در مسـیر تـدوین الگوی اقتصادی و در ذیل تعالیم کتاب و سـنت، باید به میراث عظیم و گنیجنه بی همتای فقه شـیعه و اجتهـادات و اسـتنباطات فقهـای عظیم الشـأن شـیعی توجه کرد و در پی آن از برخی وجوه مواریت حکمت و فسـفه و کلاـم و عرفان نیز بهره گرفت.

ثانیاً، در تـدوین الگوی اقتصادی دوران گـذار باید به اصل تعیین کننده و بسـیار مهم حفظ نظام و اینکه حفظ نظام و ولایت فقیه از اوجب واجبات است حتماً توجه کرد و الگوی مورد نظر را به نحوی طراحی کرد که در این مسیر، مفید و مؤثر باشد.

ثالثاً، در تدوین الگوی اقتصاد دوران گذار باید به جهت گیری عدالت طلبانه الگو و اینکه تحقق عدالت اجتماعی در حد توان و مقـدورات، یکی از وظـایف مهم حکـومت اسـلامی است تـوجه داشت. رابعـاً، جهت تـدوین الگوی مورد نظر بایـد حتمـاً به اقتضائات و ظرفیت ها و شـرایط خاص کنونی ایران در دوران گـذار نیز توجه نمود و رئوس مـدل مورد نظر را با عطف به آنها تدوین کرد.

رئوس اصلی مؤلفه های اقتصاد دوران گذار در یک بیان اجمالی و فهرست وار بدین قرار می باشد:

* اقتصادی با جهت گیری در مسیر عبور از سیطره هر نوع سرمایه سالاری و مناسبات سرمایه دارانه، این کار از طریق امحاء تمامیت سرمایه داری بزرگ [به ویژه بخش مدرنیست- سکولار آن] و زوال مالکیت های بزرگ کلان سرمایه دارانه خصوصی [علیالخصوص در بخش های مربوط به ویژه خواران سکولار] و تجزیه آنها به سمت مالکیت های کوچک مردمی امکان پذیر می گردد. وجه غالب جریان کلان سرمایه داری در ایران امروز صبغه لیبرال- سکولاریستی دارد و حذف و یا حتی تحت فشار قرار دادن اقتصادی این جریان قطعاً به نفع تحکیم اقتدار سیاسی نظام اسلامی نیز می باشد.

حضرت امام خمینی(ره) درخصوص مخالفت اسلام با مدل اقتصاد سرمایه داری می گویند: «اینها می دیدند که اگر اسلام را به آن نحو بخواهند ارائه بدهند، به آن طوری که اهل بیت می خواهند ارائه بدهند، اینها ارائه بدهند، خوب، نمی توانند دیگر کاخ داشته باشند و آن مسائل. مردم در آن کوخ ها باشند و آنها در آن کاخ های باعظمت باشند، که بعد از اینکه بعضی شان مردند، طلاهایشان را با کلنگ می شکستند و تقسیم می کردند، اسلام یک همچو عنوان سرمایه داری به آن معنایی که هست نمی پذیرد، اسلام قواعد دارد. آنها هم نمی خواستند آنطور باشد.»

حضرت امام راحل(ره) همچنین درخصوص حق ولی فقیه در محدود کردن دامنه مالکیت ها در صورتی که آنها را خلاف صلاح مسلمین و اسلام بداند، می فرمایند: «اسلام با مستمندان بیشتر آشنایی دارد تا با اشخاصی که [ثروتمند] هستند. آن اشخاص هم اموالشان همان طوری که گفتید، این اموال بسیار، مجتمع از راه مشروع نیست، اسلام این طور اموال را به رسمیت نمی شناسد و در اسلام اموال، مشروع و محدود به حدودی است و زاید بر این معنا ما اگر فرض بکنیم که یک کسی اموالی هم دارد که خیر، اموالش هم مشروع است، لکن اموال طوری است که حاکم شرع، فقیه، ولی امر تشخیص داد که این به این قدر که هست نباید این قدر باشد، برای مصالح مسلمین او می تواند قبض کند و تصاحب کند. و یکی از چیزهایی که مرتب بر ولایت فقیه است و مع الأسف این روشنفکرهای ما نمی فهمند که ولایت فقیه یعنی چه، یکیش هم تحدید این امور است. مالکیت را در عین حال که شارع مقد، محترم شمرده است، لکن ولی امر می تواند همین مالکیت محدودی که ببیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است، همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی و با حکم فقیه از او مصادره بشود.»(۱)

حضرت امام راحل(ره) در بیانی دیگر چنین می فرمایند:

ص: ۱۲۷

۱- حضرت امام خمینی(ره)، روح الله/ اقتصاد در اندیشه امام خمینی(س)- مؤسسه چاپ و نشر عروج/۱۳۸۷/ص۱۴

«یکی از اموری که لازم به توصیه و تذکر است، آن است که اسلام نه با سرمایه داری ظالمان و بیحساب و محروم کننده تودههای تحت ستم و مظلوم موافق است، بلکه آن را به طور جدی در کتاب و سنت محکوم می کند و مخالف عدالت اجتماعی می داند... و نه رژیمی مانند رژیم کمونیسم و مارکسیستم لنینیسم است که با مالکیت فردی مخالف و قائل به اشتراک می باشند... بلکه اسلام یک رژیم معتدل با شناخت مالکیت و احترام به آن به نحو محدود در پیدا شدن مالکیت و مصرف، که اگر به حق به آن عمل شود چرخ های اقتصاد سالم به راه می افتد و عدالت اجتماعی، که لازمه یک رژیم سالم است تحقق می یابد.»(۱)

شهید مطهری در بخشی از یادداشت هایشان در نقد سرمایه داری و صدور حکم اعدام این نظام جبار چنین می نویسد:

«در نظام های سرمایه داری، شرکت های بزرگ وجود دارد به حدی که سرمایه بعضی از آنها با خزانه بعضی ممالک بزرگ برابری می کند... این شرکت ها از وجهه نظر اسلامی مجموعه ای از مظالم و گناهان است. اینها غالباً براساس احتکار، تحکم در نرخ ها، آزادی در تعیین مزد کارگران و قرار دادن ربا با رنگ ثابت معاملات مالی خود قرار گرفته اند. جهان از این شرکت ها به تنگ آمده است... اسلام جرایم اقتصادی که با آنها می جنگد، بیان کرده است. در میان آنها ربا و احتکار و اغتصاب را ذکر کرده است، اینها نشانه های اولیه نظام سرمایه داری آزاد است. علیهذا چگونه ممکن است این نظام باقی باشد و اسلام هم باقی باشد؟ اگر بنا باشد که عوعو سگ و فریاد گرگ را تحریم کنیم، راه مستقیم این است که خود سگ و گرگ را از بین ببریم، والا تا آنها هستند فریاد می کنند.

همانا نظاماتی که به چهره انسانیت عوعو می کند و راه را بر آن میگیرد و چنگال های خود را در آن فرو برده است همین نظام های سرمایه داری است که روزی مردم و مصالح عمومی را احتکار کرده و توده ها و کارگرها را تحقیر کرده و به حساب نمی آورند و به زور بر اموال تسلط پیدا کرده اند و زمین را از فساد پر کرده اند. آنگاه که حکم اعدام این نظام جبار صادر شد باید گفت مردم حقیقتاً دعوت دین خدا را استجابت کرده اند و تسلیم مأموریت های عادلانه آن شده اند.»

در جایی دیگر، استاد مطهری، ربا را عصب حیاتی مالی نظام سرمایه داری می دانند. ایشان چنین می نویسند:

«ربا عصب حیات مالی حاضر و رکن سرمایه داری است. دین از آن جهت از صحنه حیات اقتصادی رانده شده است که نظام ربوی سرمایه داری باقی بماند.»(۲)

استاد شهید درخصوص مصادره اموالی که از راهی غیر از کار به دست آمده باشد چنین می نویسد:

ص: ۱۲۸

۱- حضرت امام خمینی(ره)، روح الله/ اقتصاد در اندیشه امام خمینی(س)- مؤسسه چاپ و نشر عروج/۱۳۸۷/ص ۱۵

۲- شهید مطهری، مرتضی/ یادداشت های استاد مطهری/ جلد چهارم از بخش الفبایی حرف: د،ذ،ر/ انتشارات صدرا/ ۱۳۸۵/ ص ۲۸۰

«ما قبلاً گفتیم کار بایـد اساس منفعت و امنیاز و تفوق بوده باشد. شـرعاً مانعی نیست که اموالی که از غیر این راه ه دست آمده مصـادره شود... رهـا کردن بیچارگـان در چنگـال ربـاخواران و واگذاشـتن صاحبـان سـرمایه کوچک در اختیار سـرمایه داران بزرگ حرام است... آیا این عیب است بر مجتمعات بشـری که نظام اقتصادی خود را احیاء کنند دور از سـرمایه هایی که جز با رباخواری کار نمی کنند؟»(۱)

استاد مطهری در جایی دیگر چنین مرقوم فرموده اند:

«درآمد مشـروع از نظر اسـلام یعنی درآمدی که از طرفی محصول فعالیت شـخص باشد یا لااقل جنبه استثمار نداشته باشد و از طرف دیگر از لحاظ مصـرف، قابلیت مصـرف شدن مشـروع و مقید داشـته باشد و به اصـطلاح فقهاء جنس مورد معامله دارای «منفعت محلله مقصوده» باشد به عبارت سوسیالیست ها هدفل منافع اجتماع باشد نه پر کردن جیب شخص»(۲)

استاد شهید همچنین نوشته اند:

«ملی کردن سرمایه ها راه درآمد نامشروع را بر عهده ای می بندد»(۳)

به نظر می رسد نفی سـرمایه داری به عنوان یک نظام حاکم و تجزیه سـرمایه کلان سـرمایه داران بزرگ به نفع تولیدکنندگان توزیع کننـدگان کوچک که در مـدار سـرمایه داری قرار ندارنـد، زمینه ساز اصـلی تحقق عدالت اجتماعی و نیز ثبات و امنیت نظـام ولایـت فقیه است. فراموش نکنیم که در فتنه سیاه ۱۳۸۸ تقریباً همه طبقه سرمایه دار ایران به حمـایت از فتنه لیـبرال—سکولاریست در مقابل انقلاب، نظام و توده های حزب الله قرار گرفتند.

خارج شـدن از مـدار سیطره نظام سـرمایه داری پیرامونی- وابسـته [که ذاتاً سـکولاریست است] بی تردیـد خطر قدرت گرفتن لیبرال- سـکولارها و جریان سازماندهنـده و هدایتگر جنگ نرم را از پی خود دارد. با وجود غلبه سـرمایه داری لیبرال به عنوان یک نظام اقتصادی، عدالت اجتماعی به هیچ روی امکان تحقق ندارد. در حالی که رهبر حکیم انقلاب اسـلامی، حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای، اسـتقرار عدالت اجتماعی را فوری ترین هدف تشـکیل نظام اسـلامی دانسته اند. عین فرمایشات مقام عظمای ولایت [که به عنوان یک مطالبه جدی از مسئولین اجرایی و تقنینی و قضایی مسئولین مطرح است] چنین می باشد:

«فوری ترین هدف تشکل نظام اسلامی، استقرار عدالت اجتماعی و قسط اسلامی است. قیام پیامبران خدا و نزول کتاب و میزان الهی برای همین بود که مردم از فشار ظلم و تبعیض و تحمیل نجات یافته، در سایه قسط و عدل زندگی کنند

۱- شـهید مطهری، مرتضـی/ یادداشت های اسـتاد مطهری/ جلد چهارم از بخش الفبایی حرف: د،ذ،ر/ انتشارات صدرا/ ۱۳۸۵/ صص ۲۸۳ و ۲۸۴

۲- شهید مطهری، مرتضی/ نظری به نظام اقتصادی اسلام/ انتشارات صدرا/ ۱۳۶۸/ ص ۲۶

۳- شهید مطهری، مرتضی/ نظری به نظام اقتصادی اسلام/ انتشارات صدرا/ ۱۳۶۸/ ص ۱۴۹

و در پرتو آن نظام عادلانه، به کمالات انسانی نایل آیند. دعوت به نظام اسلامی، منهای اعتصادی راسخ و عملی پیگیر در راه عدالت اجتماعی، دعوتی ناقص و بلکه غلط و دروغ است.»(۱)

تحقق عدالت اجتماعی بدون عبور از فضای سیطره ظالمانه و استبدادی و خفقان آلود نظام سرمایه داری مدرنیستی [اعم از غربی یا غرب زده] امکان پدیر نمی باشد.

یکی از ارکان مهم سلوک در مسیر رهایی از سیطره سرمایه داری نئولیبرال استعمار ساخته، مقابله جدی با سرمایه بزرگ و امحاء آن از طریق تجزیه آن در هیأت واحدهای کوچک تولیدی و توزیعی و خدماتی غیرسرمایه دارانه است. در مواردی نیز که وجود صورت متراکم- سرمایه ضروری است [مثل صنایع سنگین، فعالیت در قلمروهایی نظیر خانه سازی انبوه یا راهسازی، پروژه های نیازمند سرمایه گذاری بزرگ و نظایر اینها] اداره این مجتمع ها یا باید به صورت تعاونی باشد و یا توسط شبکه های اقتصادی حکومتی [وابسته به نظام اسلامی و نه الزاماً دولتی نظیر برخی قلمروهای فعالیت های بزرگ و سرمایه بر اقتصادی که مدیریت و اجرای آنها فی المثل بر عهده سپاه پاسداران قرار گرفته است] انجام شود و به هر حال در مجموع به نحوی باشد که مانع از شکل گیری یک قطب کلان سرمایه دار خصوصی طبعاً سکولاریست گردد.

* قرار دادن کنترل مواضع حیاتی اقتصاد در اختیار حکومت و به ویژه نهادهایی که می توانند موجب بسط اراده ولایی در اقتصاد گردند.

* رعایت اصل تقدم مصالح انسانیت بر منافع فرد و جمع در تصمیم گیری های اقتصادی- مصالح انسانیت بارزترین بروز و ظهور خود را در تعالیم شریعت و اخلاق اسلامی ظاهر کرده است. بنابراین در تصمیمگیری های اقتصادی، رعایت نکات معنوی و اخلاقی مربوط به پرورش فطرت انسان و کمال او بر منفعت طلبی های فردی و جمعی تقدم دارد. هرچند که در تزاحم میان منفعت فرد و جمع اگر قرار بر انتخاب باشد، تقدم با منافع جمع است.

* دور شدن هرچه بیشتر از مسیر انطباق با دنیای سرمایه سالاری و تبعیت از استانداردهای بین المللی و یا شرکت در مسابقه صدور کالا-و رقابت برپایه منطبق اقتصاد سرمایه داری نئولیبرال جهانی؛ و در مقابل آن معطوف کردن توجه به رفع نیازهای داخلی و تولید در جهت توزیع عادلانه و ایجاد حداقلهای مناسب معیشتی با توجه به معیارهای فرهنگ اسلامی و نیازها و مقتضیات بومی

۱- حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای/حدیث ولایت/ جلد ۴/ ص ۲۵۴/ به نقل از میرباقری، سید مهدی- معلمی، عباس/ پاسخی به پرسش های محرم جمهوری فحر ولایت/ ۱۳۸۸/ ص ۱۷

* انجام اصلاحات گسترده و جدی به منظور تقویت بنیه اقتصاد کشاورزی و تبدیل کشاورزی به یک رکن مهم اقتصاد کشور با محوریت مالکیت فردی و فعالیت دهقانان به عبارت دیگر، تقویت اقتصاد کشاورزی در مسیر تأمین بخش مهمی از نیازهای اقتصادی کشور و خودکفایی هرچه بیشتر و روزافزون از طاریق محوریت بخشیدن به بخش کشاورزی به عنوان محور اصلی اقتصاد تولیدی کشور امام راحل در این خصوص می فرمایند:

«اگر مملکت شما در اقتصاد نجات پیدا نکند، وابستگی اقتصادی داشته باشد، همه جور وابستگی ها به دنبالش می آید. وابستگی سیاسی هم ما پیدا می کنیم. وابستگی نظامی هم پیدا می کنیم... خدا زمین به ما داده، آب هم به ما داده، زمین های زیاد، زمین های موات زیاد، آبهای هرزبرو، شط کارون همین طوری دارد هرز می رود، یا زمین های اطرافش هم همین طور مانده است زمین. باید همه دست به دست هم بدهند، و کار، کار الهی است، کاری است که عبادت است امروز، اطاعت امر خداست امروز کشاورزی، و باید این کشاورزی را تقویت کرد. هرکس هر جور می تواند باید تقویت بکند، به طوری که انشاءالله ما از این گرفتاری خارج بشویم»(۱)

یا در موردی دیگر چنین می فرمایند: «باید شماهایی که، مردمی که مشغول کشاورزی بودند، باز هم مشغول باشند. کسانی که پیشتر به واسطه مشکلاتی که برایشان ایجاد شده بود، نمی توانستند عمل بکنند، حالا عمل کنند، دولت هم لازم است که پشتیبانی کند از کشاورزها، همراهی کند با آنها، هم آنها مشغول باشند، و هم دولت تا اینکه راجع به کشاورزی که یکی از امور همه مملکت ماست و ما باید صادر کنیم محصولات خودمان را به خارج- اینطور نباشد که ما باز هم گرفتار باشیم، و دستمان پیش خارجی ها برای اینکه نان به ما بدهید... ما باید خودکفا بشویم در همه چیز، من جمله در قضیه کشاورزی، ایران یک مملکتی است که کشاورزی او کشاورزی غنی ای باید باشد»(۲)

به عبارت دیگر باید گفت که ساختار اقتصاد دوران گذار ایران باید به گونه ای سامان یابد که در محورهای اصلی تولیدی خود، کشاورزی را به عنوان محور اصلی قرار بدهد. رشد اقتصاد کشاورزی در کشور باید مبتنی بر مالکیت های کوچک و فردی روستایی دهقان و خانواده اش باشد و نه به شیوه غلط کشاورزی مبتنی بر مالکیت اشتراک سوسیالیستی و نیز به شیوه غلبه شرکت های کلان سرمایه داری در عرصه کشاورزی که عملاً دهقان را به کارگر مزدبگیر شرکت های کشت و صنعت و یا بدهکار و مقروض به بانک ها و... تبدیل می نماید. در این مسیر وظیفه نهادهای حکومتی و دولتی حمایت گسترده از ررشد کشاورزی مبتنی بر مالکیت های کوچک و تولید

۱- حضرت امام خمینی(ره)، روح الله/ امام خمینی، دولت و اقتصاد/ میثم موسایی/ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)/ ۱۳۸۶/ ص ۲۸۱، ۲۸۲

۲- حضرت امام خمینی(ره)، روح الله/ امام خمینی، دولت و اقتصاد/ میثم موسایی/ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)/ ۱۳۸۶/ صص ۲۸۳ و ۲۸۴

کوچک است. فراموش نکنیم که قرن های متوالی [قبل از آغاز سیطره شوم غربزدگی مدرن بر ایران] همین اقتصاد کشاورزی خرده مالکی و تولید کوچک دهقانی تضمین کننده خودکفایی اقتصادی ما بوده است.

* محور دوم رشد اقتصادی در مدل اقتصاد دوران گذار، تکیه و تأکید و محوریت دادن به گسترش صنایع سبک و دستی و محلی [که بیشتر کاربراست و کمتر سرمایه بر] است که هدف اصلی فعالیت آنها، رفع نیازهای اصیل و حقیقی معاش مردمان این سرزمین است و نه همگامی با استانداردهای بین المللی موفقیت تکنولوژیک

گسترش صنایع کوچک و سبک و محلی و بعضاً دستی به علت ماهیت غیرمتکاثر خود و نیز به این دلیل که محور آن انجام کار توسط فرد انسانی است، اولاً خارج از مدار سرمایه سالاری و سرمایه داری قرار می گیرد و ثانیاً به دلیل همین خصیصه، از میزان وابستگی اقتصاد ایران به نظام اقتصاد سرمایه داری بین الملل تاحدود زیادی میکاهد.

نکته بسیار مهم دیگر درخصوص توجه محوری به صنایع سبک و دستی و محلی و نوع صنایع کوچک عمدتاً متکی بر کار فردی انسانی این است که رشد و گسترش این نوع صنایع به عنوان یک محور استراتژیک در اقتصاد دوران گذار، زمینه را برای تأسیس صناعت معنوی دوران گذار [که تأسیس آن بی تردید حکایتگر آغاز یک انقلاب فنی و علمی بزرگ و مؤیدی دیگر بر ظهور و طلیعه عالم اسلامی در ساحت دوران گذار است] فراهم می کند.

صبغه غیرماشینی و کمتر مکانیکی این صنایع، همچنین موجب کاستن از فشار رنج آور ازخود بیگانگی ناشی از کار کردن با تکنولوژی سرد و خشن مدرن می کردد. در عین حال که کلیت سیر و حرکت آن خارج از چرخه سرمایه و تکاثر قرار دارد.

اساساً قرار داشتن در چارچوب نظام تکنیک مدرن، حتی اگر مترادف با صنعتی شدن به اصطلاح توسعه یافته [مثلاً به شیوه برزیل و کره جنوبی و هندوستان و مالزی و حتی کشورهایی نظیر چک و لهستان] باشد، در ذات خود وابستگی و اسارت به نظام سرمایه داری جهانی و لزم گردن نهادن به نحوه تقسیم کار و قواعد ساختار اقتصاد نظام سلطه استکباری را در پی دارد. به گونه ای که از سال های دهه ۱۹۸۰ م اساساً در ساختار تقسیم کار دول استکباری بنا به عللی که ریشه در منافع و سودجویی آن دولت ها دارد، صنعتی کردن بعضی کشورهای مدرن درجه سه در برنامه استراتژیک کاست صهیونیست- ماسونی حاکمان پنهان جهانی قرار گرفته است، زیرا به قول پاتریک کلاسون، صنعتی شدن کشورهای جهان سوم را هرچه محکم تر با نظام امپریالیزم جهانی پیوند می دهد»(۱)

ص: ۱۳۲

۱- کلاسون، پاتریک/ جهانی شدن سرمایه و انباشت آن در ایران و عراق/ پیروز الف/ نشر تندر/ ۱۳۵۹/ ص ۲۸

البته این سخن به معنای انکار ضرورت و لزوم در پیشگیری سیاست صنعتی سازی در برخی قلمروهای مهم و لازم و استراتژیک نیست، بلکه بیشتر به معنای توجه دادن به اقتضائات و توابع و تعیین وزن و جایگاه محور توسعه صنعتی [به عنوان محور سوم و پس از محورهای رشد کشاورزی و رشد صنایع کوچک و سبک و دستی] و چرایی قرار دادن آن در محور سوم می باشد.

* محور سوم رشد اقتصادی در الگوی اقتصادی دوران گذار، توسعه صنایع زیربنایی و سنگین و بسیار پیشرفته در قلمرو صنایع دفاعی و پس از آن سرمایه گذاری صرفا در حد نیاز و ضرورت در برخی قلمروهای مورد احتیاج مثل نفت و گاز و امور و حوزههایی چون: شبکه های برق و سدسازی و... [باز هم تأکید می شود صرفاً در قلمروهای ضروری، آن هم در حد رفع نیاز] و کنترل هدایت صنایع موجود در صورت وجود نیاز به آنها می باشد. به نظر می رسد جز تکیه کردن بر سرمایه گذاری سنگین و مدرن در قلمرو صنایع دفاعی [به منظور رسیدن به خودکفایی و صیانت از کیان نظام و انقلاب و عزت ملی] و تاحدودی نیز توجه به رشد برخی صنایع ضروری و مورد نیاز، معطوف کردن کانون رشد اقتصادی کشور به قلمرو صنعت و تکنولوژی مدرنی که استکبار حاضر به در اختیار دیگر کشورها قرار دادن آن است، امری اشتباه است. البته عطف توجه به دستیابی به تکنولوژی هسته ای و برخی تکنولوژی هایی که می تواند ضامن بقاء و تداوم حیات نظام و حفظ استقلال کشور باشد، امری است که در ضرورت توجه فوق العاده و بسیار زیاد به آن نمی توان شک کرد و از قاعده ای که در سطور قبل درخصوص رشد صنعتی محدود مطرح کردیم، کاملاً مستثنا است.

* یک محور دیگر گسترش توزیع غیرانحصاری و مردمی از طریق تکیه بر توزیع کوچک و شکستن انحصار توزیع توسط اشخاص متمکن و مرفه سرمایه دار است. به این تربیت هم امر مشارکت مردمی در حوزه توزیع محقق می گردد و هم نظام توزیع کوچک متکی بر مالکیت های غیرمسرمایه دارانه فلذا غیرانصحاری محوریت پیدا می کند و نظام توزیع کشور نیز از مدار سرمایه سالاری خارج می شود. البتته طبیعی است که دولت و دیگر نهادهای حکومتی در صورت پیدایی احساس کمبود و خلأ در نظام توزیع کشور، می توانند مستقیماً فعال شده و در امر توزیع [به ویژه اگر خطر فعالیت واسطه ها جدی شود] دخالت نموده و حضور یابند و بخش هایی از امر توزیع را بر عهده گیرند.

حضرت امام راحل(ره) درخصوص فعال کردن نیروهای مردمی در حوزه های مختلف اقتصادی و شکستن طلسم انحصار در تجارت داخل و خارج چنین می فرمایند:

«استفاده از نیروهای عظیم مردمی در بازسازی و سازندگی و بها دادن به مؤمنین انقلاب خصوصاً جهبه رفتارها و توسعه حضور مردم در کشاورزی و صنعت و تجارت و باسازی شهرهای تخریب شده و شکستن طلسم انحصار در تجارت داخل و خارج به افراد خاص متمکن و مرفه و بسط آن به توده های مردم و جامعه»(۱)

به نظر می رسد آنچه مدنظر امام راحل و نیز مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه ای است، این نکته است که با گسترش تولید و توزیع در مقیاس مردمی و توده ای [که لاجرم بخش اصلی آن تولید و تجارت کوچک خواهد بود]. مرکز ثقل اقتصاد از سرمایه بزرگ به سمت اقتصاد مبتنی بر صناعت و تجارت کوچک تغییر جهت بدهد.

البته به این نکته مهم باید توجه کرد که کوشش درخصوص گسترش دامنه حضور و فعالیت و ایفای نقش مالکیت های کوچک خصوصی در قلمرو توزیع به هیچ روی نافی ضرورت برقراری نظارت حکومتی بر تجارت خارجی نمی باشد. البته امر نظارت حکومت بر توزیع و تجارت خارجی با امر دخالت دولت در بر عهده گرفتن امر توزیع و تجارت خارجی، آن هم به صورت مستقیم و انحصاری ماهیتاً تفاوت دارد و مقصود ما از نظارت حکومتی بر تجارت خارجی، دخالت دولت در بر عهده گرفتن امر تجارت خارجی به صورت مستقیم و انحصاری نمی باشد. جهت گیری نظارت حکومتی بر تجارت خارجی معطوف به حفظ و تعمیق سمت و سوی کلی عدالت طلبانه اقتصاد و تأمین رفاه سازگار با مقتضیات بومی در همه سطوح جامعه می باشد.

* در اولویت قرار دادن تأمین نیازهای غذایی و بهداشتی و پرروشی حقیقی و اصیل مردم در برنامه ریزی های اقتصادی به جای سمت گیری به سوی توسعه صنایع و تکنولوژی هایی که بازدهی مستقیم و مشخص در تأمین نیازهای اصیل و حقیقی اکثریت مردم کشور ندارند و صرفاً به سمت جهش هایی کاذب و مقطعی بی بنیاد و یا ارضاء و نیازهای غیرحقیقی ناشی از فرهنگ مصرف زدگی اقشار و طبقات مرفه جامعه هدف گذاری شده اند.

* یکی از مشخصه های اقتصاد دوران گذار حرکت مداوم و مستمر و روزافزون به سوی شاخص های عدالت اقتصادی- اجتماعی است. شاخص های عدالت اقتصادی- اجتماعی را می توان این گونه فهرست کرد:

+ عدم وجود فقر، به معنای تأمین نیازهای حداقلی اولیه انسانی جسمی- جانی آحاد جامعه

+ نفی استثمار از طریق بهره بردن هر کس از کار خود و دریافت مزد عادلانه در قبال کار انجام شده. استاد مطهری درخصوص حرام بودن استثمار چنین می قفرمایند: «آنچه مسلم است این است که استثمار یعنی غصب دسترنج و محصول کار دیگران، ظلم است و حرام است»(۲)

۱- حضرن امام خمینی(ره)، روح الله / اقتصاد در اندیشه امام خمینی(ره)/ ص ۳۴۲

۲- شهید مطهری، مرتضی/ یادداشت های استاد مطهری/ جلد چهارم/ ص ۲۶۹

+ فقدان سیطره تبعیض و در صورت امکان، به عنوان یک ایدآل، فقدان هر نوع تبعیض

+ فقدان سرمایه سالاری و در در حالت ایده ایدآل نابودی هر نوع سرمایه (در مفهوم مدرن کلمه) که به معنی نبود تکاثر است.

+ وجود فاصله اندک و معقول طبقاتی بین افراد به لحاظ سطح درآمد {مثلا نسبت ۱ به ۱۰ بین فرودست ترین و فرادست ترین اقشار جامعه}

حضرت امام راحل در این خصوص چنین فرموده اند:

«این معنا در امروز دیگر عملی نیست که یک دسته ای آن بالا ها باشند و همه چیز هایی را که بخواهند، به طور اعلی تحقق پیدا بکند، پارک ها و اتومبیل ها و بساط. یک دسته هم این زاغه نشین ها باشند که اطراف تهران اند، و می بینید آنها را، این نمی شود، این نه منطق اسلامی دارد، نه منطق انصافی دارد، نه صحیح است»(۱)

حرکت در مسیر تحقق شاخص های عدالت، یک اصل محوری در الگوی ارائه شده اقتصاد دوران گذار است و این امر ریشه در اهمیت کانونی تحقق عدالت در نظام اسلامی دارد. همان گونه که حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای می فرمایند:

«نظام اسلامی، نظام عدالت است»(۲)

و در حقیقت تمامی راهبرد های ارائه شده در پیش، کوشش هایی در مسیر تحقق عدالت در اقتصاد دوران گذار بوده است.

* تأمین نظام گسترده خدمات حمایتی و درمانی و بیمه های اجتماعی

* اجرای نظام مالیات تصاعدی بر در آمد

* در دستور کار قرار دادن حرکت به سمت تأسیس مناعت معنوی دوران گذار

اهداف نهایی و فراگیر الگوی اقتصاد دوران گذار، پیشبرد و تحقق این اهداف است:

۱- فقیه تحکیم بنیان های نظام اسلامی با محوریت ولایت مطلقه

۲- خود کفایی فراگیر و روز افزون اقتصاد کشور

۳- تحقق عدالت اقتصادی- اجتماعی و گسترش دامنه رفاه عمومی (در مفهوم دینی) به صورت معقول و فراگیر

۱- حضرت امام خمینی(ره)، روح الله/ اقتصاد در اندیشه امام خمینی(ره)/ ص ۱۲

۲- حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای/ عدالت اجتماعی و سازندگی. مؤسسه فرهنگی قدر و لایت/ ۱۳۸۰/ ص ۱۶

۴- کاهش روز افزون و نهایتاً قطع وابستگی اقتصادی کشور به نظام سرمایه داری جهانی

۵- بستر سازی جهت کمال معنوی و رشد وجودی شهروندان جمهوری اسلامی ایران و تعمیق هویت دینی و معنوی اصیل و پرورش فرهنگی آنها از طریق فراهم ساختن زیر ساخت ها و مقدمات اقتصادی- اجتماعی این رشد.

یک نکته بسیار مهم در خصوص الگوی اقتصاد در دوران گذار این است که تحقق و پیشبرد و اجرا و موفقیت این الگو، منوط و مشروط به ایجاد یک فضای فرهنگی متفاوت از فضای فرهنگ مصرفی رایج در اجتماعات مدرن غربی و غرب زده مب باشد. در پروسه اجرای الگوی اقتصاد دوران گذار باید به سمتی حرکت کرد که روحیه قناعت و استغناء از مصرف زدگی و دیناگرایی و تنوع طلبی بر اکثریت مردم حاکم شود و مسیر حرکت جامعه به گونه ای باشد که بزرگترین ایدآل و آرزوی هر فرد و نیز وجه غالب اجتماع، نه کسب موفقیت و تحقق عدالت حقیقی باشد.

در پروسه اجرای الگوی اقتصاد دوران گذار باید کوشید تا نحوی خودآگاهی انتقادی {نشأت گرفته از حکمت و تفکر اسلامی} نسبت به ماهیت مدرنیته و مظاهر آن تدریجاً گسترش یابد و صورت متالی «انسان دینی» {و نه انسان مقهور و مجذوب تکنولوژی و تکنوکراسی مدرن و علوم سکولار و گرفتار در روزمرگی معاش اندیشانه اومانیستی} به عنوان الگوی آرمانی تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش و سلوک انسانی مطرح شود. همچنین باید کوشید تا فضای روحانی مبتنی بر توکل و پارسایی و تقوا و توجه به ساحت قدس تعمیق و گسترش یافته و به جریان غالب معنوی و فرهنگی جامعه بدل شود. این موارد از امور مهمی است که برای اجرا و پیشبرد و موفقیت الگوی اقتصاد دوران گذار باید حتماً تا حدود زیادی آن ها را محقق نمود و اگرنه مشکلات بسیار جدی در مسیر اجرای مدل اقتصاد دوران گذار به صورت موانع خطرناک خود نمایی خواهند کرد. البته همچنان که گفتیم، هدف از تحقق و اجرای مدل اقتصاد پیشنهادی و دیگر وجوه الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت {که در این جستار به آن ها اشاره ای نشد} همانا تحقق کمال معنوی و رشد و ارتقاء وجودی انسان و گام برداشتن سریع تر و بیشتر و عمیق تر در ساحت مبارک عالم اسلامی است. ان شاءالله

ص: ۱۳۶

درباره مدینه ولایی دوران گذار

ص: ۱۳۷

نگاهی به تاریخ حیات آدمی و جریان ظهور و انحطاط و سپس انقراض عوالم تاریخی نشان می دهد که هر عالم تاریخی که برپایه عهدی پدیدار گردیده است، در مسیر تطور خود و از زمان گرفتاری در سیر انحطاطی [که نهایتاً به انقراض یک عهد و دوره تاریخی و مسخ آن می انجامد و در پی آن عهد و عالم دیگری ظهور می کند] تا زمانی که توسط عالم دیگری جایگزین می گردد، یک دوران گذار را طی می کند. در سراسر تاریخ مضبوط و مکتوب بشر در پروسه ظهور و افول و سقوط عالم ها و تمدن ها می توانم در حدفاصل بحران انحطاطی فراگیر یک عالم تاریخی تا زوال نهایی آن، این دوران گذار را مشاهده کرد.

به عنوان مثال در سیر تاریخ غرب باستان، در بررسی تطور روم باستان می تنوان مشاهده کرد که از پایان قرن دوم میلادی [مشخصاً پس از قتل امپراطور کومودوس در سال ۱۹۲م] سیر انحطاطی عالم غرب باستان و تمدن رومی آغاز می گردد و یک دوران گذار آغاز می شود که حدود دو قرن بعد در پیاان قرن چهارم میلادی به انقراض کامل غرب باستان و ظهونر غرب قرون وسطی می انجامد. یا در مثالی دیگر می توان به آغاز سیر انحطاطی غرب قرون وسطایی از قرن دوازدهم میلادی توجه کرد که نحوی دوران گذار تدریجی به عالم غرب مدرن را رقم می زند تا سرانجام در اواخر قرن ۱۴ میلادی، عالم مدرن ظاهر می شود و به بسط خود می پردازد.

دوران های گذار در تاریخ به یک معنا نشانه آغاز یک پایان هستند که در سیر تطور خود نهایتاً به مرگ قطعی عالم پیشین و طلوع و تولد عالم جایگزین می انجامند. در تاریخ غرب مدرن نیز با جرأت می توان گفت که از آغاز قرن بیستم، سیر انحطاطی عالم مدرن آغاز گردیده و به همراه خود یک دوران گذار از غرب مدرن به عالمی که ناسخ غرب مدرن است را رقم زده است. اینکه مردم این زمانه تا چه حد از وقوع این دوران گذار آگاهند و یا اصلاً انحطاط عالم مدرن را می پذیرند یا نه، چیزی را در حقیقت امر تغییر نمی دهند. هرچند که برخی متفکران برجسته غربی و غیرغربی تلویحاً و یا صراحتاً به سیر انحطاطی عالم مدرن اشاره کرده اند و از آغاز یک پایان و نحوی گذار تاریخی [بدون نام بردن صریح از آن] سخه گفته اند، از این دست متفکران می توان به کسانی چون نیچه، هیدلر، از جهاتی اشپینگر و شهید سیدمرتضی آوینی اشاره کرد.

به تمامیت رسیدن فلسفه مدرن و ظهور جریان پسامدرنیسم خود ویرانگر و فرو ریختن بنیان های هویتی عالم مدرن و در پی آن تعمیق و شدت یابی بحران فراگیر انحطاطی در جهان مدرن غربی و غرب زده که بیش از یک قرن است خود را در شئون مختلف فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و همه وجوه تمدنی عالم مدرن نیز ظاهر کرده

است از مظاهر و جلوه های دورانی است که می توان آن را آغاز یک پایان نامید. در چنین وضعیتی است که مفهوم دوران گذار صورت گویا و روشنگر پیدا می کند. هرچه به لحاظ زمانی و وجودی در دل دوران گذار بیشتر فرو برویم، شاهد بروز سرخوردگی و ناامیدی بیشتر از مدرنیته و کوشش دم افزون به منظور چشم دوختن بر افقی دیگر نزد بشر مردن غربی و غرب زده خواهیم بود و این اتفاقی است که در سراسر سیاره زمین در قالب انبوه ظهورات مدرنیته ستیزی، توجه به آئین های شبه مذهبی شرقی [نظیر هندوئیسم، بوداییسم، دن، تائوئیسم...] شیوع روحیه و نگرش آبسورد، سیطره نوسوفسطایی گری پسامدرن، گسترش توجه به عوالم و تجارب معنوی و عرفانی، بسط نفوذ اسلام در اروپا، ظهور امواج بیداری اسلامی نزد ملل مسلمان، افزایش نفوذ دین در زندگی فردی و اجتماعی بشر معاصر و... هم اینک نیز شاهد آنیم و بزرگترین واقعه رمزی تأثیرگذار و تعیین کننده و جهت دهنده به این دوران گذار، ظهور انقلاب اسلامی در ایران است.

با ظهور انقلاب اسلامی ایران، دوران گذار جهان بشر از عالم ممسوخ مدرن، رنگ و صبغه و وجهی خودآگاهانه و خاص پیدا می کند. در حقیقت، نقش محوری ای که انقلاب اسلامی ایران در متن دوران گذار بشر معاصر، در مقام یک حرکت جهت دهنده پیشتاز تعیین کننده بر عهده گرفته است به روشنی از سمت و سو و جهت ماهوی تاریخ آینده بشر حرکات می کند.

انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک انقلاب طلیعه دار، نقش بسیار مهم و تعیین کننده تزریق خودآگاهی بیدارگر و جهت دهنده به روند فراگیر گذار تاریخی در جهان امروز و فردا را بر عهده دارد و این البته در طول نقش خاص وجودی ای است که این انقلاب در ایران امروز در مسیر تحقق مدینه ولایی دوران گذار بر عهده دارد.

یک جمع بندی از آنچه تاکنون گفتیم حکایت گر آن است که

اولاً، تاریخ بشر از حیث جهانی در فاز بحران انحطاطی غرب مدرن و دوران گذار تاریخی از غرب و غرب زدگی مدرن قرار دارد.

ثانیاً، انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب طلیعه دار [طلیعه دار انقلاب های دینی] و پیشتاز که متذکر به حقیقت دین و عهد امانت می باشد، نقشی مهم و تعیین کننده و تأثیرگذار در ایجاد و تقویت خودآگاهی دینی و جهت دهی اسلامی به سمت و سوی عمومی حرکت دوران گذار در مقیاس جهانی بر عهده دارد.

ثالثاً، انقلاب اسلامی در ایران ضمن ایفای نقش مهم بسط و تعمیق خودآگاهی و جهت دهی اسلامی آگاهانه به پرسه دوران گذار و هدایت آگاهانه آن در مسیر صحیح، وظیفه بزرگ تأسیس مدینه ولایی دوران گذار به منظور بسترسازی جهت ظهور و مبارزه با استکبار مدرن و تحقق وجوه و جلوه ها و شئونی از یک جامعه اسلامی در عصر غیبت [البته با توجه به محدودیت های ذاتی نشأت گرفته از شرایط غیبت معصوم(ع) و پیامدهای معرفتی و عینی ناگوار آن و نیز مشکلات فوق العاده زیاد ناشی از سیطره جهانی اومانیسم و سکولاریسم که اگرچه در فاز بحران انحطاطی به سر می برند اما به هر حال هنوز قدرت غالب و مسلط جهان هستند] البته در حد مقدورات و توان و بضاعت و امکانات بسیار ناچیز و اندک و محدود کنونی که ریشه در استیلای جهانی استبداد استکبار مدرنیستی لیبرال سرمایه داری دارد را نیز در پیش روی خود می بیند. تأسیس مدینه ولایی دوران گذار در پروسه گذار تاریخی از حیث جهانی و نیز در ایران، می تواند نقش مهمی را در تسریع و تعمیق عبور تاریخی از عالم مدرن و نیز بسترسازی برای ظهور ایفا نماید.

خصایص و وظایف اصلی مدینه ولایی دوران گذار

اصلی ترین وظیفه یا به تعبیری رسالت مدینه ولایی دوران گذار کوشش در جهت بسترسازی برای ظهور است که از طریق بسط و تعمیق بیداری و خودآگاهی اسلامی و بسیج و تجهیز بینشی و تهیج عاطفی مردمان در مسیر ظهور عملی می گردد و از لوازم تحقق آن، کوشش در خصوص اعمال عدالت اسلامی در شئون مختلف آن [به ویژه عدالت اقتصادی- اجتماعی] در مرتبه و درجه ای قابل قبول و ممکن در اجتماع می باشد. مدینه ولایی دوران گذار همچنین وظیفه دارد که امر مبارزه با سیطره استکبار مدرن با محوریت استکبار لیبرال- سرمایه داری و کاست حاکمان یهودی- ماسونی را در عصر غیبت با اقتدار و قاطعیت پیش برده و ضمن ترویج خودآگاهی دینی ضدمدرنیستی در افکار عمومی جهانی در حد تواتن زمینه بسیج مستضعفین و به ویژه مسلمانان علیه نظام سلطه جهانی کفر و شرک اومانیستی را فراهم نماید.

در یک بیان موجز و فهرست وار می توان مؤلفه های اصلی مدینه ولایی دوران گذار این گونه فهرست کرد:

۱- مدینه ولایی دوران گذار نظر به باطن مدینه البنی و احیاء عهد دینی دارد و میکوشد با الهام گیری از آن تا جایی که ممکن و میسور است نظام مدینه ای در افق مدینه النبی و عهد دینی محقق نماید. هرچند که روشن است تحقق عالم و تمدن اسلامی در معنای دقیق کلمه در عصر غیبت و روزگار عسرت سیطره کاست حاکمان یهودی-

ماسونی اومانیست و لیبرالیست عملی نبوده و در دوران گذار باید کوشید تا هر چقدر که ممکن و میسور است به افق وجودی باطن مدینه النبی حتی الامکان نزدیک و نزدیک تر گردید. انشاءالله

۲- سنگ بنای مدینه ولایی دوران گذار بر پایه تمسک به ولایت الهی قرار دارد که تجسم عینی آن با محوریت ولاقت فقیه در نظام مدینه تحقق می یابد و با بسط اراده ولی فقیه در شئون و سطوح مختلف، عملاً در تمام ذرات حیات فردی و اجتماعی جریان و سریان پیدا می کند.

همین وجه ولایی است که صبغه دینی و مقدس به نظام مدینه می بخشد و آن را از تمدن ها و مدینه های طاغوتی و جاهلی اومانیستی- سکولاریستی عصر مدرن متمایز می سازد و در تقابل با آنها قرار می دهد. محوریت ولایت فقیه در نظام مدینه ولایی دوران گذار چون عینیت بخشی ولایت الهی است فلذا موجب نورانیت دل ها و جان های مردم مدینه گردیده و کلیت مدینه ولایی دوران گذار را در سطوح و به میزان و درجات و مراتب مختلف در تقابل با نظام جهانی فکر و ظلم استکباری و مظاهر مختلف غرب مدرن و خطر استیلای تکنیکزدگی و از خود بیگانگی برآمده از اومانیسم معنویت می بخشد.

۳- اساس و شاکله ولایی این مدینه، نحوی رابطه امامت- امت در اجتماع ایجاد می کند که در آن چارچوب، اعضای امت اسلامی فراتر از مرزهای اعتباری و بی پایه و پوسیده و نفسانی و جاهلی تقسیم بندی هایی چون شهروندمحوری یا طبقه محوری و یا ناسیونالیسم قرار می گیرند و اسارت تقابل های فرد و جمع و فردگرایی و جمع گرایی [که همگی از مظاهر اومانیسم و سوبژکیتوتیه مدرن هستند] رها می گردند و حول مدار مصالح انسانیت که جوهر آن در آموزه های دین ظاهر گردیده و از طریق رهبری و هدایت امام به طور عینی و آشکار تبیین و ترسیم می گردد، به وحدت مبتنی بر عدالت دست می یابند و در ساحت امت قرار می گیرند. امتی که در جان خود نظر به مدینه النبی دارد و می کوشد در حد امکان معنای اصیل امت اسلامی را تجسم و عینیت بخشد. البته این نکته بسیار مهم لازم به تأکید است که تحقق رابطه امامت- امت امری تشکیکی و ذومراتب و تدریجی است و از زمان تأسیس مدینه ولایی دوران گذار و ورود اشخاص و گروه ها و افراد به ساحت امت تازه غلبه تام و تمام مدل امامت- امت بر نسب ها و رابطه های طبقاتی و شهروندمحوری لیبرالی و فردگرایی ها و جمع گرایی های مرسوم اومانیستی ممکن است زمان طولانی ای سپری گردد و حتی در مراحل متکامل تحقق مدینه ولایی دوران گذار و عبور از ساحت طبقه محوری و یا دیگر اقسام سوبژکیتوتیه مدرن به ساحت امت نیز ممکن است در گروه های زیادی از افراد و اشخاص به دلیل باقی ماندن

ص: ۱۴۱

رگه هایی از سیطره تمدن های غربی یا غرب زده مدرن، تمایلات سوبژکیتویستی و نفسانیت محوری های فردانگارانه و یا جمع انگارانه و کشاکش های طبقاتی بر محول عقل معاش اومانیستی وجود داشته باشد و این برخاسته از اقتضائات دورانت گذار در عصر سیطره استبداد لبرال سرمایه داری مدرن است.

عبور از اقسام مختلف سازماندهی های سیاسی مرسوم در اجتماعات مردن [اعم از شهروندمحوری های فردانگار لیبرالی یا انواع کلکتیویسم ها و جمع انگاریهای ناسیونالیستی و سوسیالیستی و... که در نهایت و در باطن و در ماهیت همگی به یک حقیقت رجوع دارند و آن سیطره اسم نفس اماره است به ساحت امت و سازماندهی نظام اجتماعی- سیاسی برپایه امامت- امت در مدینه ولایی دوران گذار اگرچه به معنای تحقق عالم دینی نیست، اما از نشانههای مهم نزدیک شدن طلوع آن می تواند باشد. البته نحقق صورت کامل و تام و تمام و آرمانی نظامً امامت- امت و فقط با ظهور و بسط عالم دینی امکانپذیر است و از دوران گذار باید با توجه به امکانات و اقتضائات این دوران انتظار داشت. فعلاً و در شرایط کنونی، در ایران اسلامی امروز، ما در مراحل آغازین و اولیه و مقدماتی پی ریزی بنیان های مدنیت ولایی دوران گذار قرار داریم و اگر چه حیات اجتماعی- سیاسی کشور با محوریت نظام ولایت فقیه و مناسبات مبتنی بر نظام امامت- امت سازمان گرفته است اما هنوز تا فرا رفتن از اقتضائات و مشهورات و مناسبات و ساختارهای مدرنیستی به جای مانده از دوران سیطره استعمار مدرن و محدودیت های تحمیلی ناشی از فشارهای استکبار جهانی راه پرپیچ و خم و شاید طولانی ای وجود دارد. هر چند که پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام ولایت فقیه در ایران امکان ها و چشم اندازهای امیدبخشی را در جهت تحقق و پیشبرد مدینه ولایی دوران گذار پیش روی ما گسترده است و عملاً پی ریزی بنیان های آن را آغاز کرده و رقم زده و در برخی افقی های بسیار پیش برده است. در حقیقت با ظهور و انقلاب اسلامی در ایران و کوشش در مسیر تأسیس مدینه ولایی دوران گذار، برای نخستین بار در تاریخ بشر، مؤلفه ای به نام اراده خودآگاه، به قلمرو پروسه عبور و گذار تاریخی از یک دوره به دوره دیگر وارد گردیده و نقشی مؤثر و تعیین کننده نیز در پیشبرد و جهت دهی به این گذار بر عهده گرفته است.

۴- مدینه ولایی دوران گذار، مدینهای عدالت مدار است و یکی از مؤلفه های مهم بسط و تعمیق عدالت محوری به ویژه در قلمروهای اقتصادی- اجتماعی، قرار گرفتن نظام اقتصادی مدینه ولایی دورانت گذار بر پایه نحوی نظام پساسرمایه داری است که متناسب با شرایزط و اقتضائات دوران گذار میباشد و با نفی سرمایه داری پیرامونی- وابسته مستعمراتی استعمار ساخته، جایگزین آن گردیده است. این نظام اقتصادی پساسرمایه داری را می توان با عنوان اقتصاد

عـدالت مـدار معنوی دوران گـذار نیز توصـیف کرد. نظـام اقتصاد پساسـرمایه داری مـدینه ولایی دوران گـذار با نفی و در هم شکسـتن سریطره سرمایه های بزرگ انحصاری، فضایی را برای رونق وجه مردمی اقتصاد از طریق گسترش کمی و ارتقاء توان کیفی تولیـد و توزیع کوچـک و نیز بسـط حضور و نفوذ صـناعت دوران گـذار فراهم می سازد. در چارچوب اقتصاد پسـرمایه داری دوران گـذار [که تشـریح آن نیازمنـد مجـال دیگری است] اما در گفتار آیا ایران در ساحت مـدرنیته آینـده ای دارد؟ به اختصار اشاراتی درباره آن آمـده است] عدالت به عنوان مؤلفه اصـلی و وجه ممیز آن از اقتصادهای اومانیستی- سـکولاریستی مطرح می شود. در این چـارچوب، عـدالت نه بر پـایه نگـاه منفعت اتگارانه سوبیکیتویستی مـدرن [در انواع فردانگار و یا جمع انگـار آن] که بر بنیان مصالـح انسانیت و با رجوع به حقیقت انسانیت [ونه لزوماً انسان در مفهومی که می شناسـیم] تعریف می شود و در برخی شـئون و مراتب ظهور خود، نـاظر به نفی اسـتثمار و تأمین حـداقل های زنـدگی انسانی به جهت ایجاد فرصـت برای آدمی به منظور قرار گرفتن در مسیر بندگی الهی و رشد و کمال وجودی می باشد.

بایـد به این نکته مهم توجه کرد که اقتصاد پساسـرمایه داری مدینه ولایی دوران گذار یک اقتصاد سوسـیالیستی نیست. اقتصاد پساسـرمایه داری دوران گذار در چارچوب یک مدینه ولایی دینی سازمان می یابد و منبع الهام آن، آموزه های اسـلامی است و رجـوع بـه فرامیـن الهی قرآن عظیـم و معـارف قدسـی روایـت دارد و ماهیتاً بـا سوسـیالیسم مـدرن که جـوهری اومـانیستی- سکولاـریستی دارد، متبـاین و مختقابـل است. سوسـیالیسم مـدرن نـوعی از انـواع اصـالت دادن به نفس امـاره جمعی بشـر فلـذا صورتی از صور ظهور و بروز اومانیسم و سوبژکتیویته مـدرن می باشد، حال آنکه اقتصاد پساسرمایه داری مدینه ولایی دوران گذار که بر بنیان عدالت و معنویت بنا می گردد، حرکتی در جهت و میسر نفی عالم مدرن و عبور از ساحت نیست انگاری آن است بـه لحـاظ مـدل اقتصـادی نیز، مـؤلفه هـای اقتصـاد پساسـرمایه داری مـدینه ولاـیی دوران گـذار بـا مـؤلفه هـای اقتصـاد سوسـیالیستی مدرن [اموری نظیر نفی هر نوع مالکیت خصوصی بر ابزار تولید حتی مالکیت های کوچک غیرانحصاری، حاکم کردن نظـام تولیـد و توزیع اشتراکی در کشـاورزی، نفی ونجود بخش توزیع کوچـک و مسـتقل خصوصـی و ...] مبنائاً تغایر و تفاوت و تباین دارد. روح حاکم بر سوسیالیسم مدرن همچون سرمایه داری لیبرال و نئولیبرال مدرن، روحی تکنوکراتیک است که در تفسیر مدرنیستی اقسام مختلف سوسیالیسم مدرن از اندیشه ترقی و تکنولوژی ریشه دارد. حال آنکه یکی از وجوه مهم اقتصاد پساسرمایه داری مدینه

ولایی دوران گـذار [اقتصاد عـدالت مـدار معنویت محور دوران گـذار] نفی کامل تلقی مـدرنیستی از تاریـخ و انـدیشه ترقی و تکنوکراسی و تکنولوژیی است.

۵- مدینه ولایی دوران گذار در قلمرو کوشـش به منظور عبور از عالم مدرن و در مسـیر مقابله با تکنوکراسی مدرن و مظاهر و شئون مختلـف آن و نیز عبـور از چـارچوب بسـته و بحران زای تکنولوژی اومـانیستی، نظر به تأسـیس نحوی صـناعت کوچک معنوی دوران گـذار باید داشـته باشد که به طور ماهوی با تکنولوژی مدرن مغایر و مخالف است. و می توان گفت در تقابل با آن قرار دارد. درخصوص صناعت کوچک معنوی دوران گذار در فرصت مقتضی سخن خواهیم گفت انشاءالله

۶- یکی از مؤلفه ها و وظایف مهم مدینه ولایی دوران گذار در روزگار سیطره استبداد استکبار مدرن به سرکردگی امپریالیزم سرمایه داری نئولیبرال، بحران آفرینی علیه نظام جهانی سلطه استکبار اومانیستی- سـکولاریستی در سطوح و وجوه و مراتب و از منظرهـای مختلـف می باشـد. این مبـارزه در مقـاطع و قلمروهـای مختلف می انـدو می بایـد انواع و صور و اقسـام و اشـکال مختلفی به خودب گیرد (و چنین نیز هست) امـا در همه حال یک هـدف اصـلی را دنبال می کنـد و آن مبارزه علیه کفر و ظلم استکبار مـدرن و کوشـش در مسـیر ضـربه زدن و نهایتاً برانـدازی امپراطوری شـیطانی کاست یهودی- ماسونی حاکمان پنهان جهانی و مقابله با توطئه های آنان می باشد.

۷- یکی از مؤلفه هـا و وظـایف بزرگ و محوری مـدینه ولایی دوران گـذار، کوشـش فراگیر و گسترده و همه جانبه در مسیر بسترسـازی برای ظهور می باشـد. این کوشـش گسترده و این وظیفه بزرگ را می توان اصـلی ترین رکن مـدینه ولا-یی دوران گذار و مهمترین هدف تأسیس این مدینه دانست. مدینه ولایی دوران گذار، مأموریت بیسار مهم تهیج عاطفی و تجهیز فکری و بسیج و سازماندهی عملی مؤمنین و مستضعفین در مسیر بسترسازی برای ظهور را بر عهده دارد. البته این مؤلفه ها و مأموریت ولا-یی دوران گـذار بـا مؤلفه هـا و وظـایف پیش گفته این مـدینه کاملاً- مرتبـط است و به یک اعتبار می توان آن را مهمترین ویژگی و مؤلفه و مأموریت آن دانست.

مجموعه خصایص و وظایفی که نام بردیم یک کلیت واحد منسجم را تشکیل می دهند و می توانند ضامن ارتقاء خودآگاهی شیعی و پاسداری از مرزهای اعتقادی تشیع در عصر غیبت و حفظ عزت و استقلال مردم ایران و در عین حال ضامن استحکام و تعمیق و تداوم حکومت اسلامی در ایران و افزایش اقتدار و بسط نفوذ آن و نیز گسترش و

تعمیق موج بیداری اسلامی در سراسر منطقه و جهان باشند و در عین حال جان و دل مومنین را به گونه ای رشد دهد و کمال بخشد که تدریجاً شایستگی لازم برای دیده دوختن به انوار مبارک وجود مقدس منجی عالم را به دست آورند.

در شرایط کنونی در سلوک مبارک به منظور تأسیس مدینه ولایی دوران گذار، چهار گام مهم باید برداشته شود:

۱- ایجاد انسجام هرچه بیشتر در ساختار سیاسی نظام اسلامی و کل ارکان اجتماع در ذیل اراده مقام منیع ولایت فقیه به عنوان امام امت مسلمین جهان به منظور بسط تمام عیار اراده ولایی در همه سطوح و لایه ها و سلول های زندگی اجتماعی و سیاسی به معنای اعم آن، یکی از لوازم تحقق این مهم حذف کامل جناح نئولیبرال و دنباله های آشکار و پنهان سکولار- لیبرال آنها از همه سطوح مدیریتی و حکومتی است.

۲- انجام یک انقلاب بزرگ در قلمرو فنی با محوریت تأسیس و بسط صناعت کوچک غیرمدرن خاص دوران گذار که برپایه و بسط نحوی علم معنوی غیرمدرن قرار دارد. به موازات تأسیس و بسط کوچک غیرمدرن (معنوی) دوران گذار می توان و باید در قلمروها و حوزه های مورد نیاز و ضروری دفاعی و اقتصادی به گسترش امکانات در چارچوب صنایع بزرگ مدرن نیز پرداخت.

۳- انجام یک انقلاب بزرگ اقتصادی به منظور تأسیس نظام اقتصاد پساسرمایه داری دوران گذار (اقتصاد عدالت مدار معنوی دوران گذار)

۴- انجام یک انقلاب فرهنگی فراگیر بزرگ متحول کننده با محوریت نقد علوم انسانی مدرن و بسط خودآگاهی انتقادی نسبت به آن و کاسن از نفوذ هژمونیک کنونی آن. این انقلاب فرهنگی مختص و منحصر به دانشگاه ها نبوده [اگرچه یک رکن بسیار مهم آن مربوط به ایجاد تحول در نظام آموزش و دانشگاهی و جهت گیری حاکم بر آن و تغییر بنیادین متون درسی رشته های علوم انسانی و تغییر بخشی از بافت اساتید کنونی می باشد] و لزوماً باید حوزه هایی چون بازار نشر کتاب، مطبوعات، سینما و تئاتر، اینترنت و... را در بر گیرد. باید توجه داشت که تقلیل مفهوم مبارک انقلاب فرهنگی به ترویج برخوردهذای سطحی و کلیشه ای انتظامی با نحوه پوشش دانشجویان و گرفتاری در ظاهرگرایی های بی باطن، می توان چونان فاجعه ای باشد که هر نوع انقلاب فرهنگی حقیقی و اصیل را در نطفه خفه نماید و ما را بیش از پیش در اسارت سخن سکولاریستی علوم انسانی گرفتار نگه دارد.

درباره مفهوم مجاهد بصیر

ص: ۱۴۵

در قرن هیجدهم میلادی و تحت سیطره جهان بینی به اصلاح "عصر روشنگری" {که در حقیقت جهان بینی ظلماتی مبتنی بر کفر و جهل بود}، مفهوم "انتلکتوئل روشن اندیشی" {طبق تعریف در نیست ها یعنی داعیه دار "عصر روشنایی" که آنها، این به اصطلاح "عصر روشنایی" را همان دوره سیطره اومانیسم و اعراض تمام عیار از دین و سکولاریسم مدرن و در یک عبارت کوتاه، عهد مدرن می دانستند} پدیدار شد و چون مدرنیست ها به طور خاص در قرن هیجدهم در حال مبارزه سیاسی و فرهنگی و اجتماعی با میراث برجای مانده از غرب قرون وسطی و نیز نهادهای به جا مانده از روزگار سلطنت های مطلقه بورژوایی مدرن [به عنوان اولین نحوه ظهور دولت مدرن] بودند، مفهوم انتلکتوئل روشن اندیش [که در فارسی به منورالفکر و سپس روشنفکر ترجمه شد] با نحوی مبارزه جویی سیاسی- فرهنگی و اجتماعی در اذهان پیوند خورد.

از همان ابتدای ظهور گروه اجتماعی یا به تعبیر دقیق تر، گاست (CASTE) روشنکفران مدرن در اروپا و سپس در دیگر نقاط غرب مدرن و نیز جهان غرب زده مدرن؛ این کاست برای خود مجموعه ای از وظایف را تعریف کرد که همگی در جهت تبلیغ، ترویج و پیشبرد اغراض و غایات عالم غرب مدرن بودند. انتکلتوئل های روشن اندیش یا همان روشنفکران در سرتاسر قرون هجده و نوزده به ترویج آراء و جهان بینی مدرن و کوشش در مسیر اغراض آن پرداختند و در قرن بیستم نیز اگرچه وجه غالب کاست روشنفکری غرب [به ویژه در نیمه دوم این قرن] در تکنوکراتیسم مستحیل گردید و اغلب روشنفکران به هیأت تکنوکرات درآمدند، اما هر حال پایبندی و تعهد آنها به مدرنیته که رسالت وجودی روشنفکر [در معنای اصطلاحی کلمه] ترویج و تبلیغ و کوشش در مسیر بسط آن است، برقرا ماند و این امر ریشه در ذات روشنفکری دارد.

در کشور ما نیز از آن زمان که هجوم استعمار غرب مدرن، و سپس استیلای آن آغاز گردید، منورالفکران یا روشنفکران] در معنای اصطلاحی و نه افواهی کلمه یعنی گروه اجتماعی یا طبقه فرهنگی- سیاسی مروج و مبلغ و مدافع مدرنیته در صور و انحاء و اشکال و ایدئولوژی های مختلف آن] به صورت یک کاست یا طبقه مجازی که ماهیت آن با جهت گیری اش در مسیر پیشبرد جهان بینی مدرن در قلمروهای سیاست و ادبیات و فرهنگ و هنر و مباحث نظری تعریف و تعیین می گردید، ظهور کردند و متعهد به ماهیت مدرنیته در مسیر ترویج آن به مبازه و کوشش پرداختند.

ص: ۱۴۶

البته در کشور ما، تغییر روشنکفر در مفهوم افواهی، معادل دارای بینش و آگاهی و زمان آگاه بودن تعریف گردید و همین خلط ناخودآگاه میان مفهوم اصطلاحی و اختصاصی روشنکفر به عنوان کسی که مروج و مبلغ و مدافع و گرداننده چرخ مدرنیته در عرصه های فرهنگ و یساست و هنر و ادبیات و مباحث تئوریک است با مفهوم افواهی آن، ابهامات زیادی را در تفکر و تحیل و نظرپردازی پدید آورد.

هنگامی که می گوییم اصطلاح منورالفکر یا روشنفکر را باید دقیقاً معادل انتلکتوئل روشن اندیش و در همان مفهوم به کاربرد و نویسندگان و مجاهدان فرهنگ دینی را که عهد و عالمشان با عهد و عالم مدرن تقابل دارد، نباید روشنفکر نامید، معمولاً با این پرسش اعتراضی رو به رو می شویم که نسل داستان نویسان و روزنامهنگاران و استادان دانشکاه و منتقدین ادبی و صاحب نظران سیاسی و فرهنگی ای را که نمی توان آنها را متفکر [که در معنای دقیق کلمه] دانست یا روحانی و عالم دینی نامید را چگونه باید نامگذاری کرد؟ در جهت پاسخگویی به همین پرسش و رفع همین نیاز است که تعبیر مجاهد بصیر را پیشنهاد می کنیم.

مجاهد بصیر کیست و چه ویژگی هایی دارد؟

مجاهد بصیر، جامع میان خودآگاهی و عمل متعهدانه اسلامی و انقلابی است. مجاهد بصیر غالباً حلقه میان متفکر و توده مسلمان از طرف دیگر است، هر چند که گاه ممکن است یک مجاهد بصیر، متفکر هم باشد [مثل شهید آوینی] اما شأن مجاهد بصیر نوعاً شأن تفکر نیست. مجاهد بصیر اهل فرموله و اجرایی کردن آموزه های متفکران و کوشش به منظور متحقق ساختن آنها استو در ذات مفهوم مجاهد بصیر، جهاد و مجاهدت نهفته است و این جهاد و مجاهدت، مجاهده فی سبیل الله است. همان گونه که در قرآن عظیم آمده است: «و جاهدو ف الله حق جهاده» و یا و جاهد و بأموالکم وانفسکم فی سبیل الله. این مجاهده، مبارزه با کفر است همان گونه که حضرت رسول (ص) فرمودند: «جاهداالکفار باید یکم و السنتکم» [به وسیله دست ها و زبانتان با کفار مبارزه کنید]

بصیر به معنای بینا است و بصیرت همانا بینایی دل است.(۱) مجاهد بصیر در حقیقت، مبصر است یعنی بنیایی دهنده جهد و جهاد به معنای تلاش توأم با رنج است و بصیر به معنای بینا است. و وظیفه مجاهد بصیر، بینایی بخشی (بینایی دل) است. بدین سان، مجاهد بصیر کسی است که تلاش توأم با رنجی برای بیدار کردن دل های مردمان در پیش می گیرد و مشخص است که در ذات این بیناییبخشی، حرکت فی سبیل الله و مبارزه با کفر نهفته است.

ویژگی های مجاهد بصیر را می توان این گونه فهرست کرد:

۱- قرشی، سیدعلی اکبر/ قاموس قرآن/ دارالکتب الاسلامیه/ ۱۳۸۷/ جلد ۲-۱/ صص ۱۹۵ و ۱۹۷

۱- متعهد به تفکر اسلامی و مروج و مبلغ آن است. به عبارت دیگر، عهد و عالم مجاهد بصیر عهد و عالم اسلامی است.

۲- مجاهد بصیر کسی است که در جهت تحقق عهد اسلامی خود به مبارزه و کوشش توأم با رنج و سختی می پردازد.

۳- مجاهد بصیر، بیدار بیدارگر است.

۴- مفهوم مجاهد بصیر از دل حکمت و تفکر اسلامی پدیدار گردیده است و واقعیت عینی و مصداق آن نیز پرورش یافته فضای فرهنگ اسلامی است.

۵- مجاهد بصیر اهل ولایت الهی است و در امروز و اکنون ما، تابع و مبلغ و مدافع ولایت فقیه است که تجسم ولایت الهی بر زمین در عصر غیبت می باشد.

۶- مجاهد بصیر در عالم امروز که عالم حاکمیت استکبار مدرن است، رویکردی انقلابی و اعتراضی دارد و مروج آرمان های انقلاب اسلامی [به عنوان یگانه انقلاب استکبارستیز بشر از رسانس به بعد] می باشد.

۷- مجاهد بصیر به جهت ماهیت کفرستیزی دارد به مبارزه با غرب مدرن و ایدئولوژی غالب آن در جهان امروز یعنی نئولیبرالیسم می پردازد. این مبارزه مبتنی بر یک خودآگاهی انتقادی نسبت به ماهیت غرب و به ویژه غرب مدرن می باشد.

۸- مجاهد بصیر در قلمروهای مختلف فرهنگی و سیاسی و اجتماعی متعهدانه به دفاع از اسلام و انقلاب و نظام می پردازد.

۹- مجاهد بصیر در شرایط کوران جنگ نرم، در صف اول مبارزه با آن قرار دارد و در این مجاهد بزرگ، دیگران را نیز هدایت می کند.

می توان با به کارگیری تعبیر مجاهد بصیر، استفاده از اصطلاح روشنفکر را کنار گذاشت و در مواردی که می خواهیم از عنصر خودآگاه متعهد زمان آگاه خردمند دارای فراست و هوشمندی که اهل تعهد دینی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی هم است، نام ببریم و به جای تعبیر متناقض روشنکفر دینی از تعبیر مجاهد بصیر استفاده نماییم و اصطلاح روشنفکر دینی را برای التقاطی های به ظاهر دینی باطناً غیردینی ای که مصر بر استفاده از این تعبیر پارادوکسیکال نیز هستند به کار گرفت.

ص: ۱۴۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹